

سالنامه دبیرستان ادب

اصفهان



(نمای شمالی دبیرستان ادب)

سال تحصیلی ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶

شهریور ماه ۱۳۳۶

چاپ خدائی



نمای باغ و قسمت شمالی دبیرستان

کتاب (آداب المتعلمین) ترجمه آقای بدرالدین کتابی

و

کتاب (تاریخ هند) ترجمه آقای حسین عریضی

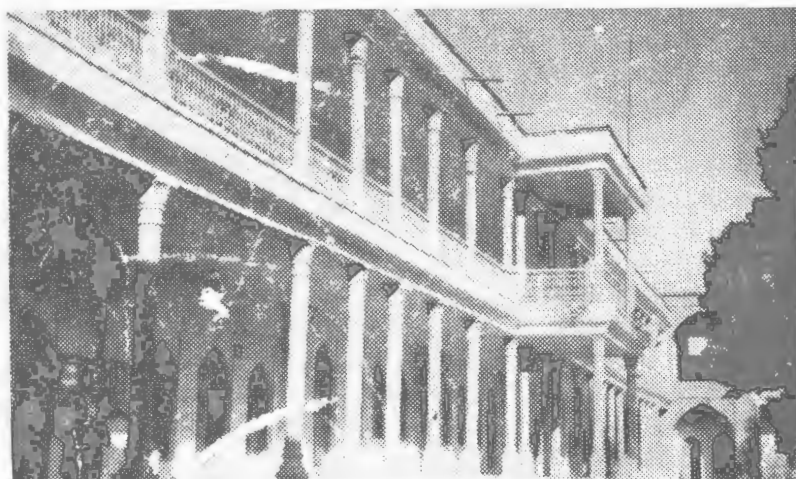
ضمیمه این سالنامه منتشر شد

سالنامه دبیرستان ادب

سال تحصیلی ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶

سالنامه دبیرستان ادب

اصفهان



(نمای شمالی دبیرستان ادب)

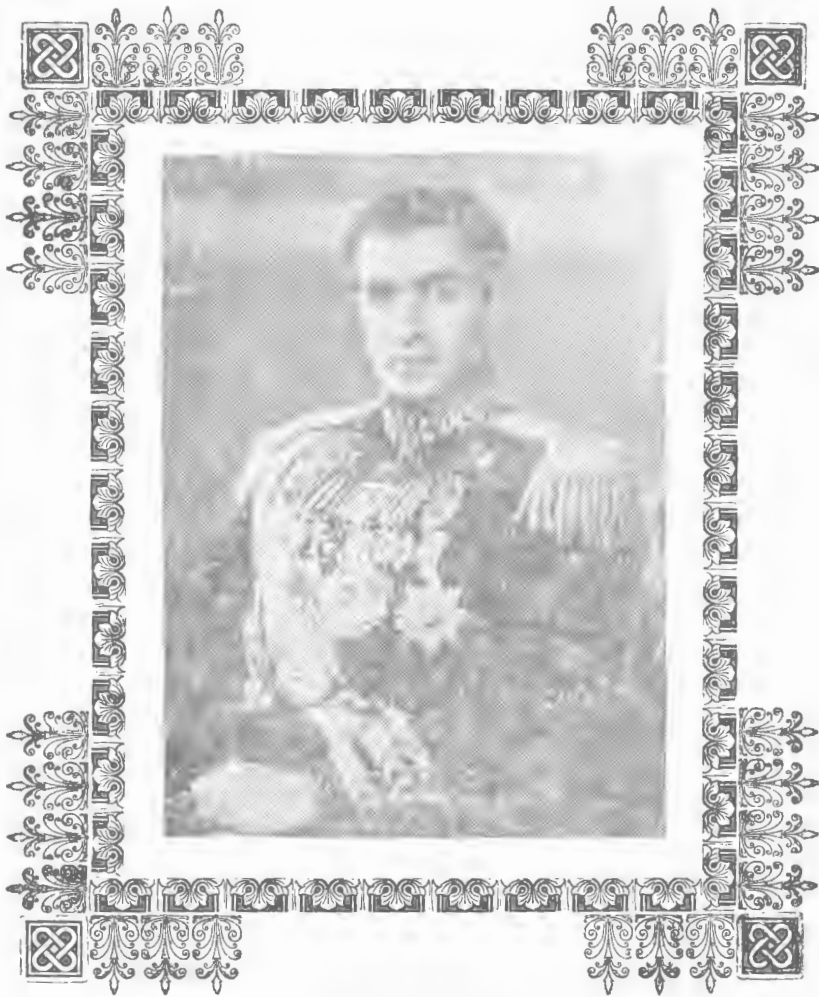


کتابخانه تخصصی ادبی

سال تحصیلی ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶

شهریور ماه ۱۳۳۶

چاپ خدائی



اعلیٰ حضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی
شاهنشاه فرهنگ پرور ایران



جناب آقای کاظم معصومخانی رئیس محترم کل فرهنگ استان دهم

همگی اذعان دارند که از آغاز ورود ایشان پیشرفت
های مهمی نصیب فرهنگ استان دهم شده است .
جناب آقای معصومخانی در پیشرفت دبیرستان ادب نیز حسن
نیت مبذول داشته و همواره در اجرای نقشه های اصلاحی
دبیرستان تا آنجا که مقدور بوده است صمیمانه مساعدت
می فرمایند و این خود موجب سپاسگزاری کارکنان
دبیرستان ادب است



جناب آقای بهاء صدری رئیس محترم
فرهنگ شهرستان اصفهان

که بس از طی مراحل دبیری و ریاست دبیرستان سعدی
اکنون با جد کافی در مقام ریاست فرهنگ شهرستان اصفهان
به فرهنگ شهر خود خدمت میکنند

(سازمان دبیرستان ادب)

در سال تحصیلی ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶

تاریخچه تأسیس دبیرستان در اولین نشریه سال تحصیلی ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ درج گردید و در این سال موجبی برای تجدید آت مطالب دیده نمی- شود. ولی ذکر این نکته ضرورت دارد که دبیرستان ادب یکی از مؤسسات قدیمی فرهنگ اصفهان بوده که سالهای متمادی است در راه تعلیم و تربیت دانش آموزان جد وافی مصروف میدارد و موجب مسرت است که صمیمیت که لازمه پیشرفت هر بنگاه علمی است میان کارکنان این دبیرستان حکمفرما بوده و ترقیاتی که نصیب دبیرستان شده مرهون همین روح یگانگی است.

اداره دبیرستان بهمهده هفت نفر است و ۳۳ نفر از شایسته ترین دبیران اصفهان در آن بکار تعلیم و تربیت اشتغال دارند.



آقای ابراهیم هافر ناظم
و دبیر تاریخ و جغرافی دبیرستان



آقای حسین عریفی
رئیس دبیرستان ادب



آقای علی دانش پناه
رئیس حسابداری
دیرستان



آقای جلال برجیس
ناظم و دبیر ریاضیات دبیرستان



آقای شاهپور پژشگزاد
کارمند دفتر



آقای عبدالرسول جهانمردی
متصدی دفتر و بایگانی

آقای رضا بهشتی
دبیر نقاشی
عکس نداده اند



آقای احمد علی بشارت
دبیر تاریخ و جغرافی
عکس نداده اند



آقای علی اکبر ابرقوئی
دبیر عربی



آقای آرامانیس
الهوردیان دبیر
انگلیسی



آقای سلیمان ابراهیمی
دبیر انگلیسی

آقای محمد باقر
پور باقر دبیر فلسفه
و فرانسه عکس نداده اند

آقای رضادانی جواد
دبیر ادبیات
عکس نداده اند

آقای محمد علی زواره
متصدی امور امتحانات



آقای رضا جهاد اکبر
دبیر علوم طبیعی



آقای مهدی ایرانفار
دبیر ورزش

آقای محمود رنسی دبیر ریاضیات عکس نداده‌اند



آقای احمد جباری کرمانی
دبیر ادبیات فارسی



آقای مهندس محمود خونی دبیر ریاضیات

آقای فضل الله ضياء نور

دبير فقه و عربى
عكس نداده اند



آقای سيد علي علوی

دبير فقه و عربى
عكس نداده اند



آقای احمد سپهرى
دبير رياضيات



آقای - ملي خطيب
دبير مشق - ط

آقای محمود ربانى
دبير شيعى



آقای حسن عابدى

دبير انگليسى
عكس نداده اند

آقای نصراله قهرائى

دبير انگليسى
عكس نداده اند

آقای جواد شفيهي دبير فيزيك و شيمي

آقای نصراله ملکوتی

دبیر ریاضیات
عکس نداده‌اند



آقای بدرالدین کتابی

دبیر فلسفه و ادبیات
عکس نداده‌اند



آقای هدایت‌الموسوی

دبیر ریاضیات



آقای نوری نکوئی

دبیر شیمی

آقای حسن نیلفروشان

دبیر فیزیک



آقای علی نیلفروشان

دبیر فیزیک
عکس نداده‌اند

آقای سید علی
موسوی الکاظمی
عکس نداده‌اند

آقای کمال مدرس صادقی دبیر عربی و فقه



آقای مرتضی حبیبیان دبیر ورزش

آقای اسدالله مفتخر
دبیر کارهای دستی و
درودگری
عکس نداده اند

آقای ابراهیم
نیافر و شان دبیر
علوم طبیعی عکس
نداده اند

آقای جلیل خلیلیان
دبیر ماشین نویسی
عکس نداده اند

گزارش تحصیلی و آمار دبیرستان ادب

در سال تحصیلی ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶

دبیرستان در سال تحصیلی ۳۵ - ۳۶ دارای ۷۲۷ دانش آموز بود که در ۱۵ کلاس مشغول تحصیل بودند. دبیرستان ادب بسیار مقتضراست که از بین دانش آموزان خود همواره مردان لایقی تحویل جامعه ایران داده و هم اکنون عده زیادی طبیب و قاضی و معلم و افسر و مهندس در همه جای کشور تحصیلات متوسطه خود را در این دبیرستان پایان رسانده اند عده قبولی دانش آموزان این دبیرستان در مسابقات دانشگاه طهران و دانشکده های شهرستانها و مسابقات اعزام محصل بخارج کشور همواره موجب مباهات دبیرستان بوده است و عده زیادی از دانش آموزان این دبیرستان بتحصیلات عالی خود چه در کشور و چه در خارج ادامه میدهند و بسیاری نیز تحصیلات خود را باتمام رسانده و بکارهای مهم مشغولند ذیلا آمار هر کلاس و دانش آموزان رتبه اول امتحانات خرداد ۱۳۳۶ درج میگردد:

۱ - کلاس اول الف ۵۵ نفر	۲ - کلاس اول ب ۴۶ نفر
۳ - کلاس دوم الف ۴۸ «	۴ - کلاس دوم ب ۴۸ «
۵ - کلاس سوم الف ۵۳ «	۶ - کلاس سوم ب ۲۸ «
۷ - کلاس چهارم ادبی ۲۹ «	۸ - کلاس چهارم ریاضی ۵۶ نفر
۹ - کلاس چهارم طبیعی ۳۵ «	۱۰ - کلاس پنجم ادبی ۴۴ «
۱۱ - کلاس پنجم ریاضی ۴۱ «	۱۲ - کلاس پنجم طبیعی ۵۱ «
۱۳ - کلاس ششم ادبی ۴۸ «	۱۴ - کلاس ششم ریاضی ۷۳ «
۱۵ - کلاس ششم طبیعی ۷۲ «	

۷۲۷ نفر

جمع کل

دانش آموزان رتبه اول هر کلاس

در سال تحصیلی ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶



آقای اصغر طفلان آب دانش آموز
کلاس اول ب با معدل ۱۳٫۹۰



آقای مرتضی عریضی دانش آموز
کلاس اول الف با معدل ۱۶٫۴



آقای منوچهر ملک زواره دانش آموز
کلاس دوم ب با معدل ۱۶٫۵۵



آقای فاضل نبی زاده دانش آموز
کلاس دوم الف با معدل ۱۵٫۸۶



آقای همایون عریضی دانش آموز
کلاس سوم ب با معدل ۱۶٫۶۱



آقای هوشنگ سرور دانش آموز
کلاس سوم الف با معدل ۱۵٫۷۱



آقای احمد منوچهری
دانش آموز کلاس
چهارم طبیعی با معدل
۱۳٫۶۱



آقای آنطره مارکاریان
دانش آموز کلاس
چهارم ریاضی با معدل
۱۷٫۳



آقای جمال حقیقی مبارکه
دانش آموز کلاس
چهارم ادبی با معدل
۱۴٫۴۳



آقای همایون شهرباری
دانش آموز کلاس
پنجم طبیعی با معدل
۱۷٫۰۹



آقای رضا نیلفروشات
دانش آموز کلاس
پنجم ریاضی با معدل
۱۶٫۵۸



آقای محمد جدیدی
دانش آموز کلاس
پنجم ادبی با معدل
۱۶٫۱۵



آقای اسماعیل سموعی
دانش آموز کلاس
ششم طبیعی با معدل
۱۶٫۸۲



آقای عیسی مولانازاده
دانش آموز کلاس
ششم ریاضی با معدل
۱۷٫۳۷



آقای مرتضی نصیری
دانش آموز کلاس
ششم ادبی با معدل
۱۸٫۰۴

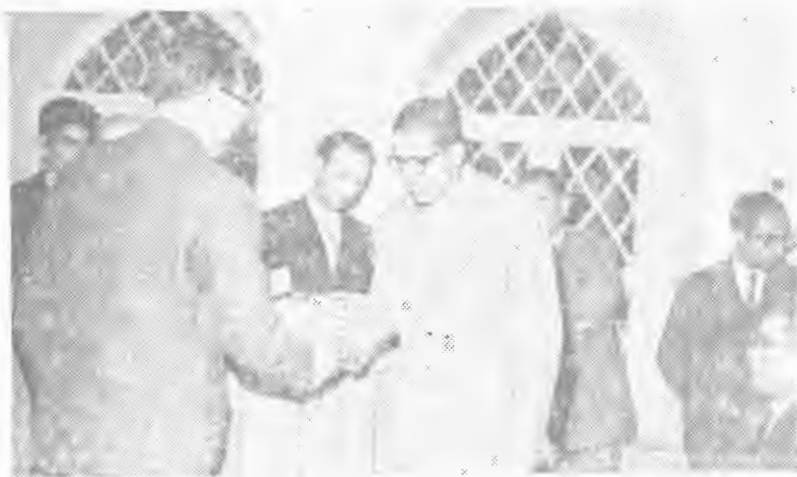
اردوهای بهترین دانش آموزان

اصفهان و کشور

وزارت فرهنگ دوسال است دست بکار بر ارجی زده که در پیشرفت تحصیلات دانش آموزان بسیار مؤثر است و آن تشکیل اردوی بهترین دانش آموزان کشور است . دبیرستان ادب نیز به پیروی از این نیت اقدام لازم بعمل آورد و با دقت بسیار عده را معرفی کرد در نتیجه اصفهان در سراسر کشور از نظر فعالیت های اجتماعی اول و در مسابقات علمی و هنری رتبه دوم را احراز کرد و موجب بسی افتخار دانش آموزان این دبیرستان است که این برتری مرهون کوشش آنها بوده است .

اسامی قبول شدگان در مسابقه اردوی رامسر در سال

تحصیلی ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶



آقای محمد جدیدی دانش آموز کلاس پنجم دبیرستان ادب
رتبه اول در رشته ادبیات در اردوی رامسر هنگامی که جناب آقای محمد
ذوالفقاری استاندار محترم وی را مورد تقدیر قرار میدهند



آقای الیازار گبای اصفهانی دانش آموز کلاس پنجم طبیعی دبیرستان
رتبه اول در رشته موسیقی در اردوی رامسر هنگامی که جناب آقای
محمد ذوالفقاری استاندار محترم وی را مورد تقدیر قرار میدهند



آقای واروژ کاراپتیان دانش آموز کلاس سوم
دبیرستان رتبه اول در رشته انگلیسی در اردوی
رامسر و ضمناً عین تقدیر نامه ای که از طرف
اداره کل امور تربیتی دانش آموزان از لحاظ
انضباط و فعالیت جهت ایشان فرستاده شده
درج میگردد :

شماره ۱۸۳۳ تاریخ ۲۹/۴/۱۳۳۶

وزارت فرهنگ

آقای واروژ کاراپتیان سال سوم

چون شما از لحاظ انضباط و فعالیت در اردوی

بهترین دانش آموزان کشور در بین دانش آموزان استان دهم بهترین فرد
شناخته شده اید لذا ضمن اظهار قدردانی یک گلدان مینیاتور کاری بعنوان
جایزه بشما اهداء میگردد .

رئیس اداره کل امور تربیتی دانش آموزان - دکتر حسین بنائی

در اردوئی که از طرف اداره فرهنگ استان دهم در تابستان
۱۳۳۶ تشکیل گردید دانش آموزان دبیرستان در رشته های
مختلف حائز مراتب زیر گردیدند

آقای آنظره مارکاریان
محصل کلاس چهارم رتبه
اول در انگلیسی

آقای رضا نیلفروشان
محصل کلاس پنجم ریاضی
رتبه سوم در ریاضیات

آقای همايون شهریار
محصل کلاس ۵ طبیعی
رتبه سوم در طبیعیات



آقای اسبط داویدیان دانش آموز کلاس ۴ ریاضی
که در اردو در نقاشی رتبه دوم شده است
آقای محمد جدیدی محصل کلاس پنجم ادبی رتبه
اول در رشته ادبیات
آقای رضا ابرقوه آباده محصل کلاس چهارم
رتبه دوم در رشته ادبیات





آقای هوشنگ الماسی محصل کلاس
سوم رتبه دوم در ادبیات

آقای الیازار گبای اصفهانی محصل
کلاس پنجم رتبه اول در موسیقی



آقای منوچهر توانفر محصل کلاس
سوم رتبه دوم در رشته نقاشی

آقای حسین حقوقی رتبه سوم در رشته
انگلیسی و رئیس آزمایشگاه شیمی

انجمن سالنامه

در سال ۱۳۲۹ - ۱۳۲۸ اولین نشریه انجمن سالنامه بضمیمه کتاب «مهمانی افلاطون» منتشر شد و در سال ۱۳۳۰ - ۱۳۲۹ دومین نشریه دبیرستان بانضمام کتاب سفرنامه شاردن قسمت اصفهان نشر یافت. ولی بعداً فترتی رخ داد و دبیرستان موفق نشد این خدمت فرهنگی را ادامه دهد تا آنکه در سال تحصیلی جاری (۱۳۳۶ - ۱۳۳۵) عده‌ای از



آقای میرزا محمدعلی کازرونی
خزانه دار انجمن خانه و مدرسه که
مبلغ ده هزار ریال بانجمن سالنامه
کمک کرده‌اند

دانش آموزان دبیرستان دور هم جمع
شده و در صدد برآمدند که سالنامه
منتشر نمایند ولی چون همواره هدف
دبیرستان از نشر سالنامه آن نبوده
است که تبلیغ درباره خودپرداز
و تا آنجا که ممکن است اگر بچاپ
نشریه دست می‌زنند بهتر آنکه مفید
فایده باشد. لذا به پیروی از این
اصل بضمیمه این سالنامه «تاریخ
هنر» و کتاب «آداب المتعلمین»
که بوسیله جناب آقای بدرالدین
کتابی ترجمه شده است منتشر شد و
بعلاوه در سالنامه نیز تا آنجا که مقدور
بود سعی شد مطالبی از ارباب قلم
گردد آید.

و ضمناً از کسانی که به پیشرفت
این دبیرستان بنحوی ازانحاء کمک

کرده‌اند ذکر خیری به‌میان آید و از تشویق دانش آموزان ساعی و هنرمند
و ورزشکار نیز کوتاهی نشود. تا آنکه بامساعی آقایان احمد کتابی

و محمد نصیری و هوشنگ شیبانی انجمن سالنامه تشکیل و آقای احمد کتابی
بریاست انجمن سالنامه انتخاب شد و مبادرت بفروش قبوض قبل از انتشار



آقای احمد کتابی
رئیس انجمن سالنامه

شد و مختصر سرمایه‌ای برای نشر
سالنامه تهیه شد ولی مبلغ جمع‌آوری
شده کفاف هزینه نشر آنرا نداشت
تا آنکه این موضوع بسمع جناب
آقای محمد علی کازرونی که از
اعضاء انجمن خانه و مدرسه دبیرستان
و یکی از مردان خیر شهر اصفهان
بشمار می‌روند رسید ایشان نیز با
ارسال مبلغ ده هزار ریال کارنش
سالنامه را آسان کردند.

دبیرستان ادب از لطف ایشان
تشکر می‌کند

انجمن همکاری خانه و مدرسه

همه ساله طبق دستور وزارت متبوع انجمن خانه و مدرسه دبیرستان تشکیل میشود و اعضاء محترم آن در اجراء مفاد آئین نامه انجمن که مساعدت و همکاری با دبیرستان است مساعی لازم بعمل میآورند در سال تحصیلی ۳۶ - ۱۳۳۵ آقایان زیر اعضاء انجمن خانه و مدرسه دبیرستان ادب بودند .

جناب آقای مجید موسوی	رئیس
« « محمد تقی برومند	نایب رئیس
« « میرزا محمد علی کازرونی	خزانه دار
« « بدرالدین کتابی	منشی
« « نصرالله ملکوتی	عضو
« « عبدالاحسین عیسی	«
« « محمد علی نواب صفوی	«
« « کاظم میر عمادی	«
« « دکتر عطاءالله دانشور	«
« « سرهنک بهرام شیرانی	«
« « بهاء الدین الفت	«
« « مرتضی افتخار	«

از زحمات و همکاری های ذیقیمت اعضاء محترم انجمن خانه و مدرسه بسیار سپاسگزاریم .

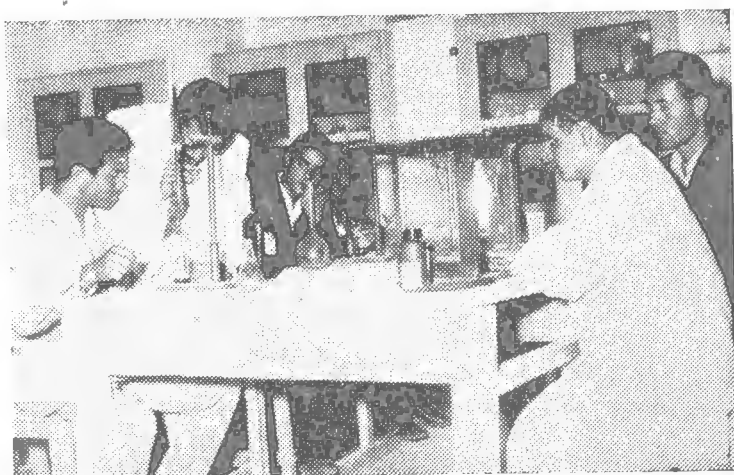
ضمنا جناب آقای حاج سید محمد کتابی وسایر اعضاء انجمن همه ساله مبلغی برای کمک بدانش آموزان بی بضاعت کمک فرموده اند



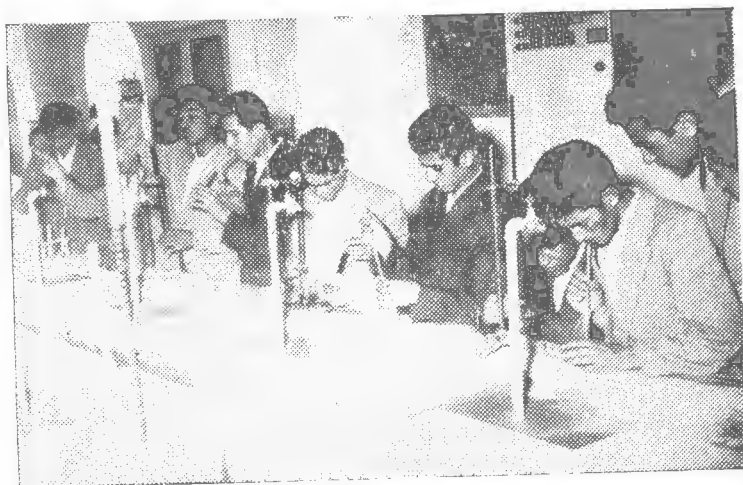
دانش آموزان در حال آزمایش در آزمایشگاه شیمی دبیرستان



گوشه‌ای از آزمایشگاه شیمی دبیرستان



آقای نوری نکونی دبیر شیمی هنگام آزمایش در آزمایشگاه
دیرستان



دانش آموزان هنگام عمل در آزمایشگاه

بخامه دانشمند ارجمند جناب آقای مجید موسوی
رئیس محترم دادگستری استان دهم و رئیس انجمن خانه
و مدرسه دبیرستان

قیاس و معنی اصطلاحی آن در علم اصول



کلمه قیاس علاوه بر معنی لغوی آنکه سنجش و سنجیدن است اصطلاحاً در دو علم مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است یکی در علم منطق و دیگری در علم اصول فقه

گرچه معنی منطقی آن چنانکه از عنوان مقاله بر می آید فعلاً مورد بحث و توجه ما نیست وای چون تمثیلات منطقی تحت عنوان قیاس از لحاظ حجت بودن آن مورد استفاده و استناد یک عده از فقهاء و علماء علم اصول نیز واقع شده است علیهذا قبلاً توضیح مختصری در اطراف معنی

قیاس از نظر منطق داده و سپس بمعنی اصطلاحی آن در علم اصول می پردازیم .

قیاس منطقی - قیاس منطقی یا استنتاج عبارت از انتقال از یک امر کلی است بامر جزئی ، بعبارت دیگر قیاس تطبیق کلی است بر جزئیات خود مثلاً اگر بگوئیم هر انسانی حیوان است و هر حیوان جسم است پس هر انسانی جسم است پس استدلالاً تطبیق کردیم حال حیوان را (که نسبت بانسان کلی است) بر حال انسان (که نسبت بحیوان جزئی است) و در اصطلاح منطقین قدیم قیاس سخنی است مرکب از دو قضیه که از تصدیق بآنها تصدیق بقضیه سومی لازم آید مثلاً اگر بگوئیم کهسقراط انسان است و نیز قبول کنیم که هر انسانی فانی است ، بایستی قبول

نمائیم که سقراط فانی است والا میبایست تناقض گویی کرده و بگوئیم که سقراط انسان نیست یا انسان فانی نیست

هریک از دو قضیه اول را که قیاس از آنها ترکیب یافته است مقدمه گویند و قضیه سوم را که لازمه آن دو قضیه میباشد نتیجه نامند .

قیاس بردو قسم است : ۱ - قیاس استثنائی ۲ - قیاس اقترانی
اگر عین عبارت نتیجه یا نقیض آن بالفعل در متن قیاس مذکور باشد آنرا قیاس استثنائی گویند مانند اینکه گفته شود « اگر عرق مستی بیاورد حرام است لکن مستی می آورد پس عرق حرام است » یا گفته شود « اگر عرق مباح باشد مستی نمی آورد ، لکن مستی می آورد ، پس عرق مباح نیست » و اگر عین عبارت نتیجه یا نقیض آن بالفعل در متن قیاس مذکور نباشد آن را قیاس اقترانی گویند مانند اینکه گفته شود « عرق مستی آورد و آنچه مستی بیاورد حرام است پس عرق حرام میباشد » در قیاس استثنائی از دو جمله اولی یکی را مقدم و دیگری را اتالی و در قیاس اقترانی یکی صغری و دیگری را کبری نامند ، اما جمله یا قضیه سوم را در هر صورت چنانکه گذشت نتیجه گویند . قسم اول را از این جهت قیاس استثنائی گویند چون مشتمل بر کلامه لکن است مفید معنی استثناء میباشد و قسم دوم را از این جهت اقترانی گویند که متضمن حرف واو است و حرف مزبور دلالت بر جمعیت و اقتران مینماید .

قیاس اقترانی نیز بردو قسم است ۱ - اقترانی حملی ۲ - اقترانی شرطی . هرگاه تمام قضایائی که قیاس اقترانی از آنها ترکیب یافته است قضایای حملیه باشد آنرا اقترانی حملی خوانند و هرگاه تمام قضایائی که قیاس اقترانی از آنها مرکب است حملیه صرف نباشد و بلکه شرطیه و یا مختلط از شرطیه و حملیه باشد آنرا اقترانی شرطی نامند ، موضوع نتیجه را در قیاس حملی حد اصغر و محمول را حد اکبر خوانند و مکرر میان اصغر و اکبر را در همه جا حد وسط یا اوسط نامند و اجتماع اصغر و اکبر را نتیجه گویند و قضایای جزء قیاس را مقدمه گویند پس آن مقدمه که شامل اصغر است مقدمه صغری گویند و آنکه شامل اکبر است

مقدمه کبری گویند و صورت حاصله از صغری و کبری را شکل نامند .
 مثلاً موضوع نتیجه (سقراط فانی است) در مثال فوق الذکر را که
 سقراط است حد اصغر و محمول نتیجه را که فانی است حد اکبر و مکرر
 (انسان) میان اصغر و اکبر را همه جا حد وسط یا اوسط گویند و اجتماع
 اصغر (سقراط) و اکبر (فانی) را نتیجه (سقراط فانی است) گویند و قضایای
 جزء قیاس را (یعنی دو قضیه : سقراط انسان است و انسان فانی است) مقدمه
 گویند مقدمه که شامل اصغر (سقراط) است مقدمه صغری (سقراط انسان
 است) گویند و آنکه شامل اکبر (فانی) است مقدمه کبری (انسان فانی
 است) خوانند و صورت حاصله از صغری و کبری را شکل نامند (یعنی مجموع
 سقراط انسان است و انسان فانی است پس سقراط فانی است)

اشکال اربعه قیاس

حد وسط یا اوسط که علت ثبوت اکبر برای اصغراست دارای چهار
 قسم ارتباط است زیرا یا محمول در صغری و موضوع در کبری است که در
 اینصورت آنرا شکل اول گویند یا محمول در هر دو میباشد و آنرا شکل دوم
 خوانند و یا موضوع در هر دو میباشد که در اینصورت آنرا شکل سوم نامند
 و یا موضوع در صغری و محمول در کبری میباشد (عکس شکل اول) و آنرا
 شکل چهارم گویند ، شاعری در اینباب گوید :

اوسط اگر حمل یافت در بر صغری و باز

وضع بکبری گرفت شکل نخستین شمار

حمل بهر دو دوم وضع بهر دو سوم

رابع اشکال را عکس نخستین شمار

و ما فعلاً از شرایط تشکیل اشکال و خصوصیات دیگر آنها و سایر اقسام
 قیاس که تفصیلاً در کتب منطق مذکور است صرف نظر کرده و باصل موضوع
 مقاله که معنی اصطلاحی قیاس در علم اصول است میپردازیم :

قیاس اصولی

قبل از شروع بتوضیح دراطراف قیاس اصولی باید نظرخوانندگان محترم را باین نکته مهم جلب نمائیم که مدارك و ادله احكام فقه اسلامی بعقیده علماء و مجتهدان مذهب شیعه جعفری عبارتند از : کتاب ، سنت ، اجماع ، عقل .

کتاب - مقصود از کتاب همان کلام الله مجید است که بمنزله قانون اساسی اسلام بوده و مهمترین مدرك اصول استنباط احكام فقه اسلامی است
سنت - دلیل دوم از ادله اربعه فقه اسلامی سنت است و آن در لغت بمعنی شیوه و روش است ولی در اصطلاح علماء اصول عبارت است از قول و فعل و تقریر معصوم (پیغمبر یا یکی از ائمه اطهار) در صورتیکه امور سه گانه مزبور مربوط بکارهای شرعی باشد نه بکارهای عادی. قول و فعل یعنی دستورهای شفاهی معصوم یا افعال و اعمالیکه در معصوم در امور شرعی صادر شده است و اما تقریر یعنی انکار و جلو گیری نکردن معصوم از اعمالی است که راجع بامور شرعی و فقهی دیگران در حضور او بجای آورده اند .
اجماع - اجماع در لغت بمعنی عزم و اتفاق است و در اصطلاح اصول بعبارات مختلف و گوناگون تعبیر و تعریف شده است . از نظر علماء عامه و تسنن اجماع عبارتست از اینکه مجتهدان امت اسلام بر امری از امور شرعی اتفاق کنند و از نظر علماء خاصه (شیعه) اجماع عبارتست از اتفاق گروهی از امت اسلام بطوریکه گفتار معصوم را شامل باشد و این اجماع ممکن است قولی یا فعلی یا تقریری باشد .

عقل - بعقیده علمای شیعه عقل چهارمین دلیل از ادله فقه اسلامی است ، عقل در لغت بمعنی خرد ، قوه استنباط ، حکم ، قوه مدرکه بوده و از نظر حکمت و فلسفه بمعنی جوهر مجرد است . حضرت صادق علیه السلام میفرماید : « العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان » و این اشرف و اهم و احسن معانی عقل است .

احكام شرعی و فقهی اسلام که بر مدار مصالح و مفاسد واقعی دائرند

با احکام عقلی ملازمه کاملی دارند و این تلازم بعدی است که جمله «کما حکم به الشرع حکم به العقل» بین علماء و دانشمندان صورت ضرب المثل پیدا کرده است.

در اصطلاح علم اصول دلیل عقلی عبارتست از حکمی عقلی که وسیله وصول بحکمی شرعی باشد یعنی از علم بیک حکم عقلی علم و انتقال بیک حکم شرعی حاصل آید.

قیاس اصولی - علماء عامه (تسنن) بجای عقل قیاس را بکار برده و آنرا دلیل و اصل چهارم از ادله اربعه میدانند درحالیکه علماء خاصه قیاس را مردود دانسته و گفته اند :

« لا قیاس فی الدین » و فقط در بعضی موارد خاص آن را قبول کرده اند که بعداً گفته خواهد شد و هر یک از دو دسته برای اثبات صحت نظریات خود دلایلی از آیات و احادیث اقامه کرده اند که ما بعد از تعریف قیاس اصولی و بیان اقسام آن و حجیت و عدم حجیت آنها بتوضیح و تشریح امهات اقوال و دلایل طرفین خواهیم پرداخت.

قیاس - در اصطلاح علم اصول قیاس عبارتست از الحاق و حمل قضیه که راجع بحکم آن نص در دست نیست بحکم قضیه دیگری که شبیه و نظیر آن بوده و دارای نص میباشد بجهت تساوی هر دو قضیه در علت، بعبارت ساده تر حمل چیز بر آنکه علتش معلوم نیست بر چیزی که علتش معلوم است قیاس گویند و بعضی هم گفته اند قیاس یکسان بودن چیزی است که حکم صریح ندارد با چیز دیگری که حکم صریح دارد در علت حکم. مثلاً میدانیم که خمر (شراب) بعلمت مسکروبون حرام است و در اینخصوص حکم صحیح و نص صریح داریم ولی راجع به نبیذ (عرق) عنوان صریح نداشته و نمیدانیم حرام است یا خیر چون علت حرمت خمر را که مسکروبون آنست میدانیم و میدانیم که نبیذ هم مسکر است در اینصورت با تمسک بقیاس و عنایت به تنقیح مناط گوئیم نبیذ هم حرام است. علماء اصول خاصیت مشترکی را که مبنای قیاس و حمل چیزی بر چیز دیگر واقع گردد جامع یا علمت نامیده اند و این علت چنانچه در متن حکم ذکر شده باشد آنرا

علت منصوص یا منصوص العله گویند و چنانکه علت در متن حکم ذکر نشده فقط از مفاد حکم استنباط گردد آن را علت مستنبط یا مستنبط العله گویند .

اقسام قیاس

از آنچه گذشت معلوم گردید که قیاس بر دو قسم است : اول منصوص العله و آن قیاسی است که علت آن در حکم ذکر شده باشد . دوم قیاس مستنبط العله و آن قیاسی است که علت آن در متن حکم ذکر نشود و بلکه فقیه در کشف علت آن محتاج بتدبر و استنباط باشد و آن را از مفاد حکم استنباط نماید .

قیاس اولویت - علماء اصول قائل بیکنوع قیاس دیگری شده اند که آن را قیاس اولویت گویند و آن از مقایسه و سنجش دو موضوع معلوم الحکم و مسکوت الحکم از طریق تقدم و اولویت بدست می آید مثلاً خداوند متعال در قرآن مجید فرموده « لا تقل لهما اف » یعنی پسر و مادر خود اف نگویند و علت این حکم معلوم بوده و منبأ رعایت احترام پدر و مادر است حال اگر کسی پسر و مادر خود فحش بدهد و کتک بزند و حکم آن مسکوت و غیر معلوم باشد در طریق استنباط حکم این موضوع هر دو موضوع را با هم سنجیده و گوئیم وقتی که اف گفتن به والدین جائز نباشد فحش و کتک که بدتر و بالاتر از اف است بطریق اولی جائز نیست .

بعضی از علماء اصول قیاس را از لحاظ قوت و ضعف آن بقیاس جلی و قیاس خفی تقسیم و تعبیر کرده اند و بعضی دیگر از لحاظ قطعی بودن نتیجه قیاس یا ظنی بودن آن قیاس را بطور کلی بدو دسته قطعی و ظنی تقسیم کرده اند .

ارکان قیاس

عناصر تشکیل دهنده قیاس چهار مطلب است که آنها را ارکان قیاس گویند بشرح زیر :

۱ - اصل (مقیس علیه) ۲ - فرع (مقیس) ۳ - علت ۴ - حکم
مثلا در قیاس عرق بر شراب بعلمت مسکر بودن هـ ردو در حرمت
نوشیدن ، عرق را فرع ، شراب را اصل ، مسکر را علت ، حرمت را حکم
گویند و مجموع آنها را ارکان قیاس نامند .

اصل - اصل یا مقیس علیه عبارت از آن چیزی است که چیز دیگری
بر آن حمل و قیاس شده است و علت اطلاق اصل بر آن از این لحاظ است
که درباره آن حکم صریحی صادر شده است و بنابراین نسبت بفرع که
حکم آن معلوم نیست اصالت دارد .

فرع - فرع یا مقیس عبارت از آن چیزی است که بمناسبتی حمل و
قیاس بر چیز دیگری شده است و بهمین مناسبت ، حکمی که درباره اصل
صادر شده بفرع نیز سرایت کند . فرع باید دارای شرایط زیر باشد
اولا باید علت حکم اصل تماما در فرع وجود داشته باشد مثل علت
اسکار در عرق و شراب

ثانیا باید حکم فرع با حکم اصل از يك جنس باشد تا تسری حکم
اصل بفرع انجام پذیرد .

علت - علت یا جامع عبارت از قدر مشترکی است که باعث حمل
مقیس بر مقیس علیه میگردد یعنی جامع بین اصل و فرع میشود مانند خاصیت
مست گردن که وصف مشترك و جامع بین شراب و عرق است ، ممکن
است حکم واحدی دارای چند علت شرعی باشد و بالعکس ممکن است چند
حکم شرعی دارای علت واحدی باشد مثلا خوابیدن و قضای حاجت علت
حکم حدث هستند بالعکس مثلا سرقت هم علت وجوب حد (مجازات) و
هم علت وجوب گرفتن غرامت و خسارت مال مسروقه است که از بین رفته است
شرایط علت - علت باید دارای شرایط ذیل باشد :

۱ - علت باید شامل حکمت و مصلحتی باشد که بتواند دلیل
ارتباط حکم بعلمت گردد و در عین حال مکلف را وادار بامتثال و اطاعت
نماید مثلا قتل عمد که علت وجوب قصاص است حکمت و مصلحتش حفظ
نفوس و تأمین حیات افراد است .

۲ - علت نباید متأخر از ثبوت حکم اصل باشد زیرا تأخر آن از حکم معقول و جائز نیست .

۳ - علت نباید مخالف نص و اجماع باشد چه نص و اجماع در مقام حجیت مقدم و مهمتر بوده و قیاس قادر بمعارضه با آنها نیست .

حکم - حکم که چهارمین رکن از ارکان اربعه قیاس است عبارت از حکم اصل است که بواسطه علت یا خاصیت مشترك سرایت بفرع می نماید ، حکم نیز دارای شرایطی بشرح زیر است :

۱ - حکم باید از طریق کتاب یا سنت یا اجماع ثابت شده باشد نه از طریق قیاس ، چه اگر از طریق قیاس ثابت شود در قیاس دوم چنانچه علت همان علت قیاس اول باشد قیاس دوم امری زائد و لغو خواهد بود و اگر علت قیاس دوم غیر از علت قیاس اول باشد چون در بین اصل و فرع خاصیت مشترکی موجود نیست عمل قیاس صورت نخواهد گرفت .

۲ - حکم اصل باید از جنس حکمی باشد که اثبات آن جهت فرع در نظر گرفته شده است ، باین معنی اگر مقصود اثبات حکم شرعی در باره فرع است ، حکم اصل نیز باید شرعی باشد و اگر عقلی است باید عقلی و اگر لغوی است باید لغوی باشد .

۳ - حکم اصل نباید از سنن و آداب قیاس خارج گردیده مخصوص و مختص اصل باشد چه اگر مخصوص اصل باشد قابل سرایت بدیگری نیست مثلاً قبول شهادت يك نفری خزیمة بن ثابت صحابه پیغمبر ، چون مخصوص خود او است نمیتوان دیگری را در این حکم بر او قیاس کرد (تفصیل این شهادت بطوریکه نقل شده این است که حضرت رسول امیبی از یکنفر عرب خریداری فرمود صاحب اسب فروش آنرا بعداً منکر شد و بر وقوع معامله شاهد خواست در این مورد تنها خزیمة بن ثابت باداء شهادت اقدام کرد حضرت بایشان فرمود در صورتیکه شما در حین معامله حضور نداشتید چگونه در این باب شهادت داده اید ؟ خزیمة جواب داد چون بتمام اظهارات شما ایمان آورده ام در این مورد هم یقین قطعی دارم که عین حقیقت می گوئید لذا شهادت دادم حضرت فرمود :

« من شاهد له خزیمة او شهد علیه فحسبه » یعنی هر کس که خزیمة
 بنفع یا ضرر او شهادت بدهد بتنهایی کافی است یعنی بجای دو نفر شهادت
 اوقبول میشود)

۴ - حکم اصل اگر مورد موافقت تمام امت نباشد لا اقل باید بین دو
 نفریکه طرف بحث و گفتگو هستند مورد قبول باشد زیرا هرگاه یکی
 از طرفین در مورد حکم اصل موافق نباشد اثبات حکم جهت فرع متعذر
 خواهد بود .

حجیت قیاس - حجت بودن قیاس بین علماء سنی و شیعه بشدت مورد
 کشمکش و اختلاف واقع شده و تشتت آراء در اینخصوص زیاد است بحدی
 که علاوه بر اختلافات اساسی بین دو دسته از عامه و خاصه بین خودهریک
 از علماء دسته عامه و دسته خاصه نیز تصادم آراء و عقیده دیده میشود .
 از علماء عامه و مذاهب جماعت ظاهرا امام شافعی قیاس را درغیر
 منصوص العله روا نمیدانند ولی بقیه مذاهب و دستجات بطور کلی و مطلقا
 قیاس را حجت میدانند ولی علماء شیعه و امامیه قیاس مبتنی بر مستنبط العله
 را بالاتفاق حجت نشناخته اند (و فقط از ابن جنید که از متقدمین است حجت
 بودن قیاس نقل شده است) و در قسمت منصوص العله هم اختلاف نظر پیدا
 کرده اند یکدسته که از کمترین آن سید هر تفسیری میباشد قائل بعدم
 حجیت آن هستند و عمل بآنرا منع کرده اند و دسته دیگر که در رأس
 آنان علامه حلی میباشد به حجت بودن آن قائل هستند و محقق درین
 خصوص قائل بتفصیل شده و فرموده است در منصوص العله در صورتی که
 قرینه حالیه دلالت داشته باشد باینکه شارع در مقام ثبوت حکم غیر از علت
 بچیزی توجه و اعتناء نداشته است در اینصورت جایز است عمل بقیاس
 و سرایت دادن آن حکم (و این خود برهانی است زیرا بواسطه تصریح
 بعلت ، قضیه کلیه حاصل میشود که میتوان آنرا کبری قرار داده و بسا
 ضمیمه کردن صغری ، برهانی تشکیل داد مثل اینکه شارع تصریح کند به
 اینکه علت حرمت خمر اسکار است پس در اینصورت گوئیم نبیذ مثلامسکر
 است ، و هر مسکر حرام است ، پس نتیجه اینکه نبیذ حرام است) و

صاحب معالیم منع عمل بعلم مستنبط را از جمله ضروریات مذهب تشیع
شمرده است .

دلایل علماء عامه در عمل بقیاس و حجت شناختن آن:
علماء عامه در عمل بقیاس از کتاب و سنت (آیات و احادیث) دلالی
اقامه کرده اند بشرح زیر :

از کتاب - دلیل آنها از قرآن مجید دو آیه زیر است .

۱ - (فاعتبروا یا اولی الابصار) یعنی (عبرت کنید ای صاحبان
بصیرت) و این آیه در سوره حشر است که خداوند پس از ذکر اینکه طایفه
یهود با اطمینانی که بقلعه و قصور مستحکم خود داشتند بالاخره از آنجا
بیرون رانده شدند و خانه هایشان خراب گردید و خداوند پس از بیان این
قصه این آیه را نازل فرموده است : نظر استدلال کنندگان باین آیه این
است که میگویند در این آیه چون امر شده است باینکه مردم حال خود
را با حال قوم یهود مقایسه کرده و از آنها عبرت گیرند . پس عمل -
بقیاس جائز است .

۲ - کسی بنحو اعتراض بیغمبر گفت « من یحیی العظام و هی
رمیم ؟ » « کی استخوانها را زنده میکند در حالیکه پوسیده اند ؟ » در
جواب باین اعتراض آیه نازل شد باینکه « قل یشیها الذی انشاها اول
مرة » یعنی « بگو (ای پیغمبر) زنده میکند آنها را کسیکه اول دفعه
خلق کرد » مقصود علماء قائل بجواز قیاس از تمسك باین آیه این است که
در این آیه عمل بقیاس شده است یعنی کسیکه میتواند اولاً و ابتداء استخوان
را خلق کند با قیاس باین مطلب میتواند استخوان پوسیده را هم زنده
کند ولی حقیقت این است که از این دو آیه عمل بقیاس صریحاً استفاده نمی
شود و بلکه آیه اولی در مقام پند و نصیحت است و دومی دلالت بر قدرت
خدا دارد .

۳ - از سنت - دلیل آنها از احادیث اولاً حدیث معاذ بن جبل
است بدین معنی که حضرت رسول معاذ بن جبل را وقتی مأمور فرمود که
درین حکومت نماید حضرت از معاذ پرسید اگر قضاوتی بتو رجوع شود

چگونه دادرسی خواهی کرد معاذ جواب داد : « اقصی بکتاب الله ، فات
 لم اجد فبسته رسول الله ، فان لم اجد اجتهد به رائی » یعنی معاذ عرض
 نمود « دادرسی و قضاء بکتاب خدا میکنم اگر حکم موضوع را در قرآن
 نیافتم به سنت رسول خدا عمل میکنم و اگر از سنت پیدا نکردم عمل برآی
 و اجتهاد خود میکنم » حضرت رسول از اظهارات معاذ راضی و خوشنود
 گردیده دست بسینه او زد .

وجه استدلال اهل جماعت در این خبر بجاواز قیاس مورد بحث این
 است که پیغمبر اجتهاد معاذ را که گفت برآی خود اجتهاد خواهم نمود
 تصدیق فرمود جواب مخالفین از این خبر اینستکه نمیشود عمل بظاهر
 این خبر نمود زیرا این خبر معارض است با مدلول آیه شریفه « فاستلوا
 اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون » زیرا آیه صریحا دستور میدهد « اگر
 نمیدانید از اهل ذکر و اطلاع سؤال نمائید » پس لابدیم این خبر را این
 طور تعبیر و توجیح کنیم که در مواردی که حکم مسئله روشن نبوده و آیه
 و خبری هم در اینمورد بنظر نرسید در آنصورت عمل بمدلول خبر کرده
 برآی و عقل خود که یکی از ادله اربعه میباشد رجوع نمائیم .

ثانیا روایت عهر است که گوید از حضرت رسول پرسیدم آیا بوسه
 صائم بدون انزال مبطل صوم است ؟ - حضرت جواب فرمود : « ارایت
 لو تمضمضت من الماء و انت صائم » یعنی « آیا دیده و برای تورخ داده
 است که از آب مضمضه نمائی درحالی که روزه هستی ؟ » عمر گوید عرض
 کردم « فلا بأس بذلك » یعنی « مضمضه برای روزه عیبی ندارد » حضرت
 فرمود « فمثله »

علماء عامه از بیان حضرت رسول بشرح بالا استفاده قیاس نموده اند
 درحالیکه خبر مزبور دلالت بقیاس ندارد زیرا عمر میدانست
 که انزال و شرب آب هر دو مبطل روزه هستند و چون حضرت رسول علم
 بعلم عمر داشت اراده فرمود باو بفهماند که بوسه مادامی که منجر بانزال
 نشده است انزال حساب نمی شود همانطوری که مضمضه مادام که منجر
 بنوشیدن آب نشده نوشیدن حساب نمیشود و از اینجهت بود که حضرت

فرمود « مثل آنست »

۳ - حدیث فزاری - و داستان اختلاف این مرد اعرابی بازنش
و آن اینکه از زن فزاری فرزند سیه چرده متولد شد که از جهت رنگ
طفل، مرد اعرابی از خود نفی ولد کرد و جربان را بعرض حضرت رسول
رسانید. حضرت از او پرسید « هل لك ابل ؟ » « آیا شتر داری ؟ »
عرض نمود بلی فرمود چه رنگ است عرض کرد قرمز فرمود « هل فیها
من اذرق ؟ » « آیا در آن شتر قرمز رنگ خاکستری هم هست ؟ » عرض
کرد بلی فرمود این رنگ خاکستری در بدن شتر قرمز از کجا پیدا شده
است عرض کرد « لعله نزع عرق » یعنی « شاید از اثر ریزش مو عرق
نموده که آن رنگ پیدا شده است » (و منظور اعرابی این بود که شاید
عوامل عادی و طبیعی مربوط بزندگی آن حیوان باعث تغییر رنگ بعضی
از قسمتهای بدن شتر گردیده است) حضرت فرمود : « و هذا لعله نزع
عرق » یعنی در مورد رنگ طفل جدید الولاده هم شاید پیدایش این رنگ
منساب نزع عرق در مورد شتر باشد (و منظور حضرت این بود همانطوری
که در شتر قرمز ممکن است در اثر عوامل طبیعی رنگ دیگری پیدا
شود در مورد بچه هم شاید در اثر عوامل طبیعی است فلذا سوء ظن تو
بزنت و نفی ولد از خود مبنای صحیحی شاید نداشته باشد) چنانکه ملاحظه
میفرمائید حضرت با تشبیه ساده و طبیعی و نزدیک بفهم اعرابی خواسته
است رفع سوء ظن اعرابی را فراهم و عیال او را از سقوط در بدنامی نجات
دهد ولی حضرات عامه از این تشبیه استفاده جواز بقیاس کرده اند .

استدلال علماء عامه در جواز بقیاس

از اجماع

علماء عامه علاوه بر استدلال بکتاب و سنت در مورد عمل بقیاس
مدعی اجماع هم می باشند و در اینخصوص اینطور توضیح میدهند :
در اخبار وسیر بشوت رسیده است که در صدر اسلام در زمان صحابه
چیزهایی را که بهم شبیه بوده و دارای خواص مشترک بوده اند و در باره

یکی از آنها حکم صریح صادر شده است آن دیگری را نیز بر آن یکی حمل و مشمول حکم قرار داده‌اند و سایر صحابه هم در مقابل این عمل سکوت اختیار کرده‌اند و سکوت صحابه در مقابل این مطالب مهم دلیل بر اجماع و اتفاق نظر آنها بوده است و از جمله این قبیل مطالب عمل ابوبکر را (در مورد قتل مانع الزکوة) مثال می‌آورند.

توضیح قضیه این است که در زمان ابوبکر خلیفه اول طائفه بنی حنیفه بعنوان اینکه دریافت زکوة مخصوص خود حضرت رسول بوده است از دادن زکوة امتناع کردند ابوبکر امر بجنک و قتال با این طائفه داد بعضی از صحابه با نظر ابوبکر موافق نبودند و حتی عمر خلیفه ثانی اظهار داشت چگونه با این مردم که مسلمان هستند جنک و جدال میکنی در صورتیکه حضرت فرموده است: «امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله و اذا قالواها عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها» یعنی «من مأمور شده‌ام با مردم جنک کنم تا کلمه شهادت اداء کنند همینکه اداء کردند جان و مال آنها در امان است مگر اینکه حق کلمه یعنی کلمه شهادت را اداء نکنند»، ابوبکر در مقام احتجاج با عمر جواب داد مگر حضرت نگفت الا اینکه حق این کلمه را اداء نکنند؟! دادن زکوة مانند بجا آوردن نماز از حقوق اداء این کلمه شهادت است و من بین آنها فرقی قائل نمیشوم و سوگند می‌خورم هر گاه از آنچه در زمان پیغمبر میدادند يك بچه شتر کمتر بدهند سر همان بچه شتر با آنها جنک خواهم کرد. پس از اظهارات ابوبکر بشرح فوق عمرو سایر صحابه مخالف جنک با نظریه او موافقت کردند.

مقصود علماء عامه از استدلال باین قضیه اینست که ابوبکر در این مورد در استیفای حق زکوة عمل بقیاس کرد یعنی قیاس بعمل پیغمبر کرد زیرا هر دو زکوة را برای فقرا و مستحقین می‌گرفتند نه برای شخص خود که بنی حنیفه تصور کرده بودند.

از علماء شیعه راجع باین استدلال اینطور جواب داده‌اند که اولاً هیچگونه دلیلی بر اجماع مشهود نیست ثانیاً دلیلی نیست باینکه ابوبکر مانع الزکوة را صرفاً باین علت مکه توجیه شد کشته باشد و بلکه چون مانع الزکوة شده‌اند و زکوة از ضروریات دین است از انکار یکی از

ضروریات دین مرتد شده‌اند و مرتد هم مهدورالدم است علیهذا ممکن است مانعین زکوة از اینجهت کشته شده باشند ثانیاً قیاس در امری است که دلیل نداشته باشد و در اینمورد دلیل موجود است یعنی منکرین و مانعین حکم صریح دارند بنابراین ادعاء اجماع در اینمورد فاقد دلیل و اجراء قیاس در آنها عاری از معنی است.

دلیل عقلی علمای عامه در مورد عمل بقیاس

علماء عامه در جواز بقیاس علاوه بر کتاب و سنت و اجماع بعقل نیز که در نزد شیعه از ادله اربعه اصول فقه می باشد توسل جسته و استدلالاتی کرده‌اند که ما حاصل آن اینست که حصول ظن از قیاس می باشد زیرا در موردی که دانا و بینا در حکمی نبودیم و از کتاب و سنت دلیل نجستیم در عمل بین دو امر تردید برای ما حاصل میشود در این صورت بقیاس جانب ظن را که نسبت برهم ارجح است گرفته و عمل بظن می نمایم . جواب این استدالات را اینطور داده‌اند که عمل بظن مطلق مادامی که از طرف شارع دلیلی بحجیت ظن مطلق نباشد جائز نیست و عمل بظن مطلق باید بر حسب موارد از طرف شارع تعیین گردد مانند خبر واحد و ظواهر الفاظ و غیره و اینکه عقلاً عمل باصل برائت و عمل به احتیاط و غیره را که از شئون ظن است قبول دارند هر يك از آنها مسبوق بدلیل شرعی است که مخصوص بمورد خود می باشد و نمی توان آن ادله را بسایر موارد که از جمله قیاس است تسری داد .

تنها دلیل صریح اهل سنت در جواز قیاس قول و دستور عمر خلیفه ثانی است بابوموسی اشعری چه خلیفه ثانی در فرمانی که بابوموسی صادر کرده تصریح نموده است باینکه در اموری که بتو مراجعه میشود اگر در قرآن و سنت نیست با مقایسه با نظایر و اشیاء اش عمل برای خود بکن معذالك نسبت بقول عمر نیز تردید و اشکال کرده‌اند و گفته اند مستند قول عمر معلوم نبوده و صحت صدور این قول از عمر ثابت نیست و این حزم که یکی از بزرگان علماء خود اهل سنت می باشد از این دسته بوده و در

کتاب خود المحلی قول عمر را تکذیب کرده است . ادله علمای شیعه در انکار حجیت قیاس

مهمترین دلایلی که علماء شیعه در رد ادله علماء سنت مبنی بر جواز حجیت قیاس ذکر کرده‌اند بشرح زیر میباشد :

- ۱ - خبر منقول از حضرت رسول در بیضاوی که میفرماید :
« تعمل هذه الامة برهة بالكتاب وبرهة بالسنة و برهة بالقياس فاذا فعلوا ذلك فقد ضلوا » یعنی « این امت گاه بکتاب و گاه بسنت و گاه بقیاس عمل مینمایند و چونت چنین کردند گمراه خواهند شد . »
- ۲ - خبر منقول از حضرت رسول که صاحب قوانین در کتاب خود از صاحب محصول نقل کرده است و خبر مزبور اینست : « استفرق امتی علی بضع و سبعین فرقة اعظمهم فتنة قوم يقاسون الامور برأيهم فيحرمون الحلال و يحللون الحرام » یعنی « بزودی امت من بهفتاد و چند فرقه تقسیم می شوند که بزرگترین آنها از حیث فتنة قومی هستند که امور را برای خود قیاس کرده حرام را حلال و حلال را حرام مینمایند . » و این دو خبر دلالت کامل بر بطلان قیاس دارند .
- ۳ - اخبار وارده از ائمه اطهار نیز بوده از جمله شیخ صدوق در باب دیانت از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آنحضرت فرمود : « السنن اذا قیست بحق الدین » یعنی « هرگاه درسنت قیاس جاری شود دین دچار ظلمت میشود »
- ۴ - خبر دیگری از حضرت صادق علیه السلام که بابو حنیفه فرموده است . « لو كان الدين يوخذ بالقياس لوجب على الحائض ان تقض الصلوة لانها افضل من الصوم » یعنی « اگر دین مأخوذ بقیاس باشد باید بر زن حائض قضای نمازهای ایام حیض و عادت او واجب باشد زیرا نماز افضل از روزه است »
- ۵ - در مجمع البحرین از ائمه اطهار نقل است که : در دین خدا نمیشود بهوی و هوس قیاس و حکم نمود و اول کسیکه قیاس کرد شیطان بود زیرا از امر خدا سرپیچی و استکبار کرده بآن سجده ننمود و گفت :

« انا خير منه خلقتني من نار و خلقتنه من طين » (آیه ۷۷ از سوره زمر قرآن) « یعنی شیطان با گفتن جمله (آیه) فوق الذکر آتش و خاک را مقایسه کرده برای تفاوت و بهتری قائل شد »

علاوه بر دلایل فوق الذکر در اصول کافی نیز که یکی از چهار کتاب معتبر و معتمد در عالم اسلام است ذیل باب البدع والرأی و المقائیس در طرد ورد قیاس بسند صحیح اخبار واحادیث نقل شده است و ما در اینجا ختم مقال کرده و منبای مزید اطلاع بعرض خوانندگان عزیز می‌رسانیم که مطالب این مقاله از کتب زیر اخذ و اقتباس شده است

۱ - معالم الدین تألیف (شیخ حسن عاملی فرزند شیخ زین العابدین رحمة الله علیهما)

۲ - اصول فقه شافعی تألیف ابوالوفاء ابن محمد بن عبدالکریم کانیمشکانی

۳ - اصول استنباط تألیف آقای محسن شفا

۴ - رهبر خرد تألیف جناب آقای محمود شهابی استاد دانشگاه

اصفهان - اسفندماه ۳۵ هجری قمری

قلم : آقای محمد صدرهائمی

رئیس دبیرستان فرهنگ

سربداران

تاریخ ایران پر از دلاوریها و شجاعت‌هایی است که ایرانیان در مواقع سخت و مشکل از خود بروز داده و اسباب زحمت بیگانگان شده‌اند . من جمله از این دلاوران که متأسفانه شرح احوال آنها خیلی کم در تواریخ ثبت و ضبط شده و بعضی از مورخین عهد مغول و تیمور بجای آنکه آن‌ها را از فتوحات چنگیز و فرزندان او داد سخن بدهند ، اگر شمه از شرح احوال این ازجان‌گذشتگان نوشته بودند امروز اسناد عالی‌قدری از دلاوری‌های فرزندان این سرزمین در دست بود ، سلسله سربدارانند که قریب ۵۰ سال در مشرق ایران سلطنت و حکومت نموده‌اند . بخصوص تاریخ سربداران از آن جهت بیشتر اهمیت دارد که این سلسله شیعه و طرفدار جدی‌خاندان علی (ع) بوده‌اند قطع نظر از این قسمت سربداران نمونه بارزی از ایرانیان اصیلی میباشند که در موقع سختی و شدت قد مردانگی علم نموده و خود و هموطنان خویش را از زیر بار ظلم و ستم اولاد چنگیز و روحانیان بودائی نجات بخشیده‌اند .

صاحب حبیب السیر در شرح حال خواجه یحیی کراوی ، یکی از افراد این سلسله ، درباره سربداران اینطور قضاوت میکند : « سربداران جلالت آثار کاری از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید . »

و نیز در تذکره دولتشاه سمرقندی (چاپ بهبی ص ۱۲۳) مینویسد : « چه سربداران فرقه‌ای بوده‌اند شجاع و مردانه و محتشم و بعد از وفات سلطان ابوسعید خاتم قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده‌اند . »

نگارنده علی‌المجاله در صدد نیست که تاریخ مفصل این سلسله را

بنویسد زیرا که با مطالعاتی که درباره احوال این سلسله با کمی منابع از مدتی پیش نموده ، اوراق سالنامه را مناسب برای درج آن نمی بیند و بعلاوه از حوصله گنجایش سالنامه بیرون است . بلکه مقصود عمده آشنا ساختن دانش آموزان است بشرح مختصری از احوال این جانبازان راه وطن که با چه شهامت و شجاعتی در مقابل مغولان خونخوار ایستادگی نموده اند .

مؤسس سلسله سربداران و

وجه تسمیه آنها

در باشتین از قرای سبزوار مردی محتشم و بزرگ بنام خواجه فضل الله زندگی میکرد و در ناحیه بیهق و سبزوار کسی مانند او در وسعت املاك و مال و منال دنیوی نبود . این خواجه فضل الله را دوبر بود پس بزرگتر بنام خواجه عبدالرزاق که دارای قامتی رسا و صورتی زیبا بود و دوم خواجه وجیه الدین مسعود نام داشت .

خواجه عبدالرزاق در يك انتخاب پهلوانی ، حریف خود را مغلوب ساخت و در نتیجه مورد توجه سلطنت ابوسعید مغولی گردید و از آن پس در دستگاه این سلطان جاه و جلال و شکوهی بدست آورد تا اینکه مامور ناحیه کرمان گردید .

در کرمان باموال مالیاتی که در حوزه وصولی آن بود دست درازی کرد و در اندك مدتی آنها را تلف نمود و چون میدانست که سلطان از آن صرف نظر نخواهد کرد درصدد برآمد که از کرمان بسبزوار رفته و با فروش املاك پدری خود ، دیون دولت را بپردازد . بدین قصد عزیمت به سبزوار نمود و از اتفاق در اثنای راه خبر مرك ابوسعید را شنید و از این خبر خرم و شادان شد و بر رسیدن بده باشتین اقربا و خویشاوندان را جمع کرد و شمه از خرابی اوضاع مملکت و ظلم و ستمی که بمردم وارد میشود بیان نمود .

در همین ایام چند تن از اقربا و خویشان او بعنوان گله و بیان حال گفتند خواهر زاده علاءالدین محمد فریومدی وزیر و مستوفی خراسان ، چند روز است باین ده آمده و در خانه ما وارد شده و از ما شاهد و شراب

و پول میخواهد. عبدالرزاق که از خرابی اوضاع خبر داشت و از نزدیک شاهد دربار ایلخانان مغول می بود، گفت روا نباشد ما زیر بار ظلم و ستم آنان برویم و شبانه با عده معدودی بر سر خواهر زاده علاء الدین ریخته و آنها را گرفتار نمودند و هنگام صبح بیرون ده داری برپاساخته و آنها را بجوبه دار سنک باران نمودند و گفتند ما حاضریم بالای دار برویم وزیر بار ظلم فرویم و بهمین مناسبت از آن پس سربرداران موسوم گردیدند.

در اندک مدتی هفتصد کس با خواجه فضل الله بیعت کردند و قسم یاد نمودند که نسبت با و وفادار باشند.

علاء الدین فریومدی مستوفی و وزیر خراسان که خبر این شورش را شنید هزار مرد مسلح بر کردگی خواجه جمال الدین محمد بزرگویی خواجه عبدالرزاق فرستاد و در بیرون سبزوار جنگ سختی بین آنان اتفاق افتاد که منتهی بشکست و فرار خواجه جمال الدین گردید. خواجه فضل الله از تعاقب لشکر شکست خورده دست برنداشت و بسراغ علاء الدین فریومدی، بفریومد رفت و چون خبر حرکت او بعلاء الدین رسید بجانب استرآباد فرار کرد ولی در اینجا نیز از دست سربداران نجات نیافت و در آن شهر بقتل رسید و تمام اموال و اثاث او بدست سربداران افتاد. یکی دو واقعه دیگر نیز پیش آمد که سربداران دارای تمولسی سرشار شدند و در نتیجه توانستند دوهزار مرد مسلح آماده سازند.

خواجه عبدالرزاق بسبزوار آمد و در اینجا خطبه بنامش خواندند و سکه زر با سمش زدند و مدت یکسال و دوماه سلطنت کرد تا اینکه در سال ۷۳۸ در ذیحجه این سال بدست برادرش خواجه امیر مسعود به قتل رسید.

پس از قتل خواجه عبدالرزاق، در سال ۷۳۸ وجیه الدین مسعود بسلطنت رسید و در زمان او مملکت سربداران خیلی رو بوسعت گذاشت و از هرات تا سبزوار و نیشابور در قلمرو حکومت سربداران درآمد و با ایلخانان مغول جنگ نموده و نیز با پادشاه هرات جنگ کرده و همه جا

فتح و پیروزی نصیب امیر وجیه الدین مسعود بود . شاعری در آن ایام درباره جنگ هرات و سربداران رباعی زیر را گفته است :

گرخسر و کُرت بردایران نزدی وز تیغ پُلی کردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران تا حشر يك ترك دگر خیمه بایران نزدی

باری امیر مسعود در جنگی که با حاکم مازندران نمود پس از پیشرفتهای زیاد در داخل مازندران عاقبت در سال ۷۳۸ هجری قمری در رستمدر مازندران بدست مردم آنجا بقتل رسید . و دومین فرد سلسله سربداران نیز بدین طریق از میان رفت و آی تیمور محمد در ۷۴۴ هجری قمری جانشین او گردید .

آی تیمور محمد که سومین فرد سلسله سربداران است بدستور خواجه شمس الدین علی بقتل رسید و در ۷۴۶ هجری اسفندیار بجای او بسطنت برگزیده شد . اسفندیار نیز در شورش که بر او نمودند محمد حبش نام شمشیری و فخرالدین عصائی و مشهدی چماقی بر سر او زدند و بدین نحو او نیز در سال ۷۴۷ بقتل رسید و فضل الله جانشین او گردید . خواجه شمس الدین علی در ۷۴۸ بجانشین فضل الله منصوب گشت این خواجه شمس الدین علی که بعضی او را خواجه علی شمس الدین نیز ضبط کرده و مثل معروف : « چه علی خواجه و چه خواجه علی » درباره همین شخص است از بزرگان سلسله سربداران است . مردی دانا و توانا بود و همیشه هیجده هزار سوار مسلح در رکاب داشته و با طغاتیامور پادشاه مغول صلح کرد و قلمرو سربداران را باوج عظمت رسانید . وی چون مردی فحاش و بد زبان بود بزرگان از او متنفر شده و در سال ۷۵۶ بسن پنجاه و شش سالگی در قلعه سبزوار بدست پهلوان حیدر قصاب به قتل رسید .

خواجه یحیی کراوی هفتمین فرد سلسله سربداران است که بتخت سلطنت نشست . وی در ابتدا نوکر خواجه امیر مسعود بود و بعد از خواجه شمس الدین علی بسطنت رسید و سی و سه سالاری لشکر را پهلوان حیدر قصاب واگذار نمود . خواجه یحیی با طغاتیامور صلح کرد اما عاقبت روزی با

سه تن از همراهان بخانه طغاتی‌مور وارد شد و او را بقتل رسانید و بسلطنت هفده ساله طغاتی‌مور خاتمه بخشید. ولی خود او نیز هنگامی که بر ستری سوار بود و بخانه‌اش وارد میشد، برادرش خنجرچی بپهلوی او زد و او نیز برادر زن را خنجر زد و هر دو بقتل رسیدند.

خواجه ظهیرالدین کراوی بعد از خواجه یحیی بسلطنت رسید ولی در زمان او کار سربداران رو ببتزل گذاشت و وی ناچار بکناره گیری شد و در سال ۷۶۰ هجری بنفع حیدر قصاب عزلت اختیار نمود.

پهلوان حیدر قصاب که بعد از کناره گیری خواجه ظهیرالدین بسلطنت رسید، مردی پهلوان و اهل مروت و سفره گسترده داشت و مدت یکسال و یک ماه سلطنت کرد تا اینکه پهلوان حسن دامغانی که از سران سربداران بود در طهارت گاه او را زخمی زد و شهید گردید و در بیرون حصار سبزوار سر او را بریدند. پس از قتل پهلوان حیدر، پهلوان نصرالله و پهلوان حسن دامغانی که هر دو بالاتفاق اتابک خواجه لطف‌الله فرزنده خورده سال خواجه امیر مسعود بوده، بنام وی تقاره زده و او را بسلطنت انتخاب نموده ولی در حقیقت همه کارهای سربداران بدست آنها بود.

پس از یکسال و سه ماه که از سلطنت او گذشت بین او و پهلوان حسن دامغانی بر سر کشتی گیران سبزوار تعصب دست داد و پهلوان رادشنام داد، پهلوان رنجید و کینه خواجه لطف‌الله را بدل گرفت و شبانه بسبزوار رفت و او را دستگیر نمود. و در آخر رجب سال ۷۶۲ او را بقتل رسانید پهلوان حسن دامغانی نیز بدست یکی از مامورین سلطان علی موید آخرین فرد سلسله سربداران بقتل رسید و بعد از او سلطان علی موید بسلطنت نشست.

سلطان علی موید. وی در سال ۷۶۶ بیادشاهی رسید. سلطنت او مصادف با حمله امیر تیمور گورگان بود و ناچار در مقابل این قهار ستمگر تسلیم شد و پنج سال بعد از تسلیم شدن یعنی در سال ۷۸۸ هجری بشهادت رسید و جسد او را در سبزوار دفن کردند.

وی همان کسی است که بدرخواست او شهید اول از زندان
متن کتاب لعه را در ققه اثنی عشری نوشته است .
این بود اجمالی از وضع سریداران خوانندگان گرام برای تفصیل
بیشتری خوانندگان گرام منتظر نشر کتابی بهمین نام از طرف نویسنده
باید باشند .



طلوع و غروب ستاره‌ای از آسمان ادب

در آن زمان که چنگیز فرمانروایان مغولستان را مطیع ساخته و با سپاه خود بدروازه‌های ایران نزدیک میشد و سلطان محمدخوارزمشاه و فرزندش جلال الدین خود را برای مقابله آماده میکردند و هم در آن زمان که شیعیان غالباً مورد حمله و قتل و غارت و فرقه متعصب مذهبی شافعی و حنفی بودند و بواسطه تسلط یکی از دو فرقه بالا و سایر اغتشاشات مذهبی امنیت و آسایشی وجود نداشت. ستاره تابناکی در عالم ادب ایران درخشیدن گرفت که با ابتکارات بدیع خود در نظم شیوهی نوینی بوجود آورد.

در حدود سال ۵۶۸ در خانواده شاعری توانا طفلی با بعرضه وجود نهاد که بعدها یکی از افتخارات بوستان ادبیات ایران گردید. از سنین ۱۴ و ۱۵ سالگی بنظم اشعار پرداخت و در اندک مدتی از خود چنان نبوغی نشان داد که بر استادان قبلی پیشی گرفت.

نوزده ساله بود که پدرش بدرود زندگی گفت و این اتفاق روح شاعر را آنطور آزرده که در رثایش قصیده‌ای ساخت و اثری فنا ناپذیر یادگار گذاشت. از آن پس در دربار امرای صاعديه که پیرو مذهب شافعی و در آن دوران انحطاط ادبی و آشفتگی سیاسی مروج فرهنگ و مشوق شعرا بودند مقام و منزلتی کسب کرد و از طرف امیر شهاب الدین خالص یکی از مشاغل دولتی منصوب گردید اما این سمت برای شاعری توانا و گوینده‌ای بینا دوامی نیافت و در اثر سعایت بدخواهان از کار معزول و اموالش مصادره گردید و از آن پس رسماً بنظم اشعار پرداخت و در دربار مقامی منیع بدست آورد: دولتشاه سمرقندی گوید:

«او را اسباب دنیاوی و استعداد کلی فراهم آمده بود» با وجود این همواره از اوضاع مینالیده و از فقر شکایت داشته است و در ضمن قصیده‌ای

با مظلّم زیر :

دوش عقلم که ترجمان منست
برده از پوشش نهان برداشت
اشاره بوضع خود کرده و میگوید :

تو و ده پانزده خورنده کنون
چون توانید دل ز نان برداشت
با اینکه از همه طرف مورد سعایت حسودان قرار داشته و عرصه
زندگی بر او تنگ بوده است در نظم فارسی از خود ابتکاراتی نشان داده
و در سبک ترکستانی تغییراتی بوجود آورده است که سرمشق شعرای عراق
قرار گرفت و در ابداع مضمون و تشبیهات، آن قدرت را داشته که بهخلاق
المعانی ملقب گردید. اگر اشعار او را با دقت مطالعه کنیم کمتر شعری
را خواهیم یافت که از زیور مضمون خالی باشد. در قصیده‌ای که هنگام
ابتلای بجزب ساخته و همچنین در قصیده بانیه مضامینی نو و بکر بکار
برده که دیده صاحب نظران باعجاب بدان نگریسته و بروج بزرگ او درود
میفرستند. از این گذشته قصایدی با ردیف های مشکل «بای، چشم، برف
نرگس و شیرینی...» ساخته و باستادی از عهده تکمیل آنها برآمده است
قصایدی را که در مرثیه فرزند خود با مطالع زیرین

هرهان نازنینم از سفر باز آمدند

بدگمانم تا چرا بی آن پسر باز آمدند

نورددو دیدگان ز لقای تو داشتم
يك سینه پر زمهر و وفای تو داشتم
سروده نکات عالی و حساسی را نمودار ساخته است آری فتور در
قوه بینائی و درد چشم و مرك فرزند این سخن سرا را بر آن داشته که
ناله های سوزنده را در قالب صنایع شعری ریخته و از این راه مضامینی
ببکر بوجود آورد که دیگران از آوردن نظیر آن احساس عاجز می
نمودند. در حقیقت آلام و مشقات و پیشرفتها و عقب افتادگیها تازیانه
فکر شاعرند و هر اندازه که ضربت تازیانه شدیدتر باشد ناله و فریاد
موثرتر و بلندتر شنیده میشود، این آلام و درد ها روح شاعر را آنطور
متأثر ساخته که فریادهای او از خلال غزلیات و رباعیات و قطعات و

قصائدش بخوبی شنیده میشود چنانکه اشکش در غم جان رفته دامن می گیرد و بناله میگوید :

دوش وقت سحرم چو عزم رفتن بگرفت

دل در غم جان رفته دامن بگرفت

اشکم بدوید تا بگیرد راهش دروی نرسید و دامن من بگرفت
در آخر عمر بر ریاضت پرداخت و از مردم شهر کناره گرفت و در بیرون شهر بعبادت پرداخت و این هنگامی بود که او کنای قلا آن دومین سال سلطنت خود را میگذرانید و سپاهیان مغول بقتل و غارت مردم اصفهان میپرداختند او نیز از این حمله وحشیانه مصون نمانده و روزی گرفتاری یکی از سپاهیان مغول شد بدینگونه که بر حسب اتفاق کمان مرد سپاهی بجاهی که در نزدیکی ریاضتگاه وی بوده است میافتد و برای بیرون آوردن کمان خود بدرون چاه میرود و آنرا مملو از اثنایه و لوازم می بیند و بغیال آنکه این مرد وارسته از این نوع مکانهـا بسیار میشناسد او را آنقدر اذیت و آزار میدهد تاجان میسپارد .

رباعی ذیل را در واپسین دم زندگی با خون خود نوشته است:
دل خون شد و شرط جانگدازی اینست در حضرت او کمینه بازی اینست
با اینهمه هیچ نمی یارم گفت شاید که مگر بنده نوازی اینست
و باینترتیب کمال الدین اسمعیل خلف صدق جهـال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی بسال ۶۳۵ درگذشت در حالیکه اثر جاودانی و فنا ناپذیر از خود بیادگار گذاشت .

ادبیات فرانسه از قرون وسطی تا رنسانس

فصل نخست

تجزیه شدن قرون وسطی

در آغاز قرن چهاردهم دو اصل بزرگی که قرون وسطی بر روی آن بنا شده بود، از بین میرود: از افتخار جز لفظی تو خالی باقی نمی ماند و حرص وحشیانه فتودال ها نیز از وراء آن بچشم می خورد؛ ایمان هم که همواره در دل خلق زنده است، بدست کلیسایان که از آن برای ثروت شدن و حکومت کردن استفاده میکنند، از اعتبار افتاده است. و لیکن دو نیروی تازه ظهور میکنند و برای تجدید سازمان ملت همگام و هم آواز میشوند: سلطنت و بورژوازی (طبقه متوسط). کوشش مزبور که در واقع از دو عامل انقراض و تجدید ساختمان ترکیب شده است و از طرفی در بحبوحه جنگ آغاز کرده است - جنگ صد ساله - درست مدت دو قرن ادامه یافت: قرن چهاردهم و پانزدهم. گرچه ادبیات هم از این هرج و مرج و آشفتگی که جنگ بوجود آورده بود، برکنار نبود ولیکن با این وجود سه فرزند بزرگ پرورید که بترتیب عبارتند از فرواسار (۱) در قرن چهاردهم و یلون (۲) و کومین (۳) در سده پانزدهم.

فرواسار (۱۴۱۰ - ۱۳۳۷) دیوانگیهای اشرافی عصر خود را تماشا کرده و آنها را در کتاب خود موسوم به تحقیقات تاریخی آورده است. فقط باین دیوانگی ها دل بسته بوده و به نقص و بوجی آن توجهی نداشته است. بلکه آنها را با وجود نداشتن جنبه های اخلاقی می ستاید. زمانه طور یست که هر گونه معنای اخلاقی را از خاطر این مرد نجیب زدوده است. ذوق سخن سنجی ندارد. اما در عین حال مایل است بی طرف بماند. ولیکن حسن بزرگ او همانا داشتن قوه مخیله نیرومند است که او را برجسته ترین وقایع نگار از آب در آورده است.

ویلون (۱۴۶۳ - ۱۴۳۱) دزد، فاسق و آدم کش با وجود

(۱) Froissart (۲) Villon (۳) Commines

اینهمه معایب یکی از بزرگترین شاعران فرانسه است. آثار او مختصر است و مجموعه دو اثر او وصیتنامه كوچك و بزرگ از ۲۵۰۰ شعر کمتر است اما ارزش آن در طبیعی بودن شكل بیان وقوت گفتار و صداقت احساسات كه بطور شكفت آوری دلنیر است و مخصوصاً در ترس از مرگ است كه در خاطر ویلون رسوخ كرده چنانكه تمام عصر او را تحت تأثیر خود قرار داده است.

كومین (۱۵۱۱ - ۱۴۴۷) شخصیت بسیار توانای دربار لویی پانزدهم كتابی بعنوان خاطرات از خود بجا گذارده كه در طی آن سیاست عمومی خواجه خود را توجیه كرده است. وی نمونه ای از روشنفكران مطلق است كه نسبت به هنر بی اعتنا اند و دست هیجانات روحی بدانها نمی رسد و تنها خوشی آنها این است كه بسردی دریابند و بروشنی بیان كنند. كتاب او نمونه ایست از هوش و نیرنگ كه بخدمت مردم گذاشته شده است. شارل كنت كتاب او را «كتاب دعای پادشاهان» مینامد زیرا كتاب او را مثل كتاب دعا همیشه مرور میکردند.

با جلوس خاندان والوا (۱) قرون وسطی پایان رسید. دو اصل مایه عظمت آن بود یکی افتخار و دیگری ایمان. و این دو اصل یا ناموس مدت چهار صد سال بدست دو طبقه اجتماعی كه یکی طبقه اشراف و دیگر طبقه روحانیون بودند، حفظ شده بود. اما هر دو طبقه برای پیروی كردن از راههایی كه خود پسندی شان ایجاب می كرده دست از پشتیبانی آن برداشتند. از آنوقت روح دنیای خانقانی رفته رفته رو بزووال رفت. تماشای فساد و تباهی طبقات حاكم همه جا موجب پیدایش عقیده ماتریالیسم و مسلك شك گردید. اخلاقیات از بین رفت. و همه چیز آرام و محزون رو بوبرانی و خرابی گذاشت. سخن کوتاه، حس میشد كه تمدنی بمتیجه نرسیده ساقط میشود و دنیایی بی پایان میرسد.

فساد و تباهی مزبور در دو قرون چهارده و پانزده ادامه داشت. قرنهایی كه بحزن و سنگدلی معروفست: طاعون و حشتناك، سال ۱۳۴۸

(۱) Valois

ثلث ساکنان عالم مکشوف را تلف ساخت ، جنک صدساله صورت گرفت ، بیداد دسته های سربازان غارتگر قرون وسطایی ، خلاصه بلیات و رنج های بیشمار، از هم پاشیدگی جوامع خاننخانی (فئودال) را جلو انداختند. شاید مصایب و آفات مذکور ضروری بوده باشد : میبایستی که نفوس از قید اعتبارات و عادات خویش رسته به سختی گرفتار هرج و مرج شوند تا آنکه احتیاج بنظم و ترتیبی جدید مشهود گردد. میبایستی همه چیز را می آزمودند تا آنکه زمینه برای تجدید سازمان (رنسانس) مساعد میشد .

انحطاط اصول خاننخانی طبقه اشراف ملوک الطوائفی آنچنان در تلطیف شعایر و کمال مطلوب های (ایدال) پهلوانی پیش رفتند ، که سرانجام جز بیک قسم دلاوری ظاهری و پرشکوه و جلال تو خالی چیزی باقی نمانده بود که بدان تفاخر کنند . چون توجه به جنبه های مفیدراضایع کننده تشخیص داده بودند ، آنرا از برنامه زندگی خود حذف کردند . غایت شجاعت و بی باکی که در گذشته خدمت پیادشاه و میهن (فرانسه) بود ، اینک خودش بود و بس بدین معنی که شجاعت را هدفی جز خود نبود از اینجاست دیوانگی های نواحی کرسی (۱) و آزنکورت (۲)

اما در پس گسترش مجلله این فضایل مبالغه آنرا مخصوص صحنه تماشاخانه، جز خودپرستی ، حرص ، شهوترانی ، شك در امور اخلاقی و خودبینی محض چیزی نبود . جنک تنها راه پیشرفت خان والا بود و از اینجاست : جنون جنک ، دلاوری های درخشان و همچنین اجحافات شدید در حق واسیران تاراج خشن مردم ایالات . دیگر کسی به آداب و رسوم خاننخانی مقید نبود و صداقت دروغین فلان شوالیه خیلی زود تحت تأثیر حرکات و سکنات فریبنده اش قرار میگرفت و بمحض خودنمایی درخشانی که از او سر میزد ، از خاطر ها فراموش میشد . تمام خوانین پر شکوه مزبور دارای روحیه چپاولگران قرون وسطایی بودند . این بود چگونگی اوضاع خاننخانی که در کتاب فرواسار توصیف شده است .

انحطاط کلیسا از طرف دیگر کلیسا هم ظاهراً میکوشید آن عده

(۱)Crècy (۲) Azincourt

از مؤمنان را که ایمانشان سوزان تر و راستیشان بیشتر بوده است از خود منحرف کند. در خلال بینظمی های پرسر و صدای تفرقه بین فرق مذهبی، ستیزه جویی های بی مورد مخالفان پاپ، جاه طلبی ها، تجمّل دوستی و خصایل خلیفه ها و اسقف ها، پرچانگی لگام گسیخته مقامات کلیسائی، ثروت های بی حساب، روحیه توطئه پرداز و استیلا پژوه تیره گدایان، کلیسا جز برای سودجویی بی شرمانه از ایمان مؤمن تحویل مردم نمی داد. از اینجاست انفجارهای نا منظم تعصبات فردی و شور و هیجان های غم انگیز عارفانه که رفته رفته تحت تأثیر این اندیشه که کلیسا دین عیسی را منهدم میکنند و اهل کلیسا، کلیسا را از بین میبرند، قرار گرفت، بدین نهج مقدمات رفورم فراهم گردید.

دوقدورت جدید : سلطنت قدرتی را که از دست کلیسا و خوانین رها میشد، بچنگ آورد و خود را در مقابل **سلطنت و بورژوازی** توطئه چینی های کلیسا و اقدامات خوانین تقویت کرد. قدرت پادشاه در نظر مردمی که پیوسته زیر لگد خوانین آشوب طلب له میشدند، بمنزله قدرت حامی ای بود که بزودی بمقام حکومت میرسید و از لحاظ اهل قلم که پرورده کلیسا ولی بر اثر کثرت افراد از سلطه آن بدور بودند، شاه مظهر عقیده رو میان بود در باب حکومت فایده. بدینمنوال شاه که خود را محبوب طبقات پایین اجتماع و مردم با سواد می دید در راه وحدت فرانسه تلاش میکرد؛ در اطراف او، مردمی پرکار نجیب، گمنام با اسامی همگانی همچنان بدون القاب با کمال صداقت در پیشرفت مقاصدش فداکاری میکردند. سلطنت و بورژوازی نماینده قرون آینده بودند زیرا در بحبوحه بدبختیها و آشفتهگیهای قرون چهارده و پانزده لحظه ای از پیشرفت ونشو و نما باز نایستادند.

از رونق افتادن اشکال ادبی ادبیات هم از سرنوشت ملت و تحول و تطور افکار پیروی میکنند ممکن است از رونق افتاده یا از بین برود ادبیات این دوره نیز عصاره خود را از دست داده بچوبی خشک یا گیاهی بی حاصل بدل شده است. آثار فراوان دوقرن مزبور چیزی جز احساسات بیفروغ و ساختگی را بیان نکرده و ریزه کاریهای شگفت آور در شیوه

بیان را جانشین شوق و شور حقیقی کرده است. شعر این دوره که فاقد هر گونه لطافت واقعیت، حتی نام خود را نتوانسته است حفظ کند چه بدان عنوان «معانی بیان» (۱) داده‌اند که تعریف بسیار خوبی برای آن است. قرون چهارده و پانزده با وجود چند نویسنده برجسته و چند اثر شگفت‌آور یا بزرگ، خلایی میان شکوه و جلال قرون وسطی و عظمت عصر رنسانس بوجود آورده است.

کدامند این افراد؟

فرواسار در قرن چهاردهم و یلون و کومین در سده پانزدهم.

فرواسار

زندگی و شخصیت او فرواسار از لحاظ ذوق و شغل تماشاگر و داستان‌سراست، يك داستان‌سرای سرمست که تمام دیوانگی‌های اشراف قرن خویش را حکایت میکند. سال ۱۳۳۷ در ایالت والانسین (۲) بدنیا آمد و در ایالت هنو (۳) که در آن زمان مستقل بود و تحت نظر خوانین اداره میشد و مردم آن بداستان‌سرای تمایل شدیدی داشتند، تصمیم گرفت باینکه حکایات ژان زیبا، کاهن قانونی شهر لیژ را که وی برای ژان هنو، خواجه خود نوشته بود، دنبال کند. وی چیزی باساس فکری که استاد هم میهنش درباره شیوه نگارش تاریخ و حیاتش بدو داده بود، نیفزوده است. مانند او فقط برای بهره‌مند شدن از عایدات کلیسا، کلیسایی بوده و طرز تفکرش تا بنوعی غیر روحانی بوده است. باز مانند همو باصرف هزینه‌های گزاف و تحمل زحمات جسمی جزییات درست و واقعی حوادث را که از دهان مردم می‌شنید، گرد می‌آورد: امروز به

(۱) معانی بیان دانان به عده‌ای از شاعران دانشمند می‌گفتند که در سده پانزدهم چیز می‌نوشتند: اینان ادعا می‌کردند که بهیچوجه به صمیمیت الهام وقع نمی‌نهند بلکه تنها به‌هارت در اشکال بیان دلخوش هستند. تصور نا درست مزبور آنها را به بدترین شیوه‌های تردستی در عروض سوق داد.

(۲) Vallencienne (۳) Hainaut

لندن میرفت و در آنجا بكمك ملكه مهربان فيليپ هنو ، هم میهن خود به ملاقات فرماندهان هوشمندی که سی سال تمام بافرانسویان در جنگ بودند میرفت ، فردا در ایالت برد و با شاهزاده سیاه ، بعد در ایتالیا با دوک کلارانس و آنگاه در فلاندر با کنت بلوا ، سخن کوتاه، هر آنجا که میشد، عجایب این عالم را دید ، باخبر و روایات جدیدی دست یافت ، یا آنکه تاریخچه های دیگری نوشت، میرفت و با اشخاص بزرگ ملاقات میکرد. وانگهی ابایی نداشت از اینکه تنها بدون همسفر عازم شهر های دور دست شود تا در باره حقیقت حوادثی که در آنجا اتفاق افتاده است، تحقیق کند. این است که گاهی اورا در بارن (۱) (ایالت فرانسه قدیم) میبینیم که در کنار رفیق راه خود که بتصادف باو برخوردیده است و از حسن اتفاق تاریخچه تمام خرابیهای آن حدود را میداند ، سوار بر اسب راه میسپارد و زمانی در دربار ارتز (۲) و در باره جنگهای گاسکونی و ناوار اطلاعاتی گرد می آورد ، وقتی هم بشنیدن این خبر که فلان مشاور پرتغالی بر اثر بادهای مخالف در هلند بازداشت شده است ، درین کشور دیده شده است. همیشه در حال پرسیدن و یادداشت کردن بود و گاه گاه نیز برای تنظیم و طبقه بندی کردن یادداشت های خود در همان هنودر گوشه ای قرار می گرفت. و وقتی که كمك هزینه های فراوان حامیان مقتدر خود را بیایان رسانید و قسمتی از ثروت شخصی و تمام زندگیش را برای گردآوری اطلاعات درست تلف ساخت بسال ۱۴۱۰ ازین جهان رفت و چهار کتاب تحقیقات تاریخی از خود بجا گذاشت .

فقدان وجدان اخلاقی در فروعاتار استشهاد او همواره

معطوف بیک نقطه و آن زندگانی اشراف است. این مرد بورژوازی اهل والانسن نسبت بمردی که خود متعلق بدان بود ، اعتنائی نداشت و شیفته کمال مطلوب اشراف فاسد شده بود. بنظر او هدف نهائی زندگی همانا حادثه جوئی است ، بشرط آنکه مطابق عالیتترین قوانین اخلاقی که شرافت و افتخار باشد ، انجام پذیرد. بیوچی و نادرستی و جنبه های ضد اخلاقی

(۱) Bearn (۲) Orthez

این افتخار توجیهی نکرده و بحیله و خبانت و جنایاتی که در زیر این ظاهر با ابهت دلآوری و صداقت نهفته است و باینکه چگونه با زشتترین رذایل ارضاء میشود، واقف نبوده است. فلان دزد بشرط آنکه حسن نفع طلبی را با میل بحوادث خطرناک آمیخته باشد، در نظر او هم-انقدر نجیب و اصیل جلوه میکند که فلان بارون نجیب زاده. حقیقتاً چه تفاوتیست میان يك عاليجناب البرت، برادر زن پادشاه فرانسه، و يك ایمریگو-و مارش، فرمانده قشون چپاولگران مزدور، جز اینکه آن یکی کاسبهای تولوز را می چابد و این یکی کسبه مونیخ را؟ در گزارش های مطلقاً صادقانه این نجیب مرد نیز که از عبادت محاکمه کردن و محکوم نمودن هیچکدام بر نمی آید، جنبه های ضد اخلاقی فطری آن روزگار بطور عریان جلوه میکند.

تشریح تحقیقات تاریخی، فرواسار تشریح واقعی تحقیقات تاریخی مزبور که اثری پیچیده و درهم و برهم است، ممکن نیست. فرواسار که میخواهد در يك تفصیل واحد اهم حوادثی را که در اروپای غربی اتفاق افتاده است برای ما شرح دهد از کشوری بکشور دیگر می پردازد بدون آنکه اغلب وسیله ای برای اینکار داشته باشد و بر بی نظمی و تشویش گزارش خود که بر اثر گریزهای بیشمار پیچیده شده است، می افزاید. با این وجود باز میتوان قصد اساسی آنرا تشخیص داد و آن قصد تشریح دوئل وحشتناک است که میانه فرانسه و انگلستان جریان داشت و اروپا را بلرزه درآورده بود.

« در طی مقدمه چنین گزارش میدهد که این حوادث بزرگ را برای جلب توجه و تحریک احساسات جوانان درس خوانده » و بیدار کردن میل به دلآوری در آنها مینویسد.

کتاب اول از بسیاری جهات طولانی شیرین کننا بهاست. شامل حوادث سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۷۸ است و بقول دیدور (۱) « مانند يك منظومه حماسی، دارای يك مقدمه و يك مؤخره است ». این کتاب تاریخ شکست

(۱) Debidour

و پیروزی نیروی فرانسه است . - فرواسار نخست ادوارد سوم پادشاه انگلستان و فیلیپ والوا پادشاه فرانسه را که در شرف جلوس است ، بعنوان دو حریف آینده بما نشان میدهد . سپس در ضمن شرح دادند شروع جنگ از محاصره ایالات برتانی و گیبین از خاک فرانسه و شکست شاه فیلیپ در کرسی و تسلیم شهر کاله و زیان های وحشتناک طاعون شوم ذکر میکند فرانسه هنوز کاملاً شکست نخورده بود بلکه شکست کامل او در پواتیه اتفاق افتاد ، و پادشاه جدید او ، ژان نیکخواه اسیر شد . سپس کشور دچار بی نظمی و اغتشاش گردید ، خارجیات قاهرانه آنرا اشغال کرده میان خود تقسیم کردند و قشون چپاولگران مزدور نیز مردم را غارت کردند . درین هنگام شارل پنجم نجات دهنده فرانسه ظهور کرد که سیاست عاقلانه او باتکای تدبیر احتیاط آمیز دوگسکلن (۱) ، سردار معروف ، مرتباً دشمن را دنبال کرده از خاک خود بیرون راندند (نبرد کوشرل) و با وجود مقاومت وحشیانه او (قتل و غارت لیموژ) چنان موقعیت خود را تقویت کردند که بتوانند بموقع خصم را در خاک خود مورد حمله قرار بدهند .

کتاب دوم شامل حوادث سال های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۵ است و تماماً صرف بیان اغتشاشات فلاندر شده که فرواسار خود شاهد حضوری آن بوده است . اغتشاشات مزبور بزودی باعث اشتعال نائره جنگ میانه دو کشور بزرگ گردید : انقلابیون فلاندر از انگلستان و کنت فلاندر از فرانسه استمداد کردند . بدینمنوال فلاندر میدان نبرد گردید و خیلی زود ویران شد . گرداگرد این موضوع مرکزی اطلاعات فرعی فراوانی وجود دارد که از اهم آنهاست قضیه سربازان چپاولگر و ریس شات ایمرگو مارش که فرانسه را بقطعات منظمی تقسیم میکرد و قبیہ عضصیان عمومی ، سرکشی وات تایلر که زندگانی پادشاه جوان انگلستان را بخطر انداخت .

سومین کتاب شامل سالهای ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۸ است . درین جا

(۱) Duguesclin

فرواسار برای مطالعه نتایج جنگ بزرگ بمیدان جنگ دودتر می رود هواخواهان فرانسه و انگلستان در مورد اسپانیا و پرتغال باهم منازعه داشتند فرواسار هم به بارن رفت و در دربار گاستون فوبوس سکونت گزید چه اطمینان داشت که در آنجا ملاقات سرداران هر دو دسته موفق خواهد شد. (گزارش سفر او به بارن، توصیف دربار اوتز و گزارش مرك پسر جوان گاستون فوبوس برآستی که معروفند.) با این وصف مقدماتی را که در فرانسه چیده میشد و عاقبت هم بجایی نرسید و این موضوع کاملاً بنفع انگلستان تمام شد چه جنگهای داخلی مانع از این بود که بتواند از خود دفاع کند، از نظر دور نمی داشت.

چهارمین کتاب شامل سالهای ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۰ است. و آن با خیالات خوش و فریبنده آغاز میشود: ورود مجلل و باشکوه ایزابو-باویر^(۱) بهاریس، جشن، رقص، مسابقه دوستانه نظامی. اما خیلی زود آسمان عیش و عشرت تیره و تار شد: شارل ششم سخت دیوانه می شود و هم چشمهای اطرافیانش باعث بروز اغتشاشات میگردد. تفرقه عظیمی که در آن زمان شیرازه عالمه کاتولیک را از هم می گسیخت برین هرج و مرج می افزود. و درین هنگام شکوفه های رزمندگان مذهبی فرانسه بطور دیوانه آسایی خود را در خاک مسلمانان به کشتن می دادند. - وانگهی انگلستان هم موقعیتش چندان مساعد نبود: فرواسار که خواسته بود سرزمین مقدمات کار خود را بازدید کند، متوجه شد که منازعات داخلی آنرا تجزیه کرده است و ریشارد دوم بسبب تقصیری که درامضاء پیمان صلح با فرانسه مرتکب شده، تخت و تاج و زندگی خود را از دست داده است.

چنانکه آشکار است تحقیقات تاریخی مذکور چیزی جز يك > تفصیل عظیم جنگ < نیست.

ارزش تاریخی این تحقیقات فرواسار که هر گونه تقوی و فضیلتی را در جستجوی حادثه می دانست، بناچار جز آنچه را که رنگی از

(۱) Ysabeau

حادثه داشت، مورد توجه قرار نمیداد. تحقیقات تاریخی او داستارد دلاور شیرسوار را بیاد میآورد که مسایه اصلی آن، هوس های کودکانه و سبک مغزیست. از اینجا سرچشمه می گیرد خوش بینی درمان نا پذیر و خوش خلقی فساد نا پذیر مردی که تاریخ جنایت ها، دردها و ننگ ها را برشته تحریر کشیده است؛ و نیز هیچکس مثل او از جشنی که تنوع و اختلاف این دنیای مسکین پیش چشم او بر پا کرده، خشنود نشده و در استخراج معنای آن کمتر از وی خود را سرگرم نساخته است. کوته بینی مزبور، موجب بروز نقیصی در شیوه بیان گردید و آن اینکه کار فرواسار باین محدود شد که «خبرنگاری» یا چنانکه امروزه رواج یافته است، «مصاحبه» کند. چون پیوسته در جستجوی حادثه بود یعنی بظاهر کردار آدمی توجه داشت جز اینکه اسناد مکتوب تدارک بیندکاری نداشت. دیگران پیش ازومی توانستند اسناد تاریخی را بکاوند و از آن استفاده کنند اما او هم و غمش این است که اشخاص را بسخن وادارد و آنوقت گزارشهای آنها را تنظیم کند. آشکار است که اتخاذ چنین شیوه ای برای تحقیق و تتبع تا چه اندازه ممکن است آلوده به اشتباهات گوناگون شود.

با این وجود اشتباهات مذکور عمدی نیست، فرواسار مایل است بیطرف باشد. سه بار کتاب اول خود را بواسطه تصحیح و تکمیل از سر گرفت. اگر گزارش ها یا تحقیقاتش پیش انگلیسیان یا فرانسویان اینطور جلوه کند، که از یکی از آنها طرفداری کرده است، خود فرواسار ازین پشتیبانی آگاه نبوده چه او بی کم و کاست احساسات گواهان یا بازیگران حوادث را آنطور که ایشان برایش تعریف کرده بودند، در کتابش آورده است. اما درحقیقت نه انگلیسی است و نه فرانسوی وفلاماند بودن او نیز محل حرف است: امروز دبیر خانم فیلیپ، ملکه انگلستان بود، فردا کشیش مگر MGR کنت بلوا. نزد تمام فرقه ها درآسایش و از حب و بغض منزله بود زیرا او مردی بیوطن بود و تنها علاقه او این بود که از حوادث آگاه شده آن را گزارش دهد. جز حقیقت نمی بیند و جز آن نمی جوید.

ارزش ادبی تحقیقات اصالت واقعی فرواسار ، فیلسوف متوسط و مودخ تاریخی فرواسار: بی رویه، این است که وی عجیب ترین ، رنگین « تصویر ساز » ترین و برجسته ترین وقایع نگار فرانسه است در ناحیه هنو تولد یافت ولی خود را همسایه دیار فلاماند می دانست : امتیاز این فلاندر ثروتمند ، مادی ؛ شهوانی ؛ سرزمین ملتزمین باشکوه و عجیب ؛ قالی های عظیم و مجلل ؛ نقاشی های روغنی و چرب ؛ عین همان امتیاز است که در کتاب فرواسار ، تصویر ساز بی مانند ، توصیف و بیان شده است . او در توصیف زندگانی جسمانی و محسوس ، ظواهر و حرکات اشیاء و اشخاص ، لذت های چشم و نوازش های حواس ، نقاشی چیره و بی همتاست . وی در تجرید و انتزاع معانی از چیزهای محسوس ناتوان است ولی در نمایاندن فلان شوالیه مسلح یا فلان قشون رزمنده با تقلای خونین فلان نبرد تن به تن یا ورود فلان ملکه یا عظمت فلان مسابقه یا فلان مجلس بزم و رقص ، کسی به پایش نمیرسد . نه همان تصویر ساز قابلیست بلکه قلم مهیج و گرمی دارد که می تواند بدون ابراز کمترین همدردی ، انسان را بنوشته خود جلب کند . بسیاری وی یکی از بزرگترین هنرمندان فرانسه است .

ویلون

زندگی ویلون فرانسوا دوسونکوریه (۱) بسال ۱۴۳۱ زمانی که پاریس زیر چکمه های سربازان انگلیسی ناله می کرد و بیماری های واگیر و قحط و غلامردم را نابود می ساخت ؛ در یکی از کوچه های فقیرانه پاریس چشم بجهان گشود . مادرش که خیلی زود بیوه شده بود با کمک استاد گیوم ویلون، کشیش کلیسای سن بنوا - لو . به تورنه ؛ یکی از افراد نسبتاً ثروتمند خانواده خود زندگی می کرد . کودک مذکور نیز شهرت این پدر خوانده را گرفت . استاد گیوم میخواست ازو يك دانشمند روحانی

(۱) F . de . Moncorbir

بسازد . پس نامش را در دانشکده هنرها ثبت کرد ، بدینمقال اجباراً قدم در راه مشاغل آزاد گذاشت : درین روزگار هر کدام از « دانشجو » بیان دانشگاه لااقل میتوانند اسقف ، قاضی دیوان جنایی یا مشاور شاه شود . اما محیط « سرزمین لاتین » سده چهاردهم پنج- و شگفت آوری در مخیله پر شورا و تأثیر کرد . در این ایام مردمی پریاهو که از نقاط گوناگون اروپا کوچیده بودند و بعنوان زبان بین‌المللی بزبان لاتینی قرون وسطایی سخن میگفتند ، درین سرزمین زندگی میکردند مشاجرات او با کمانداران پادشاه همیشگی بود ؛ و اقدامات جسورانه‌ای که میکرد ، دانشگاه بخاطر حفظ امتیاز خویش از طلبه‌اش پشتیبانی میکرد . وانگهی در میانه دانشجویان و اعضاء دادگسار خود مختار بازوین (۱) که بر کوهستان سن- ژوئو سکونت داشتند ، مردمی بی خانمان گرسنه و هرزه و ول میزدند که دیگران را باشوب بر میانگیختند : قلاب اندازان ، مکاران ، نی نوازان ، متقلبان در قمار ، قلاب‌سازان ، جمعیت ، رنکارنک مزبور که بطور مبالغه آمیزی سرگرم کننده بود ، مایه خوشی و یلون کوچک بود و از مسخرگیها وزد و خوردها و هیاهو لذت میبرد . بر موز پررویی و وقاحت « ظرفای خوش محضر » که بهترین دوستان او بشمار می آمدند ، آشنا میشد . و از ناحیه سیب گاج تا میهمانخانه مارگویی در شت ؛ میخانه یا قمارخانه‌ای نبود که این جوانک تیزهوش و « لاغر و سیاه چرده مانند آلت توپ پاک کن » بعداً بدانجا ها راه نیافته باشد .

سال ۱۴۵۵ ، شب پنجم ژوئن ؛ وقتیکه پس از صرف شام زیر دروازه سن بنوا - لوبه توره روی نیمکتی سنگی سرگرم هوا خوری بود ، از طرف کشیشی مورد حمله قرار گرفت و زخمی گردید . اما بیدرنک دشنه اش را کشید و با فرو کردن آن در کشاله ران ؛ او را کشت پس از این سانحه ، مصلحت دید که مدتی « پنهان » شود . اما بکدام ناحیه رفت کسی نمی داند ؛ ولیکن وقتی می بینیم که چگونه کار فساد و تباهی او

(۱) Bosochin

به منتهی درجه رسیده می توانیم گمان بریم که بمحافل شرابخواران راه یافته و بعضویت آنجا درآمده است . پس از شش ماه ؛ شاید در سایه اقدامات استاد گیوم که « او را از چندین خطر رهانید » ؛ بار دیگر در فاحشه خانه های پاریس دیده میشد .

اما در مدتی کمتر از یکسال ؛ باتفاق پنج تن از همراهان از دیوارهای مدرسه ناوار (درمحل مدرسه دارالفنون کنونی) بالارفت و باوسایلی قفل ها و صندوق را باز کرد و کیسه ای حاوی پانصد سکه زر دزدید . سپس از روی احتیاط قیافه عوض کرد : درین حصص و بیص وصیتمانه کوچک خود را نوشت و درطی آن مسافرت ناگهانی خود را بحساب چند سانحه عشقی گذاشت . این ممکن است ؛ اما ترس ازعدالت و همچنین میل او باینکه ضربه خود را در ایالت انور روی يك آخوند مجهز به پول نقد ، آزمایش کند ، درین غیبت بی تاثیر نبود .

خوب کرده بود که در رفته بود زیرا یکی از کارگردانان دزدی ناواردستگیر شده و نامهای همداستانش را افشاساخته بود . بدین ترتیب آمدن بیاریس ممکن نبود . زمانی درمرکز فرانسه سرگردان بود ، سپس پی او را کم کردند . در ۱۴۶۱ او را پیدا کردند : تمام مدت تابستان را کند و زنجیر شده با آب و نان بدستور اسقف ارلئان در زندان مونک-روی-لوار گذرانیده بود ؛ شاید بعلمت نزاعی که رفیقش کولن کایو در طی آن « جلدش را از دست داد » یا دزدی و قتل و کشتاری که در مونت پیو نزدیک مونک مرتکب شده بود ؛ جربان بد جلوه ای بخود میگرفت ، اسقف راضی با آزاد کردن این پسرک موذی نبود ، اما ازحسن اتفاق ؛ پادشاه جدید ؛ لوئی یازدهم به نزدیک مونک رفت و بمناسبت فرا رسیدن موقع تقدیس پادشاه درهرشهری که توقف میکرد زندانیان آن حدود را عفو می کرد . ویلون مواظب بود تا بهرنحوی که شده ، از جهت دزدی ناوار مورد عفو قرار گیرد . آنگاه با تنی « نزارتر از پروانه » به پاریس بازگشت درحالی که با وجود اظهار ندامت و شرمندگی در وصیتمانه بزرگ خود که-ه درین دوره نوشت ، آنچنان که باید مهنه نشده بود .

در نوامبر ۱۴۶۳ پس از صرف شام باتفاق سه تن از همراهان

شروع کردند از راه پنجره بناگاه خود به ریشخند و توهین و تحریک کردن طلبه‌های استاد فروبوک. ایشان از محل خود بیرون آمده بنای داد و فریاد را گذاشته مضروب شدند؛ و یلون در همان آغاز کار جیم گردید. اما تعقیب شد، تحمل شکنجه با آب را کرد و با اتفاق چند نفر دیگر با عدم محکوم گردید. استیناف داد، از مجازاتش کاستند، اما با توجه بزندگانی ناپسندانه شخص موسوم به یلون مدت ده سال از شهر مقر حکومتی و ویکونت نشین پاریس تبعید شد. درین ایام سی و دو ساله بود.

در آینده چه میشد؟ کسی نمیدانست. بی‌گمان مدت درازی نزیست. اگر اخلاقش را نه‌ندیب میکرد شاید کتابهای دیگری هم می‌نوشت. و اگر بجایانش ادامه میداد، سوابقش در بایگانی محاکم بیشتر میشد. چنین بود زندگی «پریشان» جنایت باز و تیره‌بختانه فرانسو و مونکوریه موسوم به یلون... لاابالی، همیشه مست، قمار باز، طفیلی، مکار، دزد، قلاب انداز در خانه‌ها و گاو صندوق‌ها «با اینهمه باز باید برای مطالعه اشعار عالی و نافذ قرن چهاردهم بسراغ همین جانی حرفه‌ای رفت.

تشریح چگامه‌ها و عنوان حقیقی وصیتنامه کوچک و یلون چگامه‌های وصیتنامه بزورک استاد فرانسوا و یلون است. منظومه‌های او ظاهراً بشکل اشعار وداعی که در آن زمان مرسوم بود، می‌باشند و شاعر با دستاویز کردن وداع، معاصران خود را آماج تیرهای هجا میکرد؛ اما یلون نخستین کسی است که فکر بخشش‌های پیش از مرگ یک محضر دروغین را ظاهراً داشته است. این بخش‌ها کدامست؟ سه نوع هستند اول مضامینی است از برای تابلوی دکاکین که ذوق متغفن اوازروی بدجنسی میان عده‌ای قسمت میکند: برای ژان ترووه؛ قصاب، مضمون - گوسفند، گاو نر متفوج و عقاب. برای رییس گزمه‌ها، کلاه خود؛ برای گزمه‌ها، فانوس؛ برای استاد ژاک راکیه؛ سیب کاج که عنوان میخانه است یا حتی آب‌شخور برین که بهیچوجه بدرد تابلو نمی‌خورد و گویای این نکته است که علامه مزبور شرابخوار سرسختی بوده است - دوم توزیع ثروت خصوصی است؛ اشیایی را که نام میبرد (زره و پاسبانان

دسته های سگش) نماینده يك زندگانی اشرافیت اگر از کفش های کهنه و موهای چیده و « کهنه های » خود که در میخانه ترومیلر گ.رو گذارده است سخنی بمیان نیاورد ... بالاخره بخششهایی است در زمینه اخلاق که باشخص تخصیص داده است : به کبوترانی که بدام افتاده اند (یعنی در قلمه محبوسند) ، پذیرایی های ملاطفت آمیز زن زندانیان ؛ به پیشنهادان ، فرمانی از پاپ ؛ به ولگردان « هرزه » که شبها زیر میز دوره گردان می خوابند ، ضربه ای روی چشمها و عاقبتی نکبت بار ؛ هشت بیتی های کوتاه مزبور که سرشار از نشاطی دیوانه آساست ، از فرط تیزهوشی و ذکاوت پرتو افکن شده است .

وصیتنامه بزرگ همین حدود را از سر گرفته آنرا مشخص میکند این يك وصیتنامه قانونیست که شاعر خواست خود را در نوشتن آن ابراز میکند و چنانکه مناسب است ، افکار مربوط به شباب متلاطم و زندگی پرفراز و نشیب (از قطعه اول تا ۷۰) خود را در آغاز منظومه گنجانیده است . وصی خود را معین میکند و محل دفنش را در کلیسای سن-اووی (۱) (تنها کلیسای پاریس که نمیشد در آن کسی را بخاک سپرد زیرا در طبقه اول قرار داشت) انتخاب میکند . آنگاه بذل و بخششهای خود را که از لحاظ جنبه های هنر و طنز به پای آن یکی نمیرسد ؛ آغاز میکند . درین جا مضامین تابلو ها کم و اشیاء زیاد است : عینک بزرگ و شمشیر - ارزش های اخلاقی ، يك بخشنامه از پاپ (اگر ازو باور کنم) ، حقی که بعنوان پاریسی بودن در اشغال مقام قاضی شهرداری دارد ، - وجسته گریخته چند قصیده بچشم می خورد که خوشبختانه یکنواختی منظومه را بهم می زند . پاره ای از این قصاید در شمار شاعرکار های اوست مانند قصیده مصایب روزگار پیشین (طرف ۳۵۶ - ۳۲۹) ، قصیده ای که ویلسون به خواش مادرش در استعدا از تتردام ساخته (طرف ۹۰۹ - ۸۷۳) ؛ و قصیده ای که ویلسون برای شادی روح فقید سعید علامه ژان کوتار سروده است (طرف ۱۲۶۵ - ۱۲۳۸) . گریز های او به جسد معصومین

(۱) St - Avoy

(۱۷۶۷ - ۱۷۴۴) همچنین اندیشه‌های گوناگونی که جسته گریخته وارد منظومه خود میکند، هر آن احساسات باطنی او را بما مینمایانند. چیزی که شرح و بسط مزبور را نظم و ترتیب میبخشد همانا مخیله متفین اوست و هیچکس جز او چنین دلیرانه موضوع اثر خود واقع نشده است.

حدوث احساس نشانه اصالت او پیش از همه در تلون حالات اوست چنانکه باسانی از شادی به افسردگی و از تأثر بشوخی تغییر حالت می دهد. جمله زیر که از یکی از قصایدش استخراج شده است شمار واقعی اوست: «من در عین گریه و زاری میخندم». برای آنکه فرد دیگری بجویم که واجد چنین قریحه‌ای باشد باید منتظر ظهور هاینه (۱) بشینیم این ناپایداری در حالات، هر لحظه موجب یکقسم ناهم آهنگی حادی می شود که بطور خاصی بر قدرت تأثیر آن می افزاید.

اما اگر حالاتش پیوسته متغیر است، در عوض چشمه‌هایش تیزبین و نافذ و در دریافت جنبه‌های برجسته یا فکاهی واقمیت بطور معجزه آسایی فرزانست. ویلون در مشاهده و بیان مشاهدات خود دستی چیره دارد. بیانش روشن و رنگ آمیز بش زنده است بطوریکه استعارات او بقوت هر چه کاملتری در میانه اشعارش جلوه گری میکند: در خلال موجی از مطایبه، خامی، سخنان دو پهلو و خاطرات عالمانه (زیرا او هم بنوبه خود لیسانسیه بود و حق تدریس داشت) آن شعرك کوتاه را میجوید که عالمی در ذهن ما بوجود می آورد و خاطره مانیز آنرا فراموش نمیکند. ویلون در پرداختن عبارات قوی و بی پیرایه استاد است.

صدأقت تأثرات اما ویلون با يك چهره گر ذوقی افراد بی سروپا فرق دارد: بلکه این جانی یا این دزد که انسان خیال میکند فساد و تباهی تا مغز استخوانش رخنه کرده است، و در واقع نیز چنین است، قوه مخیله اش طراوت و لطافت شگفت آوری دارد و قطعات دلنشینی که پس از خراج از زندانهای مونك سروده و در طی آن زندگی متلاطم خود

(۱) هانری هاینه شاعر سده یوزدهم آلمان که اشعارش معجونی از تفنن، تأثرات شاعرانه، اندیشه های انتقادی و جنبه های جدی و فکاهیست.

اعتراف کرده و از گناهانی که مرتکب شده اظهار پشیمانی کرده، هنوز از خاطر ما محو نشده است. با آنکه دست از اعمال سابقش برنداشت اما نباید در صداقت گفتارش گمانی برد. هنگامیکه ماههای طولانی را در زندان سپری میکرد، دربارهٔ حیاتش اندیشیده است: اگر باین نتیجه می رسد که راه غلطی را رفته است، جای شگفتی نیست. چه در خوشبخت تر میشد اگر همان شغل مستقیم خود را در دانشگاه یا کلیسا دنبال کرده بود! حالا دارای خانه و بستر نرم و راحتی بود...» ازینکه بیشتر شکوه های او مربوط بامور مادی و جسمانیست، صداقت محض او را نزد ما تضمین میکند. اگر پس ازین حسرت ها باز گرد اعمال زشت پیشین گشته، چیز نادر و عجیبی نیست.

اگر از پشیمان شدن او بگذریم، چیزی در ویلون سراغ نتوان کرد که با حیات يك زبانکار حرفه ای سازش ناپذیر باشد. وی دربارهٔ مادرش کلمات قابل پرستشی مانند «مسکین، قدیمی» دارد: اما بینیم آیا رقت قلب جانیان نسبت بخانواده خود، وجه مشترك هنر ثالیستی فرانسه نیست؟ لحن و شیوه بیان او گاه به آن يك مؤمن ساده لوح میماند: اما مگر حتی در عصر ما، در کشورهای که روح ایمان در اذهان مردم رسوخ کرده، مانند کشورهای اسپانیا، ایتالیا، روسیه، جانیانی وجود ندارند که اولیاء و مریم عنرا را مقدس بشمارند؟ برای مرك «ژان لایون لورن» گریسته و در طی ترجیع بندی شدید اللحن «بدخواهان قلمرو فرانسه» را شرمند کرده است اما عاطفه وطن پرستی نشانهٔ بیگناهی نیست چه بیش از يك بچه هرزه جانش را بطیب خاطر در راه وطن فدا کرده است سخن کوتاه، با در نظر گرفتن اینکه در هر قدمی از زندگی پر حادثه خود با مرك در تماس بوده آیا جای شگفتی است اگر گفته شود که از مرك آزار و صدمه دیده؟ در قرنی که مرك روی تمام نفوس مردم سایه افکننده بوده است؟

ویلون: شاعر مرك درین جا از مقوله ای سخن میرانیم که از ویلون يك شاعر بزرگ ساخته است: او شاعر مرك است و این تأثیرست کلی که

وی به اهتزاز درآوردند خارز العاده و دردناك تمام وجود و ارتعاش تمام اعصابش آنرا بیان کرده است . او در گوشت گل انداخته و شكفته امروز، گوشت گندیده فردا و استخوان بندی پس فردا را می بیند . پیری این داغ کریه آن ترکیب لذت بخش زیبا ، موجب اندوه و دهشت اومی شود ؛ و فکرش پیچ و تاب سكرات مرك و ازهم پاشیدگی همسوع آنهمه چیزهای شیرین و دلفریب را در ذهنش مرتسم میکند و این بزرگ شهوتران در برابر يك تصویر روشن و نفرت انگیز از فساد و گندیدگی جسمانی، بیدار شده بخود می آید . زیرا وی پیری و انحلال و پسین را فقط در پیری و انحلال جسمی می بیند . روی تبهیف شاید نمی برسد ؛ کجا هستند دلاوران عهد قدیم ؟ چه احتمال می رود که او بتجسم توجیهی نداشته و نفوس را در آسمان ها برابر دیدگان خداوند تصور می کرده است . نقصانی که در همان اوان بصورت جنبه بیس از پیش رئالیستی که پیکر تراشان باجساد روی قبر می دادند ، در دین مسیح پدید آمده بود ، لحنی عمیقاً خلجیان آمیز بتفكرات و یلون بخشید . تفكراتش سرانجام به نادانی انجامید :

« اما کجا هستند غم های پیشین ؟ » و لیکن همیشه منظره این سرنوشت توضیح ناپذیر را که تمام خلق عالم بدان گرفتارند ، پیش چشم او می گرفت . این مرد بدبخت که در طبقات پایین اجتماع زیسته است ، درس مساوات بزرگ و مهیجی از ضرورت کلی مرك استنباط میکند ؛ اما در اینجا نیز باز درس خود را از جسم میگیرد و آن توده غیر قابل تشخیص و امتیاز استخوان بندیها و جمجمه ها نیست در محتل حفظ آنها چه آن توده ای از استخوان بی نام ، برهنه ، بدون گوشت و نفرت انگیز می باشد . و یلون با داشتن چنین مخیله متفکنی پیشقدم شکسپیر است .

وانگهی اگر از لحاظ زمینه ساختگی و مصیبتنامه های خود به قرون وسطی تعلق دارد ، و لیکن کاملاً امروزیست . ری نخستین شاعر ریست که براستی من جمیع جهات امروزیست و خود ناموس غزل سرا این درخمیره اش وجود دارد ؛ شعرش طنین معض روح بهیضات اوست و لاغیر ؛ در دین بانك هزل آمیز رقت انگیز ، که نقص یا دردش را با فریاد اعلام میدارد ، گاهی

نالۀ ابدی بشریت بگوش میرسد : باری این ولگرد مشکوک قرن پانزدهم برای ما مردم مرفه صحبت میکند و قصۀ ما مردم با شرف متمکن را بگوش خود ما میرساند و ما نیز این موضوع را تمیز میدهیم و سربزرگی او نیز همین جاست .

کومین

زندگی گوهین حضرت آقای کومین پسر یکی از نایب‌الحکومه‌های فلاندر ؛ ندیم و مشاور یکی از دوک‌های بورگونی و سه پادشاه فرانسه و امیر ناحیه تالمون و بارون قسمت ارژانتون ، خلاصه این مرد خردمند و ثروتمند موقر خیلی از ویلون شاگرد مدرسه دیوانه ، دزد و جهانی فرق دارد . با وجود این حق داریم از خود پیرسیم آیا شرافت اخلاقی ویلون هرزه بیشتر از او نبوده است .

فیلیپ وان دن کلایت (۱) ، خان کومین طرف سال ۱۴۴۷ در ایالت فلاندر در اراضی دوک‌های بورگونی بدنیا آمد . گرچه خدمتگزار متولد شده بود و لیکن بزودی ندیم مورد توجه شارل جسور ، دوک معروف شد و با این عنوان می‌بایستی برضد لوئی یازدهم مبارزه کند . وقتیکه این دو حریف مبارز قوای یکدیگر را سنجیدند ، دریافتند که باید قدر هم را بدانند و لویی یازدهم که قیمت چنین معینی را دریافتن بود ، کوشید تا او را از معاونت بورگونی منصرف سازد و سر انجام نیز به نیروی پول به مقصود رسید . کومین پس از آنکه مدتی خدمت هردو مخدوم را باهم کرد ، آشکارا به پادشاه فرانسه پیوست . این کار خیانت‌روشی بود چه در آن ادوار فرانسه با بورگونی درجنگ بود . کومین درین هنگام بیست و پنجساله بود .

بعلاوه شاه نیز پاداش شاهانه‌ای بدو داد : حقوق هنگفت ، املاک وسیع ، عروسی مجلل ، عناوین افتخاری ، اموال مغضوب‌ها ، و هرگونه لطفی که او میخواست پادشاه درحقیقش می‌کرد . اگر نگوییم نخست‌وزیر

(۱) Ph . Van . Den . Clyte

لااقل باید گمت که نخستین عاملی پادشاه شد : زیرا «خدمت جدید، اورانیک می شناخت ، و ملکات نادره او را تا سر حد امکات قدر می شناخت . کومین از ثروتش استفاده کرده تا آنجا که میسور بود ، بر آن میافزود چه او موسم هرچیز را درین دنیا میدانست و این نکته را در کارهایی که میکرد ، ملحوظ میداشت با تدابیر بجا و قرار دادهای سودمند بر وسعت املاکش افزوده ، عایداتش را بالا برد . تا آنجا که یکی از ثروتمندترین خوانین فرانسه گردید .

لویی یازدهم مرد و جریان عوض شد : قدرت او بیشتر از آن بود که کاری بکارش نداشته باشند و در عزت و آسایش بسر برد . پس تهدیدش کردند و او بفکر اینکه با دسیسه خود را نجات بدهد ، بجانب ارلئان رفت و همین اشتباه او را نابود کرد زیرا شش ماه در قفس آهنی در ناحیه لوش ، بیست ماه در زندان کاخ دادگستری پاریس و دهسال در تبعید بسربرد و یکربع ثروتش مصادره گردید این بود انتقامی که ستمدیدگان و مغضوبین حکومت پیشین ازو کشیدند . کسانی که در صدارت او پشتشان خمیده بود یا در کارهای غیردولتی و بی بهره بسته آمده بودند بار دیگر قد برافراشته وارد میدان شدند : اشراف در حالیکه از احکام ظالمانه خرمی دادند و سوداگران درباره قراردادهای تقلبی با باصطلاح شیر و روباهی «زمان پادشاهی حضرت ارژانتونی» احتجاج میکردند ، چنانکه یکی از آنان نوشته است ، جملگی تلاش میکردند که او را وادار باستفراغ کنند تا آنچه را که بیشتر خورده است پس بدهد . همگی ازو بمحاکم شکایت میبردند و به پول و ملک او کینه توزانه مینگریستند . سرانجام ناحیه تالمون و ۱۷۰۰ تیول وابسته بدان را از دست داد ، بزحمت ارژانتون را حفظ کرد و جریمه های گزافی پرداخت . حقوق حقه حریفان معلوم نبود روشنتر از حقوق او بوده باشد : پس چطور ؟ آنان نیز بنوبه خود از فرصت استفاده کردند . عاقبت کومین بانجمن برگشت و بلافاصله کارهای مربوط بدادگستری او بی بهترین وجهی تغییر شکل داد . مثل سیاستمداری ماهر گذشتهایی کرد ؛ شش هزار سکه طلا بدون سود «

قرض داد ؛ يك كشتی بزرگ جنگی مجهز بتوپخانه، بقشونی که عازم ایتالیا و مورد علاقه کامل پادشاه جوان بود بخشید . ازین پس پشتیبانی جز خود نداشت و سخنی نیز از لطف شاهانه در میان نبود . بسال ۱۵۱۱ بسن شصت و چهار سالگی از این دنیا رفت .

کومین نظم و میانه روی و کوشش را در کارهای خود بکار میبرد بدل و بخشش مرتب بود ؛ در زندگانی خصوصی خود نیز هوسران و شهوت پرست نبود و همان غم دارایی خود را میخورد ؛ و از راههای قانونی بدان می افزود . و این چیزی بود که جامعه ، بدون خواستن بیش تر از آن ، از یکمرد باشرف آن دوره انتظار داشت .

وی کتاب خاطرات را از خود بیادگار گذاشت که بهتر بود عنوان آنرا « تاریخ » می نهاد چه او خاطرات خود را شرح نداده بلکه سیاست عمومی لویی یازدهم را حکایت کرده است . این کتاب خیلی زود زبانزد شد و شارل کنت آن را « کتاب دعای پادشاهان » نامیده است .

تشریح خاطرات کومین شامل دو بخش کاملاً جداگانه است :
گوهرین در بخش نخست (از کتاب اول تا پنجم) بتفصیل از مبارزات شارل جسور بر ضد لویی یازدهم و خیلی کوتاها تر از نتایج مرك دوک یاد میکند ؛ و با مرك لویی یازدهم در ۱۴۸۳ آنرا بیابان میرساند . کومین سالهای آینده را که سالهای بی التفات شدن پادشاه نسبت بدوست ، بسکوت برگزار کرده ، تاریخ خود را از سال ۱۴۹۴ که سال بازگشت اعتبارات او ست ، از سر میگیرد . کتابهای هفت و هشت تماماً صرف لشکرکشی شارل هشتم با ایتالیا شده است .

تاریخ با تصویری از دوبار بورگونی آغاز میشود و ما ناظر بر سازمان یافتن اتحادیه خیر عمومی بر ضد پادشاه جدید میشویم که تدابیر او موجب هیجان تمام طبقات بویژه طبقه اشراف شده است . پس از نبرد مشکوک مونتیری (۱) پادشاه مجبوراً معاهده کونفلان (۲) و سن مور (۳)

(۱) Montlhery (۲) Conflans (۳) St - Maur

را امضاء کرد و بسیاری از املاك خود را از دست داد. آنوقت برای پس گرفتن آنچه را که داده است، بخدمه و بزرگ پناهانده میشود که رفته رفته تمام متفقین چسب را ازو جدا می سازد و آنگاه با خوشحالی ناظر تدبیر افراطی او میشود که بدانسیب امپراطوری، فرانسه، دوک لورن و ایالات سویس برضد او قیام می کنند: و آن رستاخیز لئوتارینزیست (لورن کونی). لویی یازدهم پس از مرگ شارل درنانشی از زندان رها شده بچنگ فتودال های بزرگ می رود. اما سگته های پشت سرهم بدو مهلت نمیدهد. آنگاه لویی یازدهمی میشود که ما در افسانه می خوانیم: سبع، بدگمان و پیوسته در جستجوی راهی برای دراز کردن زندگانش. عاقبت «مجبور شد راهی را بیمايد که دیگران پیشتر از او پیموده بودند». ناگهان در آغاز کتاب هفتم یازده سال بعد، ما را به دربار شارل هشتم رهنمون میشود. کومین ریشه های چنگ ایتالیا و همچنین داستان یورش نخستین که پادشاه را تقریباً بدون چنگ بسا خود به ناپل کشاند، به ما گزارش میدهد. اما کومین بدو فهمانید که پادشاهان اروپا در بازگشت باتفاق هم راه را براو خواهند بست. شارل هشتم نیز از این فرصت استفاده کرده بفرانسه بازگشت. آنگاه از این حادثه عبرت گرفته قول داد که پادشاه مهربانی شود اما ناگهان خودکشی کرد. کتاب کومین پیرامون تاجگذاری لویی دوازدهم به پایان می رسد.

گومین نمونه کامل پیش از همه باید گفت که کومین اساساً دانا یا روشنفکر خالص باصطلاح دیگر «روشنفکر» است و این نخستین

است بار است که با سرمشق خالص این گروه برمی

خوریم. اودر نوشته های خود بتوصیف یا تصویر امور بسنده نمی کند، بلکه نظر و عقیده خود را در باره آن امور بیان میدارد و شکل، رنگ، و نقش و نگار، دردیده او بحساب نمی آید. لذت او در این است که حادثه ای را بشکند، اعتبارات و نیروها را از هم تمیز داده آنها را ارزیابی کند

و در چگونگی عواقب آنها بهنگام عمل غور کند. گرچه در فهم محیط های گوناگون ماهر است اما تیزهوشی او زمانی مایه شکفتی ما میشود که نفوس را میکاود و امکانات آنان را می سنجد. باسانی و با روشن بینی معجزه آمیزی نفس خشن و نامطمئن شارل جسور؛ نفس شهوت پرست و خودپسند ادوارد چهارم و همچنین نفس بینهایت پیچیده ترلویی یازدهم را برابر دیدگان ما عریان میسازد.

شارل جسور پادشاهی مطابق خواست او بود چنانکه او را دبهترین امیر^۱ میخواند. از آنچه گذشت چنین استنباط میشود که وی خدمت پادشاهی را که سیاست را علم میدانست و احساسات و افتخار و هیجانات شدید روحی حتی هیجانات زیانبخش را وارد میدان کارزار نمیکرد تا آنکه بازیگر ماهر با جمعیت خاطر از عهده بازی های خود برآید، بحساب خوشی خود می گذاشت. اما از لحاظ ملاحظه کاری و امتیاز بین خیر و شر، نتوان گفت که کرمین از خواجه خود جلوتر بوده است. در هر حال بین اخلاق و سیاست فرق میگذاشت و خود را سیاستمدار میخواند.

آندیشه های اصلی اما باید خوب توجه داشت که «ماکیاولیسم» (۱) نیرنگهای کومین محدود است و ببقیدی اخلاقی او

گوهرین

بچندین توصیه مثبت بسیار پایدار ختم می شود. نخست ارزش عملی حسن نیت. او تیزهوش تر از آنست که آن را انکار کند. مردم باید صحیحاً قرار دادها را محترم شمارند تا آنکه زمینه

(۱) ماکیاولیسم عبارتست از معتبر شمردن ضروریات سیاسی و بحساب نیاوردن قواعد اخلاقی. بقول ولتر اصول مهمه ماکیاولیسم عبارتند از: نابود کن کسی را که ممکن است نابودت کند، بکش آن همسایه ای را که ممکن است در صورت حصول قدرت ترا بکشد. ماکیاول یکنفر نویسنده سیاسی اهل فلورانس همزمان کومین بود و در کتاب خود موسوم به امیر تئوری اقدامات غاصبانه خرده مستبدان ایتالیا را تدوین کرده است.

برای موثر افتادن نیرنگ و افسون و انواع معاملات و خلاصه تیزهوشی فراهم گردد، زیرا اگر ساده لوحان به پیروی از قرار داد ها مقید نباشند و بمحض بستن پیمانی ، پشیمان شده خود را ملزم بقبول آن ندانند ، دیگر سودی عاید کسی نمیشود . وانگهی برای آنکه آنها اعتمادشان جلب شود و « فریب » ما را بخورند ، باید بآنها قوت قلب داد : يك اندازه حسن نیت و اندکی مشهور بودن بدان برای پیش کشیدن ساده لوحان ضروری است . بهمین جهت کومین چنانکه خود بدان عمل میکرد سسلوکی را پیشنهاد می سازد که میانه ما کیاولیس مطلق و راستی کامل واقع است و استمداد از هر کدام را متوقف باقتضای فرصت میکند .

سپس توجه به خیر عمومی . بدون آنکه خود را فراموش کند ، قدرت پادشاهی را موجب خیر عمومی تصور میکند زیرا حس وطن پرستی در باطن آرام و عملی او بصورت يك امر اداری در آمده است . او خواهان گسترش در حدود صواب و صلاح است مانند وحدت زیر نظر دولت مرکزی و حسن اداره مملکت . بدون هیچگونه شور خداپرستی یا نوع دوستی فقط به دلیل روح نظم و احترام نسبت به ثروت ملی ، نامردمیهای جنگ ، قتل و غارت ، حریق و کشت و کشتار را تقیمیح کرده خواهان لگدمال نکردن حقوق ملت و مدارا کردنت با اوست . درباره مطلبی سخنش بطور قابل تحسینی روشن و قطعی است : او میخواهد ملت برضای خاطر مالیات خود را پردازد . همچنین اقرار میکند باینکه هر قدر استبداد سلاطین در فرانسه کمتر باشد ، بهمان اندازه بلکه بیشتر بر قدرشان افزوده خواهد شد . بالاخره کومین متدین است و مثل همیشه دینش هم آهنگ خصوصیات فردی و زمانی است . گرچه دین اجازه آنهمه معاملات ارزانی که چه بنفع خویش و چه بنفع خواجه خود انجام داده است ، نمی دهد اما دینش صادقانه است و با پیوستن بتجارب فراوانش ، او را بیک چشم انداز کلی که اگر راست بخواهی ، يك فلسفه تاریخ کامل است ، هدایت کرده است . و این فلسفه تاریخ ، درست همان فلسفه تاریخ یوسوئه است . کومین تیزهوش تر از آن بود که همواره وجود یا عدم تدبیر را در خوشبختی یا

بدبختی افراد مؤثر بداند : در تمام موارد ارزیابی شده ، گاه نیرویی که سرچشمه اش بر ما پنهانست مداخله میکند و حساب ما را مختل کرده ، غیر مترقب ترین نتیجه را از آن بدست میدهد : این نیرو، نیروی خداست . تقریباً کومین در هر صفحه ای این نیرو را درحین عمل غافلگیر میسازد و باچنان لحنی صادقانه آنرا بیان میدارد که گاهی بفصاحت نزدیک میشود . راستش این است که این تئوری بالا بلند برای توجیه سعادتی که وی از آن بهره مند بود و همچنین برای آنکه لگدمال شدگان ، بسر نوشت خود رضا بدهند بکار اومی آمد .

کومین ، این مفکر ، سیاستمدار ، روانشناس ، گرچه دارای اخلاقیات عالی نبود ولیکن مغز بزرگیست و ذوق راسخ او نسبت بتجزیه و تحلیل امور و همچنین نسبت به آراء و افکار ، از پیش ، ظهور قرن هفدهم راخبر می دهد . یکی از اشکال قریحه نزادی با صراحت شگفت انگیزی در او جولان میکند . او نیز مانند ویلون کاملاً امروزیست . اما هنوز عقیده ای به هنر ندارد و این همان چیز است که رنسانس بارمغان خواهد آورد .

☆☆☆

فصل دوم

شکفتگی ادبیات درماتیک

نوع تألیفات نمایشی (درماتیک) در سده پانزدهم به اعتبار خارق العاده‌ای رسید . ریشه های آن بر حسب آنکه نمایشنامه مذهبی باشد یا غیرمذهبی بر دو گونه است :

تاتر مذهبی از آداب و رسوم پرستش خدا سرچشمه گرفته و رفته رفته از آن جدا شده است . این نمایشنامه ها در آغاز عبارت بود از درام های آیینی که در کلیسا بروی صحنه آورده میشد ؛ آنگاه چپ-ارپایه های آنرا از آنجا بیرون آورده در دروازه های بزرگ نصب کردند و مضامین آن نیز رفته رفته بصورت موضوعات غیرمذهبی درآمد . چنانکه بازی سن - نیکولا اثر ژان بودل (سده دوازدهم) گواه این مدعاست در سده پانزدهم بر وسعت و تنوع مضامین بسیار بیشتر افزوده گردید : چنانکه کار تنوع در نمایشنامه های هیچیزه های نقردام بدانجا کشیده شد که تنها حادثه مذهبی آن همانا تجلی اجباری مریم عذرا بود در پایان نمایش ؛ و وسعت و فراخی بیشترها (۱) چنان بود که برای نمایش آن اغلب بهمکاری تمام مردم یکشهر نیازمند می شدند و با نشان دادن مناظر پشت سرهم ، تمام تاریخ مذهبی را در معرض نمایش می گذاشتند . اما مرد صاحب ذوقی خود را قادر ندید که از این دو مقوله نمایش ، تاتر امروزی را بیرون بکشد .

تاتر غیرمذهبی واجد ریشه های بسیار پیچیده می باشد (معرکه ها ؛ زبان بازی ها) بی گمانت سرمشق درام های آیینی بود که عناصر پراکنده مزبور را مرتب ساخت . شهر اراس که در سده دوازدهم ژان-بودل را بوجود آورده بود ، در سده سیزدهم آدام دولاهال (۲) ، مولف بازی آلاچیق را در خود پرورش داد . اما برای رسیدن بشاهکار تاتر گذشته فرانسه باید تا قرن پانزدهم پیشرفت . و آن نمایش تقلیدی استاد

(۱) Mystères (۲) A . de . Lahall

پاتلن (۱) است . نمایش تقلیدی مذکور که نام مولفش آشکار نیست ؛ در واقع يك كمدي حقیقی است که در ترکیب آن ذوق و مهارت بکار رفته و با قدرت نوشته شده در نوع خود تا ظهور مولیربی مانده مانده است تا اینجا ما چیزی درباره نوع دراماتیک نگفته ایم . بسیاری همان پایان سده پانزدهم ، در واپسین حد قرون وسطی شگفته گردید . در دوران صلح و آرامش داخلی که از پایان جنگ صد ساله شروع شده تا آغاز جنگهای مذهبی ادامه داشته است — از نیمه سده پانزدهم تا نیمه قرن شانزدهم — نمایشنامه ها فراوان و نمایش هابسیار بوده و قاطبه مردم شهرها پیرامون چوب بست ها و چهار پایه هایی که در تمام فرانسه برپا می شد ، ازدحام می کرده اند . پس وقت آنست که نظری کلی بتحولات تأثیر پیشین فرانسه بیفکنیم .

۱ - تأثیر مذهبی

تأثیر مسیحی از آداب و رسوم پرستش خدا سرچشمه گرفته و رفته رفته از آن جدا شده است .

درام های آیینی و غیر مذهبی صورت نخستین تأثیر مذهبی مرهون شدن تدریجی آن ابتکار روحانیون است . اینان میخواستند لحظات گوناگون ستایش الهی یا اعمال مذکور در فرایض روزانه را برای مردمی که از زبان لاتینی آگاه نبودند ، محسوس جلوه بدهند . پس نخست بوسایل برهیزکارانه و کمی بعد از آن از راه نمایشهای حقیقی مخیله ها را متأثر کرده ، آموختنی ها را بمردم آموختند . و اینک شرح بساطی که در شب میلاد مسیح در شهر روان (۲) پهن شده بود : آخری با تصویر مریم عذرا پشت محراب برپا شده بود ، کودکی ازمکانی بلند بصورت يك فرشته میلاد عیسی مسیح رامجسم میساخت ، کشیشان برآستان در لباس پیشنمازی ، ازوسط محراب عبور کرده بآیه ای از لوقای ولی که فرشته برایشان میخواند ، گوش میدادند ، سایر کودکان ، در طاقهای کلیسا ،

(۱) LaFarce de Maitre Pathelin (۲) Rouen

بصورت فرشته ها سرود مخصوص نماز (۱) را آغاز می کردند . شبابان در حالیکه شعر بدون وزن ولی مقفایی (۲) را می خواندند ، پیش می آمدند . اینان درحین آواز آله لوتیا (۳) (گیاهی که نزدیک عید پاک گل میدهد و برگش ترش مزه است .) را ستایش میکردند . آنگاه نماز شروع میشد . جشن های بزرگ سال نیز بهانه ای بود برای نمایش درامهای آیینی کوتاه مذکور که بیش از پیش روایی گرفته توسعه می یافتند .

اما در حین منبسط شدن ، از مراسم دینی مجزا شده ، برجنبه غیر مذهبی آنها افزوده می گردید . دیگر سرود های کلیسا و متن کتابهای مقدس کافی نبود . درین هنگام بود که ابداع فردی کاملاً آزاد شد . زبان مردم ، جانشین زبان لاتینی گردید . همانوقت دیگر درام ، بخشی از ستایش پروردگار نبود بلکه بصورت یک سرگرمی تهنیت کننده درآمده بود . پس از کلیسا که دیگر مناسبش نبود ، بیرون آمد و بساط آنرا در میدان جلو کلیسا گسترده و تکیه گاه آنرا نیز همان دروازه بزرگ قرار دادند تا کسیکه نقش خدا را بازی میکند پس از به پایان رساندن سخنانش از همان جا خارج شود .

با وجود اینکه درام دیگر از صورت یک اثر روحانی درآمده بود ، باز مدتی ابهت و وقار مذهبی خود را از دست نداد و همین وقار مذهبی خود را از دست نداد و همین وقار مذهبی است که موجب عظمت شورانگیز نمایش آدام شده است . و آن اثری است با انشاء قدیمی ، درسردی و بی لطفی قوی و دارای بخشهایی که موشکافانه مطرح شده است . اما خصیصه غیرمذهبی با نمایشنامه بازی سن - نیکولا که ژان بودل در سده دوازدهم در اراس به نمایش گذاشته بود ، تشدید میشود .

بازی سن - نیکولا ژان بودل عقاید و آداب رسوم زمان و شهر خود را آزادانه در قالب یک افسانه کهن مسیحی می ریزد : و درین زندگی آسان و پر جوش و خروش ایالت اراس ، چه جاهایی را که میکده ها و «بزمگاهها» و هرزه های وقیح سرگرم کننده که مورد تعقیب پاسبانند ، اشغال کرده اند .

(۱) Gloria (۲) Paxinterris (۳) Alleluia

صحنه های جاندار میخانه های پیکاردی و توصیفات رنگ و روغنی و بالاخره «مردم بی سرو پا»، همه و همه درام پرهیزکارانه را بنمایش تقلیدی مبدل ساخته اند، اگر چه چند قطعه زاهدانه در آن یافت شود که از لحاظ صلابت ناشیانه خود بسیار زیبا و دلاویز باشد: مقامی که مذهب درین میانه برای خود نگاهداشته است همانا مقامیست که فلان مرد مرفه در زندگی غیر روحانی خود بذهب اختصاص داده است.

» به پادشاه کافری خبر رسید که مسیحیان بزور سرزمینش را تصرف کرده اند. بیدرنک سران سپاهش را خواسته بجنک می رود؛ شاعر دو صحنه حقیقه معروف این جنک را که یکی مقدم و دیگری موخر بر آن بوده گرفته و در توصیف آن از شیوه حماسی دوازده هجایی استفاده کرده است. در صحنه نخستین، فرشته ای بمسیحیان خبر می دهد که در جنک کشته خواهند شد؛ در صحنه دوم بر فراز اجساد آنها پرواز کرده، مرک دلیرانه آنان را میستایند. یکی از این افراد اسیر میشود. وی تصویری شاخدار از محمد با خود دارد که موجب نگرانی خاطر پادشاه کافر می شود. و بوقت پرسش پاسخ میدهد که این تصویر سن - نیکو ولاست که مأمورین خود را حفظ می کنند. شاه بفکر آزمایش قدرت نیکولای مقدس می افتد و اعلان میکند که فردا شب تنها مراقب و پاسبان گنجش همانا «محمد شاخدار» خواهد بود. جارچی پادشاه در راه بجارچی فلان صاحب میخانه برمىخورد که خبر باز کردن چلیکی از شراب عالی اسر (۱) (شهریست در جنوب شرقی پاریس) را بمردم میدهد؛ پس بهم می - برزند و پس از مشترکاری مفصل با هم آشتی می کنند و ما بدینوسیله وارد میخانه میشویم و در آنجا سه دزد ماهر بنامهای پفس ده، رازوار و کلیکه را سرمیز قمار می بینیم اینان طبیعتاً نقشه غارت گنج را می کشند، پس میروند و ساعتی بعد با کیسه ای پر از طلا باز می گردند؛ شاه نیز بیدرنک ازین دزدی آگاه شده سخت خشمگین می شود. اما فردا وقتی که متوجه شد که طلاها بمکان خود باز گردانیده شده و گنج دو برابر شده است، بسیار متعجب

(۱) Auxerre

می شود . حقیقت این است که سن - نیکولا بدزدان سه گانه فرمان داده است که غنیمت خود را بجای خود برگردانند و برای متقاعد کردن پادشاه معجزه دوم را نیز که دو برابر شدن مقدار طلا باشد ، بدان افزوده است . پس کافران عموماً مسیحی شدند و مجسمه خدای خود را واژگون کردند»
تاتر مذهبی قرون وسطی با این نمایشنامه سرمشق قطعی خود را یافت زیرا معجزه و مسخره ، اصل و حاشیه ، خلاصه تمام مواد هیراکل ها (۱) و همیسترها از پیش در اثر ژان بودل یافته می شده است . حتی با روح تر و فشرده تر ، چه هنوز قراردادها و شیوه های گوناگون مثل امروز روایی نداشت .

معجزه های نتردام در سده پانزدهم مولفان جز از يك مقوله مضامین سده پانزدهم که همان معجزات مربوط بشفاعت مریم عذرا باشد استفاده نمی کردند . و این فرصتی بود از برای اینکه حالات نسبت پیچیده را در محیط های بسیار متفاوت توسعه بدهند ژ - پاریس درین باره چنین می نویسد : « اگر معجزه ها بدست شاعری نسبت ماهر میرسید که میتوانست قسمت آخر آن را که مربوط است به مداخله قوای ما فوق طبیعی ، حذف کند ، ممکن بود بصورت تاتر امروزی درآید . اما در پرتو نبودن قریحه و بویژه ابتکار شخصی در نویسندگان معجزه ها ، این پیشامد بهیچوجه رخ ننمود . » معجزه های نتردام ، یعنی جریان آرام و یکنواخت انشایی مرصع بخانه های کوچک سیزده بیتی و موسیقی مذهبی و سرود ، یا صحنه هایی از هم گسیخته که مانند مجموعه تصاویری که برابر دیدگان کودکانی گرفته باشند ، از پیش چشم ما رژه می روند و هیچگاه توجهی بخصایص و عواطف اشخاص آن نشده ؛ یا چند ریزه کاری هنری که فاقد هر گونه لطافت و شعر است .

همیستر ها (سده شانزدهم) تمام معایب مذکور بجهت فراخی دامنه

معجزه ها = Miracles (۱)

میسترها (۱) در سده شانزدهم که به ۳۰۰۰۰ و ۵۰۰۰۰ بیت رسیده بودند استوارتر گردید. این میسترها تشکیل یکقسم تصویرسازی ملی را داده‌اند که تمام موضوعات تاریخ مذهبی از آفرینش عالم گرفته تا سن دمینیک و سن - لویی، در آن تصویر شده و بصفحه‌های گوناگون بخش شده‌است. نمایش‌ها اغلب چندین روز و گاهی چندین هفته طول میکشید، از نمایش‌هایی روایت کرده‌اند که چهل روز دوام داشته و اگر سیاهی لشکر را بحساب نیاوریم، پانصد بازیگر در آن شرکت داشته‌اند: تمام این بازیگران داوطلب و از طبقات گوناگون جامعه: کشیش، وکیل، سرمایه‌دار، صنعتگر بودند. صحنه نمایش وسیع و عرض آن از ۳۰ تا ۵۰ متر بود؛ تمام جاهایی که موضوع اصلی نمایشنامه متوالیاً در آنجا اتفاق می‌افتاد، مقارن هم نمایش داده میشد، منتهی بطریق کنایه؛ يك درويكطرف دیوار، نشانه بیت المقدس و حوضی پر از آب که کشتی کوچکی روی آن پایین و بالا میرفت، نشانه دریا بود؛ بحسب مقتضیات نمایش، بازیگران جابجا شده در «منزلی» یا «محلی» گرد می‌آمدند. يك پرده نقاشی رنگ و روغنی کار آن زمان دکور مرتبی را نشان میداد که بهشت، نصارا، پرستشگاه، بیت المقدس، خانه اسقف‌ها، درطلائی، دریا، برزخ، دوزخ، يك قصر و يك تالار، بدون آرایش کنار هم دیده میشدند.

برای تحت تاثیر قرار دادن دیدگان و احساسات مردم از هیچ چیز روگردان نبودند.

(۱) لفظ میستر بهیچوجه اشاره به میستر بمعنای اسرار نیست بلکه از ماده مینیسترיום (☆) بمعنای ورزش یا نمایش گرفته شده است و پیش از آنکه به نمایش‌های مذهبی اطلاق شود برای نمایش‌های صامت یا باصطلاح لال بازی و تصاویر زنده‌ای که در جشن‌ها یا در حضور پادشاهان و امیران نمایش میدادند، بکار برده میشد.

(☆) Ministerium

در بهشت برین، خداوند با هاله‌ای از پرتو زرین و فرشتگان و ساروفان تجلی می‌کند و در دوزخ که از پوزه گشاد و عریض‌اژدهایی بدید آمده شیاطین مخوف و بدترکیب زوزه‌کشان و دست و پا زنان در حالیکه شعله‌های آتش را بهرطرفی برتاب می‌کنند، نمودار می‌گردند؛ دوزخیان فریاد می‌کنند؛ و در اعماق دوزخ هیاهوی وحشتناکی راه می‌اندازند؛ با وجود اینکه صدای کوس و کرنا گوش فلک را کر می‌کرد، کارگردانان تأثیر برای آنکه بیشتر در روحیه تماشاچیان تأثیر بکنند، توپ هم شلیک می‌کردند. درین نمایش‌ها حيله و تدبیر و آلت و ابزار با هم بکار میرفت. مانند خروج شیطان از درچه کف اطلاق و پرواز فرشته و جانوران ماشینی و مجسمه‌هایی که بوقت تحمل شکنجه جانشین بازیگرانت میشدند. نزول روح القدس بوسیله «شعله‌ای از آتش که مصنوعاً با عرق ساخته بودند» انجام می‌گرفت.

چنین دقتی در اطاعت از واقعیت (۱) بدون ضایع کردن جریان یا مضمون نمایشنامه ممکن نیست. اما برای ارضاء خاطر مردم آنروزگار که بیش از پیش مسحور روحیه علمی زمان خود شده بودند، ضروری بود. و همان مردمی که مؤدبان و از روی اطاعت به وعظ‌ها و سخنران ناصحانه گوش می‌کردند، بهترین همدردی‌ها و احساسات خود را برای همان مردم پست که نظیر خودشانست، نگه‌می‌داشتند و می‌خواستند درباره خود از دیگران چیزی بشنوند؛ مثلاً از میدان عمومی و خیابان و میخانه با همان جمعیت گیرنده و ازدحام با روحشان و از ترانه‌هایی که کوران می‌خوانند و از حالت محزون و نق تقوی‌گدایان و از متلک‌های شرابخواران و از سوگندهای بیمورد و کفر و ناسزای قماربازان و از بی ادبی و بیشرمی پاسبان‌ها و از زبانبازی‌های سوداگران؛ این است منظره‌ای که هرگز از دیدنش سیر نمیشوند. نمایش تقلیدی (۲) بارنالیسم مبتذل و لودگی بیش‌رمانه خود میستر را تحت الشعاع قرار داد و رونق گرفتن فوق‌العاده بازار نمایشهای عامیانه غیرمذهبی، درام مسیحی را از

(۱) Realisme (۲) Farce

پیشرفت بازداشت .

با آنچه گذشت اگر نویسندگان شایسته‌ای برای اینگونه درامهای مذهبی پیدا میشد ، چونت مردم هنوز بی ایمان نشده بودند ، تحت تاثیر قسمتهای عالی آن قرار میگرفتند : اما بدبختی اینجا بود که سازندگان میستر فاقد نبوغ بودند و هرگز در رسیدن به ذروه هنر نکوشیدند . بی گمان میتوان چند فکر زیبا و چند سبك حقیقی و موثر درین مورد ذکر کرد اما جملگی بر اثر بی لیاقتی کارگردانان آن ضایع شده است . در مدتی بیشتر از يك قرن نه نویسنده‌ای پیدا شد و نه اثری . وقتیکه رنسانس پدیدار گردید ، تازه این چیزها را از بین نبرد بلکه پاك کرد .

۲ - تاثیر غیر مذهبی

ریشه های تاثیر غیر مذهبی مبهم و پیچیده است . بی گمان از نمایش تجملی معرکه گیران ، بازی های بندبازان و نوچه های آنان ، خطابه های خنیاگران ، وزبانبازی های سوداگران دوره گرد ، ریشه گرفته است . اما شاید گردآوری عناصر پراکنده تاثیر فکاهی آینده و مرتب کردن آن بصورت قطعات مرکب ، به پیروی از درام های مذهبی انجام گرفته باشد . در هر حال جای شگفتی اینجاست که آدام دولاهال نویسنده دو نمایشنامه فکاهی نخستین بنامهای بازی روبن وهاریون- نمایشنامه ایست مربوط به آداب و رسوم روستاییان و شبانان که با خوشمزگی تنظیم شده است- ونمایشنامه فوق العاده بازی آلاچیق - اثر بی مانند ، پیچیده ، انتقادی وهزل آمیز ، واقع بینانه وجن وپری دار که باوجود ناشیگری هاوبی لطفی هایی که در شیوه اجراء آن مشهود است ، انسان را به یادار یستوفان (۱) وشکسپیر (۲) می اندازد وهمین کافی است که آن را در ردیف آثار خوب

(۱) مشهورترین شاعر کمدی نویس یونانی در سده پنجم پیش از میلاد دلیرانه ترین تفنن ها در آثار او با یکقسم لطافت شاعرانه وهزل وطنزی که اغلب بسیار زنده میشود آمیخته می باشد . گواه ما کمدی پرندگان که توصیف يك شهر خیالیست بنام نفلوکوسیژی بقیه در ص بعد

ثبت کنند — نیز از همان شهر اراس است که ژان بودل در سده دوازدهم برای غ-یر مذهبی کردن درامهای آیینی آن کوشیده و موفق شده بود .

تشریح بازی آلاچیق نمایشنامه مزبور در حقیقت نمایشی سالانه است که ده بیست نفر سرمایه دار شهری در زیر آلاچیقی که بافتخار بهار برپا شده است، ترتیب داده اند . شاعر که با اتفاق پدر و همسایگانش درین محل حاضر است وارد صحنه شده در باره دورانداختن لباس مذهبی خود بخاطر زنی زیبا که دلش را ربوده ولی زود خسته اش کرده است ، و اینکه می خواهد زنش را ترک کرده برای ادامه تحصیلات به پاریس برود ، داد سخن میدهد . پس از اواسط این نیز از روی ظرافت چند جمله نیشدار و زننده تبار زنان میکنند و بنا بتعبیر بسیار درست آقای ژوزف بدیه (۱) (مترجم آثار قدیمی فرانسه بزبان ام-روزه .) هیا هوایی شبیه به «همهمه» جمعه بازار ها راه می افتد و سخنان هزل آمیزی که ما امروزی ها از زیبایی آن چیزی نمی فهمیم، گفته میشود . دورا دور سرمایه داران مزبور عده ای رول میزنند ، هیاهو می کنند و جانشین هم میشوند که به ترتیب عبارتند از «فیزیک دانی» که دردهای جسم و جان هردو را تمیز میدهد و کشیشی که صدقه گرد می آورد و آثار مقدسین و اولیاء را بما خود حمل می کند و دیوانه ای که به نوبه او را به نزد « فیزیک دان» و کشیش میبرند شب میشود و بنا بروایت قدما وقت آمدن اجنه به این مکان فرا میرسد . و از پیش صدای زنگوله های اسرار آمیز ارواح خبیثه شنیده میشود که ورود خود را اعلام میدارند و در همین اثنا **مورک**، **آرسیل و مارسلور** جن های معروف

(۱) J. Bedier

Nephelococcygie که میان زمین و آسمان ساخته شده است .
 (۲) یکی از نوابغ هنرمندان جهان . تخیل متفکن او که در درامهایش بچشم میخورد ، بدون کم و کاست در کمدی های دلپذیر او مانند هر طور مایل باشید ، « يك نیمه رؤیا » ، « رؤیای يك نیم شب تابستانی » ، « يك رؤیای کامل » « بقول تن » مشهود است .

سر می رسند اینان سرگرم گفتگو شده از باره‌ای سرمایه داران شهر-
اراس تنقید کرده پس از تفسیر تجلی چرخ کناپه آمیز بخت (دریونان
و روم باستان ربه النوع بخت را بصورت زنی که با چشمهایی بانوار بسته
و پا بر چرخ گذاشته ، پیش میرود ، مجسم میکردند .) آوازه‌خوانان
از آنجا دور میشوند . آنوقت بساط « باده‌گساری » واقعی از نو پهن
شده کشیش آنچنان بر انگیزته می‌گردد که آثار ولی خود را به گرو
می دهد . »

این بود نمایشنامه بحکایت نیامدنی آدام دولاهال که کینه ها و
دیده های مولف با تمام وجود او و مظاهر زندگانی مردم با حرارت
پیکاردی و حتی خرافاتی را که با عقاید مذهبی همراه بوده است ، یکجا
شاملست و علاوه بر طرح بوالهوسانه تالیف و شور و هیجان طبایع عوام
گاه در خلال مطالب عامیانه و مبتذلی که زندگی و غرابت آن از حد
تجاوز کرده است ، بقطعاتی که حقیقه شاعرانه و جذاب و دلچسب است ،
بر می خوریم .

نمایش تقلیدی ما باید مسافت موجود میان دو قرن را که قرن چهاردهم
استاد پاتلن جزء آنست ، پشت سر گذاریم تا آنکه از میانه
محصولات فراوان و بهم آمیخته آثار نمایشی اثر دیگری را که قابل باشد
تمیز دهیم . و آن نمایش تقلیدی استاد پاتلن ، شاهکار آثار نمایشی پیشین
فرانسه است (نویسنده اش گمنام (۱) ، تاریخش نامعین ، میانه سالهای ۱۶۶۴
و ۱۶۵۹) « استاد بطر پاتلن ، وکیل بدون موکل و زنش گیومت هر
دو مرددند : ذخیره شان به پایان رسیده و لباسشان نساخته شده است

(۱) آقای لویی کون Cons . L. بتازگی اظهار کرده است که مولف
مزبور شاید همان گیوم آلسی G . Alecis روحانی ناحیه اور که در زمان
خود شاعر معروفی بوده است ، باشد چه نمایش او نیز برای مقابله با ماهوت -
فروشان و وکلای دعاوی شهر روان که پیوسته با خاتقاه او در جنک و
ستیز بودند ، نوشته شده است .

پاتلن عاقبت تصمیم میگیرد که فوت و فن خود را بفکار زند . - پس، از خانه خارج شده همچنان سیر و سیاحت کنان وارد مغازه ماهوت فروش میشود . در حین پر گفتن همچنان سر بهوا دستش را روی توپ ماهوت نهاده چنان وانمود می کند که همین حالا بی به ارزش و مرغوبیت آن برده است . گیوم فروشنده ماهوت می گوید، قیمت این ماهوت « بگرانی خنامه است : » بیست و پنج فرانک . پاتلن پس از آنکه سخت اظهار تعجب کرد ، شش متر از آنرا گرفت و برای پرداخت پول بنا بر رسم مرحوم پدرش، گیوم را برای صرف کباب غاز بخانه اش دعوت کرد و در حالیکه فروشنده از سودگزافی که از این فروش برده بود و جنس بیست فرانکی را به بیست و پنج فرانک فروخته بود ، احساس خوشحالی میکرد ؛ پاتلن ماهوت را برداشته عازم خانه شد . گیومت از مشاهده ماهوت خوشحال گردید و گفت خوب چطور پولش را تهیه کنیم ؟ پاتلن گفت : راهش این است که من میروم میخوانم ؛ وقتیکه ماهوت فروش آمد تو باچشمی گریان و دیدگانی پر از اشك گرم به او بگو که شوهرم نزدیک دوماه است که از تختخواب باین نیامده است . وقتی که ماهوت فروش سر رسید گیومت با دیدگانی اشك آلود باستقبالش رفت و محض رضای خدا از او خواست که آهسته حرفش را بزند تا شوهر محتضرش از خواب بیدار نشود . - پاتلن نیز با حالتی مضطرب و سراسامی روی تخت افتاده بود و به پنج لهجه محلی هندیان میگفت : گیومت نیز برای توجیه هندیان های مختلف اللهجه او حق حق کنان توضیح میداد : « عمویش اهل لیموزن ، مادرش اهل پیکاردی و معلمش از مردم نرماندی و جده اش زاده برتانی و تا آنجا که ماهوت فروش مات و متحیر درحالیکه احتمال شیطنتی در این حادثه میداد ، راهش را گرفت و رفت . باری طوماس لینوله (۱) ، شبان گیوم ماهوت فروش ، شهر می آید اربابش بدو گمان برده که چندین گوسفند را کشته و فروخته و برای

(۱) Th . I, Aignolet

تبرمه خود اظهار داشته است که بمرض آبله مرده اند، او را بدادگاه می کشد. شبان مذکور کار وکالت خود را به پاتلن واگذار می کند. پاتلن بدو می آموزد که خود را بحماقت بزند و در پاسخ تمام پرسش بگوید بع. بع. بع. با این ترتیب با احتمال قوی تبرمه خواهد شد. و اینک هردو در محکمه حاضرند. ماهوت فروش شکایت خود را مرتب می کند. ناگهان در طرف دیگر چشمش به وکیل مدافع طرف دعوایش می افتد که شش متر ماهوت از او دزدیده بوده است. پس دو ادعا نامه را داخل یکدیگر می کند و قاضی که از این موضوع سر در نمی آورد هر قدر از او خواهش می کند که درباره کارگوسفندانش «حرف بزند، گوشش بدهکار نبود سر انجام شبان تبرمه می شود. اما هنوز درسی را فراموش نکرده بود زیرا وقتیکه پاتلن او را بکناری کشید و حق الوکاله خود را خواست، بارو شروع کرد به بع بع کردن و همین که دید ممکن است دوباره بازداشتش کنند، بیدرنک با بفرار گذاشت. »

نمایش پاتلن با وجود عنوانش، چیزی غیر از يك نمایشنامه تقلیدی است چه نمایش تقلیدی اساساً عامیانه است و ذهن خلق آنرا مانند خود نیشدار، ناهنجار و فاقد شفقت و لطافت ساخته است و هدفش جز این نیست که بضرر هموعان خود ایجاد «خنده ای فاجرانه» بکند و بهترین نمایشهای تقلیدی همانا نمایش تقلیدی کتوویه است در صورتی که پاتلن بجهت تشریح خصایل و رهبری اوضاع بازیگران يك کمندی واقعی است. شیوه متین و قوی و نیشدار کتابی باین سادگی و کم اهمیتی؛ ظرافت و صحت و نشاطی که در بیان خصایل بازیگران آن بکاررفته؛ قریحه اطمینان بخش و شور و هیجان شدیدی که در آن دیده میشود؛ ذوق و تفنن فراوان و حقیقت گیر و تاثر انگیزی که جابجا در آن یافته میشود؛ چنانکه اغلب معجونی دلپذیر از تفنن ظاهری و حقیقت باطنی از آن پدیدار می گردد؛ همه و همه نمایش تقلیدی استاد پاتلن را بعنوان يك اثر بی مانند جلوه میدهد.

اگر راست بخواهید، نمایش مذکور آغاز با ادامه چیزی نبوده:

چه نمایش تقلیدی پس از آن هیچگونه پیشرفتی نکرده و بر کیفیت و کمیت آن چیزی افزون نگردیده است. بلکه مانند ملت فرانسه همچنان پا برجا ماند تا آنکه پس از گذراندن نهضت های رفورم و رنسانس ، اصول يك كمدي ملی را در دسترس مولیر گذاشت .

۱ . م . پور باقر

اصفهان - دی ماه ۱۳۳۵



راجع به مقدار (II)

نسبت محیط هر دایره بقطرش عددی است ثابت که آنرا (پی) می نامند .

(پی) لفظی است یونانی و آت حد چند ضلعی منتظم محاطی یا محیطی در دایره بقطر واحد است وقتی عده اضلاع آن چند ضلعی پی - نهایت افزایش یابد .

از قدیم مقدار اصم بودن (پی) معلوم بوده است ارشمیدس مهندس مشهور (که در سال ۲۸۷ قبل از میلاد در شهر سیراکوز تولد یافت) اولین کسی است که نسبت محیط دایره را بقطرش بعرف یونانی (پی) نمایش داد این عالم دانشمند محیط کثیر الاضلاع $3 \times 2^5 = 96$ ضلعی را در دایره بقطر واحد حساب کرد و ثابت نمود مقدار آن بین $\frac{10}{70}$ و

$\frac{10}{71}$ می باشد و بنابراین $\frac{22}{7}$ مقدار تقریبی (پی) است تا ۰۰۲ -

تقریب (ارشمیدس در ۲۵۰ سال قبل از میلاد مسیح موفق به این حساب شد) آریابها تا (۱) (ریاضی دان و منجم هندی است که در اوایل قرن

اول میلادی زندگی میکرده) محیط چند ضلعی منتظم $3 \times 2^7 = 384$ ضلعی محاط در دایره بقطر واحد را حساب کرد و از آنرو مقدار تقریبی (پی) را تا چهار رقم اعشاری بدست آورد .

آدرین متیوس (۲) (۱۶۳۵ - ۱۵۷۱) مهندس هلندی این مقدار را

(۱) Aryabhatta

(۲) Adrien Metius

از کسر ۳۵۵ بدست آورد که تا ۶ رقم اعشار با (پی) موافق است طریق
۱۱۳

ضبط آن در حافظه این است که اعداد فرد ۱ و ۲ و ۳ را هر کدام دو بار
از چپ بر است باین صورت مینویسند :

۱۱۳۵۵ و بعد سه رقم دوم را صورت کسر قرار میدهند .

در مشرق زمین نیز علمای اسلامی مخصوصاً ایرانیها برای تعیین
(پی) تحقیقاتی نموده اند چنانکه غیاث الدین جمشید کاشانی (دانشمند نامی
جمشید بن مسعود بن محمود طبیب معروف بغیاث الدین جمشید کاشانی در
قرن ۹ هجری میزیسته و معاصر با الخ بیک گورکانی بوده است و در حدود
سال ۸۴۱ هجری قمری در گذشته است .

کسر متعارفی بنا بر عقیده بسیاری از دانشمندان از ۴۰۰۰ سال پیش
بکار میرفته ولی کسر اعشاری را اروپائیان در اواخر قرن ۱۶ میلادی
یعنی اواسط قرن ۱۰ هجری اختراع کرده اند فرانسوا ویت فرانسوی و سیمون
استیون بلژیکی بفاصله ۶ سال کسره های اعشاری را رایج ساختند و از
آن پس شیوع یافت که این دو ریاضیدان مخترع کسره های اعشاری بوده اند
در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست و تقریباً ۱۵۰ سال زودتر از آن دو
غیاث الدین جمشید کسره های اعشاری را اختراع و در دو کتاب خود یکی
بنام مفتاح الحساب و دیگری بنام رساله محیطیه آورده است غیاث الدین
جمشید با کمک دو ریاضیدان دیگر بنام قاضی زاده رومی و ملاعلی قوشچی
زیج الخ یکی را که از زیجهای مسروف است تنظیم نموده است (در
مفتاح الحساب مینویسد :

مقداری را که در رساله محیطیه برای نسبت محیط بقطر دایره

چه ۹۰ ثانیه ثالثه

بدست آورده ام بعد از طرح روابع این است ج ح کط مد که چون
از روی حروف ابجد آنها بعد تبدیل کنیم

$$3 + \frac{8}{60} + \frac{29}{60} + \frac{44}{60} = 3.141592092$$

بدست می آمد که تا شش رقم اعشار با مقداری که امروز برای (پی) بدست آمده تطبیق میکند و بسهولت معلوم میشود که تفاوت (پی) با این مقدار از $\frac{1}{7}$ کمتر است .

در ۱۵۸۵ فرانسواویت (۱) (۱۶۰۳ - ۱۵۴۰) از روی محیط

کثیرالاضلاع منتظم $393216 = 2 \times 3^{16}$ ضلعی مقدار (پی) را تا ۹ رقم اعشار بدست آورد و نیز در ۱۵۹۷ ادریانوس رمانوس (۲) از روی

کثیرالاضلاع $2 \times 5 \times 3^{24}$ ضلعی مقدار (پی) را تا ۱۵ رقم اعشار تعیین نمود و بالاخره آخرین کسی که بدینوسیله مقدار (پی) را تعیین کرد لودلفن-سولن (۳) آلمانی میباشد که در سال ۱۶۱۵ و ۱۶۲۱ از حساب محیط

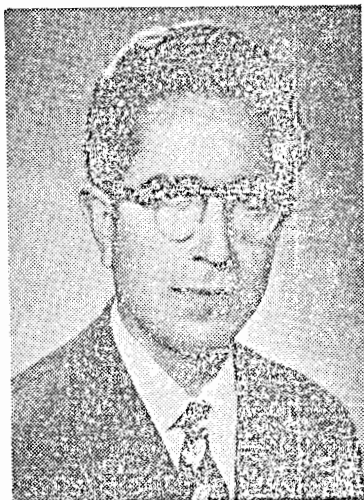
چند ضلعی ها منتظم $2 \times 5 \times 3^{45}$ و 2×3^{65} ضلعی در دفعه اول تا ۲۰ رقم و در دفعه ثانی تا ۳۵ رقم اعشار بدست آورد و بهمین مناسبت است که در آلمان (پی) را عدد (لودلف) میگویند مقدار تقریبی (پی) تا ۳۰ رقم اعشار چنین است :

۳۱۴۱۵۹۲۶۵۳۵۸۹۷۹۳۲۳۸۴۶۲۶۴۳۳۸۳۲۷۹

(۱) Franancois Viète (۲) Adrianus Romanus

(۳) Luqolphvonceulen

زبان شیرین و شیوای فارسی را از این آشفتگی برهانید



در دورانهای گذشته بعثت
چیرگی اقوام مختلف بر این کشور
لغات بیشماری از عربی و ترکی
و نظائر آن در زبان فارسی راه یافته
و اکثراً بدون تحریف جزء زبان
فارسی گردیده و صدها سال است
که ایرانی با آن کلمات مأنوس
شده است ، مخصوصاً لغات عربی
که اغلب آنرا جزء لاینفک زبان
فارسی می‌شمارند ولی بیشتر بر این
عقیده‌اند که میتوان از واژه‌های
عربی که در زبان فارسی بکار می

رود باندازه کافی کاسته و تا اندازه‌ای زبان فارسی را پیراسته کرد ، آنها
میگویند که باید تاریخ گذشته را ورق زد ، آنوقت دیده خواهد شد که
دویست سال تسلط عرب و ناچار بودن ایرانیها بگفتگو کردن با این
زبان ، که عقاید پاک مذهبی نیز ممد آن بوده ، نتوانسته بیش از چهل‌در
صد در زبان فارسی نفوذ پیدا کند و بمجرد اینکه ایرانیان توانستند بار
چیرگی عرب را از دوش خود بدور بیفکنند و از بند گرفتاری آزاد
شوند بدون درنگ بزنده گردانیدند زبان فارسی پرداختند و رودکی
و ارگنر روان گفتند و شهنامه‌ها ساختند و بعرب و زبان عرب با ابراز
علاقه مندی باسلام، سخت تاختند ولی باز چون در بار عرب مهمل علوم و

فنون بود و چنانچه میدانید علما و دانشمندان آن عصر بیشتر ایرانی بودند برای اینکه دانش خود را بجهان آنروز عرضه کنند ، بناچار کتب خود را بزبان عربی می نوشتند و ایرانی هم برای استفاده از کتب علمای ایرانی خود مجبور بود عربی و فرا گرفتن آن اهمیت فراوان بدهد و لااقل با لغات نصاب الصبیان بمصداق (همی گوید ابونصر فراهی — کتاب من بخوان گر علم خواهی) آشنا شود ، حتی در زمان صفویه با اینکه ایرانی حکومت مقتدر مذهبی شد باز امثال عالم بزرگوار شیخ بهائی کتابهای خود را بر عربی مینگاشته و اغلب نگارندگان و نویسندگان و گویندگان پیش از زمان قائم مقام و تا چند سال بعد از او هم بکار بردن واژه های بسیار از زبان عرب را در زبان فارسی دلیل فضل و کمال خود مینداشتند و در برخی نوشته های گذشتگان اینقدر در این باره افراط شده که می توان نگارشات آنها را بجای فارسی ، عربی بدون نحو نام گزارد (مانند دره نادری) . خلاصه تا پیدایش و پایه گذاری فرهنگستان که متأسفانه ، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ، توجهی بزبان فارسی نمی شد ، بلکه بعلمت پیشرفت دانش و تمدن در مغرب زمین واژه های فرنگی نیز در زبان فارسی انقلاب ادبی ایجاد کرد !! و مخصوصاً امروز بقدری وضع فارسی آشفته و پریشان گشته و دامنه لغات بیگانه در آن وسیع شده است که در هیچ عصر و زمانی فارسی باین آشفتگی و بی بند و باری نبوده و از پیش تاکنون باین روز که امروز گرفتار آنست نیفتاده است . از استاد دانشگاه گرفته تا مترجمین تازه کار و کم سواد بی زبان خارجی را بهتر از زبان مادری خود میدانند و نویسنده بی سواد چون من ، فوج فوج واژه های فرانسه ، انگلیسی ، آلمانی را از علمی و صنعتی و اجتماعی و اقتصادی و غیره وارد زبان مادری خود میکنند و باز دانستن زبان یا زبانهای بیگانه را دانش می شمارند ، در صورتیکه زبان دانش شمرده نمیشود بلکه زبان ظرفی برای دانش است ، مادانش بیگانه را برای پیشرفت و ترقی خود باید عزیز بشماریم و آنرا بیاموزیم ولی نه ظرف بیگانه .

ما حتی اغلب لغات فارسی را بمعنای اصلی و یا واقعی و یا حقیقی آن استعمال نمی‌کنیم و بفکر اینکه حتی لغات زبان مادری خود را درست بیاموزیم نمی‌باشیم .

بر اهل زبان پوشیده نیست که توسعه بی حساب و بی حد و اندازه يك زبان آنرا رو بپابودی می‌کشانند یعنی دیگر یاد گرفتن چنین زبانی که اردوئی از لغات خویش و بیگانه آنرا تشکیل داده برای خودی مشکل و برای بیگانه نامقدور است .

امروز تمام دارندگان زبانهای زنده دنیا در آسان کردن زبان خود میکوشند ، حتی قید و بند های بیجای زبان خود را کم می‌کنند و هضم آن را برای خود و دیگران آسان می‌سازند ، در صورتیکه مابعکس بر دشواری های آن میافزاییم .

شما را بخدا بکتاب فرهنگی و غیر فرهنگی و پروژنامه های کشور خود نظری دقیق بيفکنید و ببینید هر کدام بزعم و گمان خود چه تصرفات بیجائی در زبان فارسی نموده و آنرا بچه روزی بدتر از امروز می‌کشانند ، استادان ادبیات فارسی اغلب گفته خود را صحیح و از آن دیگری را غلط می‌شمارند ؟!

دانشمندان ، اساتید زبان ، پزوهان ادب !

بیائید و بهرگونه که ممکن است چاره اندیشی کنید و جلو این فساد ادبی و ملی را بگیرید و باین پریشانی و بی سرو سامانی زبان کهنسال خود خاتمه دهید .

اما نظر اینجانب :

بقولی نظامی :

ولیکن باندازه رای خویش کند هر کسی عرض کالای خویش بنده ناچیز نیز آنچه برای رسیدن باین هدف عالی بفکرم می‌رسد یاد آور میشوم ، باشد که پذیرفته شود :

۱ - تأسیس مجدد فرهنگستان که نبودن آن علاوه بر زیان فراوانی که بزبان فارسی وارد می‌سازد برای وزارت فرهنگ ایران نقصی بزرگ

شمرده می شود .

۲ - تعیین لغات بسیار متداول و معمول در زبان فارسی کنونی ، چه اولاً بدینوسیله میتوان جلو وسعت بی حساب و ورود لغات بیگانه را در زبان فارسی گرفت و از همین لغات واژه های دیگری وضع و جدا نمود و ثانیاً بار فراگرفتن علوم را سبکتر و برای عموم آسان تر ساخت .

و اما چگونگی تعیین لغات متداول در زبان فارسی کنونی - ره چنان رو که رهروان رفتند :

وزارت فرهنگ انگلستان سالها قبل برای اینکه لغات بسیارمتداول و اصلی انگلیسی را تعیین کند از اساتید زبان کومک خواست و آنها پس از شور بسیار عده ای از دیران ادبیات را مأمور ساختند که لغات را از کتابهای : ادبی ، علمی ، صنعتی ، اقتصادی ، اجتماعی با قیچی جدا کرده و بترتیب کتاب لغت ، کلمات تکرار شده را در ظروفی مخصوص ریختند و سپس بشردن هرظرف پرداختند تا تعداد دفعاتی که هر لغت در کتب مختلف تکرار شده تعیین گردد . در بین تمام این لغات آنهایی را که بیشتر از همه تکرار شده یعنی برنده این مسابقه نسبی بودند یعنی مثلاً بیش از صد هزار مرتبه در کتب بکار رفته بودند اختیار نموده و با آن لغات که در حدود شش هزار می باشد کتاب های کلاسیک ریستر را نوشتند و برای هر ریدری هم با همان لغات چندین کتاب بنام متمم ریدر (علمی ، تاریخی ، اجتماعی و غیره) نوشته شد که موارد استعمال واژه ها در همه جا نشان داده شود .

اگر ما هم نظیر این کار یا ابتکار دیگری برای احیاء و تثبیت زبان فارسی بکنیم چه عیبی دارد ؟!

اگر کتب نه سال تحصیلی دانش آموزان را با چنین توجهی بنویسیم چه عیبی در زبان فارسی حاصل میشود ؟! اگر از ذکر انواع لغات مجانس و غیرمجانسان عربی در املاء فارسی ، که بعضی از آنها برای خود اعراب نیز کم استعمال است ، برای دانش آموزان مبتدی خود داری کنیم چه -

اشکالی دارد؟! اگر بجای فشار وارد آوردن به غز دانش آموزان تا نه سال برای حفظ کردن لغات بیرون از حساب و بی مصرف برای آنها به تجربه و آزمایش در علوم جدید پردازیم چه ضرر دارد؟! اگر فراگرفتن ادبیات قدیمی و عالی فارسی را برای شعب ادبی و دکترای ادبیات قرار دهیم چه عیبی دارد؟! جز سود چه زیانی دارد که ما با این ترتیب بکار بردن لغات بیگانه را در زبان فارسی دست کم به کمترین اندازه ممکن برسانیم؟!؟

بتمام مقدسات ادبی و ملی قسم که خدمت بزرگی بفرهنگ کشور و ادبیات فارسی کرده ایم.



دو داستان از دو نویسنده

راوندی (۱) - تولستوی (۲)

« تأثیر زن در زندگی و اثر عدل پادشاه »

در روزگار دیالم بکرمان نشان گنجی یافتند. پادشاه را حاضر کردند صندوقی بود؛ برکشودند دوحقه در وی نهاده بودند دو دانه جو دراو، برسنجیدند هر یک مثقالی برد پادشاه را عجب آمد گفت:

« این چه حالت تواند بود؟ مردی پیر را طلب کنید که از او پیرتر

(۱) نجم الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان الراوندی مردی فاضل ودانشمند وشاعر و نویسنده و هنرمند بوده است وی دردوره سلطنت طغرل بن ارسلان (۵۷۳ - ۵۹۰) در اصفهان براحث میگذرانیده است بعد از انقراض دولت سلاجقه و کشته شدن طغرل و آمدن خوارزمیان راوندی از عراق ببلاد آسیای صغیر مسافرت کرد و در پناه کیخسرو بن قلیج ارسلان ملقب به غیاث الدین (۶۱۶ - ۶۳۴) که بکیخسرو دوم معروف است جای گرفت و کتاب خود «اعلام الملوك المسمی به راحة الصدور و آية السرور» را بنام آن پادشاه کرد.

راحة الصدور یکی از بهترین کتب نشر فارسی است و در شیوه نشر فنی مانند کلمله و دمنه ممتاز است و از کلمله و دمنه ساده تر و مشکلات تازی در آن کمتر است. تاریخ تألیف این کتاب بسال ۵۹۹ هجری است.

(۲) Léon Comte de Tolstoi مشهورترین رمان نویس رنالیست روس (۱۸۲۸ - ۱۹۱۰) که آثار او از قبیل کتاب جنگ و صلح و آنکارینا Anna Karenina مانند پرده های نقاشی شده، عادات و رسوم و خصوصیات اخلاقی و روحی ملت روس را نشان میدهد و از لحاظ صداقت در بیان واقعیات در میان نویسندگان جهان ممتاز است.

نباشد تا اینحال ازاد بیرسیم»
بهمه ولایت طلب کردند پیری را بیافتند پشت دوتاشده و سر بزمین
نهاده او را گفتند :
« ای بابا ! حالی چنین ظاهر شده است هیچ دانی که این چه
شاید بود ؟ »

پیر جوابداد : « که من ندانم از پدرم بیاید پرسید که داند !! »
گفتند : ترا پدر هست ؟ گفت :
« بفلان محلت کهلی دو موی فلان نام پدر من است » چو او را
بیافتند گفتند : « تودر فلان محلت پسری داری ؟ و حال از وی پرسیدند »
گفت : « من ندانم ممکن که پدرم داند !! .. » گفتند : تو پدر داری ؟
گفت :

« در فلان محلت پدری دارم ، مردی جوان ! » هر سه را پیش پادشاه
حاضر کردند ملک فرمود که : اینحال ازو عجیتر است که پیر پسر کهل
و کهل پسر جوان ؛ ازیشان پرسید که حال خود گویند .
جوان گفت : « پادشاه را زندگانی دراز باد این حال از زناست
افتاده است ؛ مرا زنی نیک است نگذارد که رنجشی بخاطر من رسد و اگر
در روزی هزار کارش فرمایم روی ترش نکند لاجرم چنین تازه مانده ام
و پسر من زنی دارد که بیعضی احوال با وی سازد و بیعضی حال نسازد
لاجرم نیمه پیر شده است و پسر پسر من زنی سلیطه دارد که بهیچ حال
نسازد و فرمان نبرد ازین سبب عاجز و پیر شده است !! »
پادشاه گفت : از حال جو خبر داری ؟ گفت : دارم

« در فلان روزگار پادشاهی عادل بود بهمد وی یکی زمینی بدیگری
فروخت ؛ مشتری گنجی در وی بیافت دآوری به نزد پادشاه بردند .
مشتری گفت : من زمین خریده ام ، گنج نخریده ام بفرما تا گنج
باز ستاند !!

بایع گفت : من زمین با گنج فروختم آن من نیست باز نستانم !!
پادشاه گفت : دختر یکی بزنی به پسر این دیگر بدهید و زمین

و گنج بدیشان دهید تا اگر از آن بایع باشد و اگر از آن مشتری از میان
هر دو بدر نرود

چنین کردند و این زمین آن سال بجو بکشتند این جو بر آمده
پادشاه فرمود که در جهان ببرید و بنهید تا بعد از ما بدانند که اثر عدل
و همت پادشاه چگونه اثر کند »

مثل - من اساء اجتلب البلاء ومن احسن اكتسب الثناء

شعر

هر که نیکی کند ثنا یابد بد کنش میوه بلا یابد (۱)

دانه گندم بزرگی تخم مرغ

چند بچه بازی میکردند چیزیکه کاملاً شبیه تخم مرغ بود در
گودالی یافتند . و شکافی مانند آنکه در دانه گندم دیده میشود
میان آن بود .

شخصی که از آنجا میگذشت از غرابت آن متعجب گردیده يك شاهي
بیچه ها داد و آنرا خریده بشهر برد و بیادشاه فروخت .

شاه از دیدن آن متعجب شد و دانایان کشور را گرد آورده
پرسید که این چیست ؟ آیا دانه گندم یا تخم مرغیست ؟

دانایان و ریش سفیدان چندی اندیشه کردند و بجائی نرسیدند و از
حل آن مشکل فروماندند . ولی چندی نگذشت که آن قضیه بطوری دیگر
حل شد و آن اینکه : یافته شده را در کنار دریچه ای نهاده بودند بناگاه
مرغی نزدیک آن آمد و منقار بدان فرو برد و آن را شکافت .

حاضران همینکه دیدند براستی دانه گندمی است با شگفتی تمام چگونگی را
بیادشاه گفتند . شاه بخردان را فرمان داد تحقیق کنند در چه زمان و مکان
چنین دانه درشتی روئیده و یا میروید !

کافه دانایان در این باره غور و تفکر کردند و پس از مشاوره و
مراجعه بکتابخانه های خود نتیجه سوده ندی نگرفته ، چگونگی را

(۱) نقل از راحة الصدور چاپ لیدن ص ۷۴ - ۷۶

بعرض پادشاه رساندند ؛

«اعلیحضرتا! نتوانستیم چیزی دریابیم زیرا کتابهای ما درباره اینگونه اشیاء هیچ شرح و تفسیری ندارد ، بجاست از دهقانها بپرسیم که آیا از پیشینیان خود شنیده‌اند وچنین گندمی را بیاددارند شاید که گفته‌های آنان پرده ازین معما بردارد وکار فرو بسته ما را بگشاید » بنابراین پادشاه فرمان داد یکی از روستائیان سالخورده را بیاورند .

مردی ناتوان و فرتوت را درحالیکه بردو عصا تکیه کرده حاضر کردند که دندانهایش چمלקی تپاه شده و بینائی خود را نیز ازدست داده بود پادشاه دانه را درکف دستش نهاده پرسید : آیا گندمست ؟

روستائی انگشت بر آن سائید چنین مینمود که آنرا میشناسد ؛
پادشاه پرسید : پیرمرد ! آیا هرگز چنین گندمی کاشته یا آنکه یادداری که آنرا خریده باشی ؟ پیرمرد لحظه‌ئی اندیشید سپس گفت :
خیر قربان ! هرگز چنین دانه‌ئی نکاشته و ندیده‌ام باشد که پدرم از چگونگی آن بداند و حال گندم را بشناسد خوبست اعلیحضرت از او بپرسند !!
پادشاه امر کرد پدر او را آوردند پیرمردی بود که پستال عصائی بدست و چشمانی سالم داشت !

پادشاه دانه گندم را باو نمود و يك نظر کافی بود که بفهمد دانه گندم، است .

پادشاه پرسید : پدر ! میدانی که همچو گندم کجا میروید ؟ آیا مانند آن را کاشته یا خریده‌ای ؟

گوش پیر مرد سنگین بود ولی نه مانند پسرش در پاسخ گفت :
خیر ، قربان ، من هرگز چنین گندمی را نکاشته و نخریده‌ام زیرا در آنزمانها پول رواج نداشت هر کس از حاصل گندمی که میکاشت زندگی میکرد و باز هم چیزی برای او میماند که همسایه اش را از احتیاج و تنگدستی برهاند ولی یاد دارم پدرم میگفت که گندم در عهد او بزرگتر و بهتر بوده خوبست او را بخواهید و از او بپرسید .

پادشاه از اینکه سه پشت هنوز در قید حیاتند متعجب شد .

پدر پیر فرتوت را طلبید او را آوردند .
مرد کهنسالی بود که قدمهایی ثابت و چشمانی درخشان و بیانی
رسا داشت ، وبدون كمك عصا راه میرفت .
پادشاه دانه گندم در دست او نهاد و پیرمرد آنرا در میان انگشتان
گرفت "و گفت :

عجب ! این گندم دیرین خودمانست ، باز دندان بر آن سایید و فریاد
برکشید : آری : جز آت نیست !

پادشاه گفت : « پیر سالخورده ! میدانی که کجا و کی این چنین
گندم را کاشته بودند ؟ خرید و فروش آن را بیاد داری

پیرمرد جواب داد : « در عهد من همه گندمها چنین بود و من و
خانواده همیشه از این جنس میخوردیم و در آن روزگار چه بسیار این چنین
گندم را درو کرده ام !!

پادشاه پرسید : ای پیرمرد شما این گندم ها را میخریدید یا آنرا
خود میکاشتید ؟

دهقان سالخورده پاسخ داد : آن روزگار کسی اندیشه ارتکاب
همچو گناهی یعنی خرید و فروش گندم را نکرده بود و هیچیک از ما نام
پول را نشنیده هر کس بهر اندازه که میل خودش بود می توانست بدست
بیاورد .

پادشاه پرسید : خوب بگوئید ببینم چنین گندمی را در چه زمینی می
کاشتند و کشتزارهای شما کجا بود ؟

مرد کهنسال پاسخ داد : کشتزار های ما باندازه زمین های
خدا وسعت داشت و هر جا که خیش میزدیم زمین از ما بود هر يك
از ما آزاد بود که از زمین هر جا که باشد آنچه بخواهد بهره بر
گیرد و هیچکس ادعای تملك نمیکرد و نمیگفت « این قطعه زمین ملك من
است » هیچکس چیزی را برآستی از خود نمیدانست مگر آنچه را که
بزور بازو و عرق پیشانی بدست میآورد !

پادشاه در اندیشه فرو رفت و آنگاه گفت : دو پرسش دیگر دارم
نخست میخواهم بدانم در صورتیکه شما میتوانستید در زمان خود چنین گندمی
بعمل آورید ما چرا نمیتوانیم ؟ دیگر اینکه : چرا نبیره تو دوعصا دارد و
پسرت يك عصا و حال آنکه تو خود چوبدستی نداری و با وجود سالخوردگی
قدمهایت ثابت و چشمانت روشن و دندانهایت سالم و بیانت واضح و آهنگ
صدایت رسا است ؟

ای پیر جهان دیده ! پرده از اینکار برگیر و مرا آگاه کن که
چرا در روزگار ما چنین گندمی بعمل نمیآید ؟
دهقان سالخورده لب بسخن گشود و گفت :

چون مردم از دسترنج خود زندگی نکرده و بدان قناعت نمیورزند
بلکه بدارائی و دسترنج همسایگان خود چشم طمع میدوزند از اینرو چنین
گندمی نمیروید و سالخوردگان بناخوشیها گرفتار میشوند در روزگار
باستان آئین زیستن دیگر بود و اندیشه ها دیگر بنا بر این تنش هم رنجور
نمیشد ، حرص نمیزدند تارنجشان افزون گردد پرهیزکاری شعار آنان
بود هر کس فرمانروای خانواده خود بود و پرده عصمت خانواده های
دیگر را نمیدرید و شیرازه اجتماع را نمیگسخت این بود که تاب و توان
آنها پابدار بود و محصولات طبیعی نیز باقتضای آن محیط پر بارتر و
بزرگتر و بهتر میشد .

((بحث درباره عقیده داروینیسم))

فیکسیم (۱) یا ثابت بودن خلقت ازلی موجودات زنده بشکل وسایل اولیه هنوز طرفداران زیادی در میان دانشمندان علوم و مؤمنین بمذاهب دارد ولی در مقابل طرفداران مکتب ترانسفورمیست (۲) تغییر موجودات و تغییر شکل آنها که برای اولین بار در قرن هیجدهم ظاهر شدند و بتدریج بر عده آنها افزوده گشت مطالعات خود را بر پایه های تجربه



و شناسایی قراردادن و بمیشرفت های قابل توجهی مخصوصاً در قرن نوزدهم و بیستم نائل آمدند اگر کشور انگلیس را مادر مذهب تکامل بدانیم اولین کسی که در مقابل آراء گوویه فرانسوی که از طرفداران ثابتیون بود و عده از دانشمندان زمین شناسی بعقاید او گرویده بودند قد علم کرد و سنک لای چرخ او گذاشت يك مرد انگلیسی از اهل لندن بود که نام چارلز لی یل (۳) خوانده میشد و در کتاب خود که در نیمه اول قرن نوزدهم انتشار داد راجع بنمودهای طبیعت و طرز تغییرات نظری ابراز داشت که طرفداران و مریدان گوویه را مجبور بعقب نشینی کرد.

نامبرده بعد از تصدی کرسی جانورشناسی کالج پادشاهی لندن در ۱۸۳۳ یادداشت های کلاسیک خود را بصورت اصول زمین شناسی انتشار داد و در این کتاب بتصاویری که حاکی از تغییرات تدریجی زمین و ساکنین آن بود خواننده را متوجه میکرد و با نظر خود مکتب سوانسج

(۱) Fixime (۲) Transphrmiste (۳) Lyell

یا کاناستروفسیسم را گویند و اعلام کرد که زمین در اثر سوانح و بلاها بصورت امروزی نرسیده است بلکه پوسته زمین بتدریج و با وضع بسیار آرام و غیر محسوس چهره امروزی را بخود گرفته است . و اگر علم قدیم شناسی می آموزد که فاره ای انا با پدید شده و سرزمین های آباد در آب غرق گشته و سلسله جبال عظیم قدیمی زمین از بین رفته و جای خود را بدشته ها و صحرا داده اند علت آن تأثیر عوامل خارجی و تدریجی بر روی زمین است زیرا اگر خوب دقت کنیم از ابتدای پیدایش جهان و گیارهای بارانها و راه افتادن سیلابها و تشکیل یخچالهای عمیق طبیعی بر دامنه و قلل کوهها و وزش بادهای و تغییر محل شن ها و کوههای متحرک باشد بر سواحل دریا ها و حرکت میکانیکی رودخانه ها و تأثیر تخریبی آنها بر سواحل آرام و یا کوهستانی و وزش بادهای سرد و گرم و تبخیر آبها و کم شدن عمق دریاچه ها و رسوب گل ولای در مصب رودخانه ها و ایجاد دلتاها و خلیج و مصب در دهانه دریا ها و هزاران پدیده های دیگری و بالاخره تأثیر عوامل زیر پوسته جامد مثل آبهای زیر زمین و غیره توانسته اند بتدریج چهره زمین را از وضع سابق و اولیه خویش دور کرده و دستخوش تغییرات بطئی و نامحسوسی نمایند این همان تئوری علل فعلی است که بوفون طبیعیبدان فکر میکرد ولی این استاد زمین شناس انگلیسی با صراحت کاملی اعلام میکرد و منطق قوی و استدلالی وی موجب گردید که دانشمندان آلمانی و انگلیسی استقبال شدیدی از وی بعمل آورند و نظریه او را کاملاً هضم نمایند .

و استاد زمین شناسی سوربون در فرانسه بنام کوستان پرهوست (۱) در سال ۱۸۲۵ میلادی عقیده خود را که مشابه این نظر بود اظهار داشت و علماء مخالف که مهمترین آنها کوویه فرانسوی و آقای بوخ والی دو-بومون که سوانح ناگهانی و لرزه های شدید و نامنظم دریاها و خشکی ها را منتقد بودند با فکر بکری مواجه شدند و تکامل تدریجی بدین ترتیب پی ریزی شد و از این هنگام جنگ عقاید بین هواخواهان لی لی و

(۱) G. PrèVost

میریدان دو بومون که انکار کوویه را تبعیت میکردند در گرفت و هر دسته با دلایلی جدید میخواستند ضرباتی وارد آورده و حریف را مغلوب نمایند و این خود راهی بود که دانشمندان دیگر زمین شناسی بر روی قاره و چگونگی عوامل طبیعت مطالعات بیشتری نموده و زمینه را برای تکامل تدریجی مساعد سازند.

چارلز داروین در ۱۲ فوریه سال ۱۸۰۹ - پیروی این نظر مقارن با انتشار کتاب فلسفه حیوان شناسی لامارک متولد شد و روزگار کودکی را در خانه پدری قرین آسایش و راحتی گذرانید و در سال ۱۸۱۸ پس از فوت مادرش او را بمدرسه هدایت کردند و پس از بازیگوشی های فراوان بالاخره با هزار زحمت در ۱۸۳۱ توانست دانشنامه هنرها (B. A) را بگیرد و خلاصه پس از دعوت يك ناخدای کشتی بار سفر بست و همراه کاپیتان کشتی بیگل خود را بدست تقدیر سپرد و این کشتی مدت ۴ سال در قسمت جنوبی در بین جزایر تنگه سزئاسن بول و برزیل و اورگه و جزایر فراوان در آمریکای جنوبی سیروسیاحت خود را ادامه داد و طبیعی-دان جوان مشغول تنظیم و ترسیم خطوط سواحل حدود و اثرات آبها و نمودهای زنده او طبیعت عظیم و مطالعه برای گیاهان مناطق و جزایر معین و اختصاصات گیاهان ناحیه جزیره و مطالعه وضع شرایط آب و هوا و بالاخره شرایط موضعی و اثرات آنها را از نظر ساختمان و انتشار، بود. یادداشت هائی که او در سالهای ۱۸۳۹ در روزنامه تفحصات زینت بخش صفحات شد وی را از بزرگترین طبیعی دانان تاریخ علم و تحول در افکار قلمداد کرد. پس از این مسافرت دریائی بکلی روحیه داروین عوض شد و مردی که بشکار و رقص و سك علاقه داشت بکلی عادات خود را از دست داده و محیطی آرام و دور از غوغا میخواست که تنها با مطالعه و تفکر بتواند یادداشتهای سفر خود را تنظیم کند از اینجهت در ۱۸۴۲ پس از ازدواج با دختر دائمی خود بطرف خانه بیلاقی کنت باکلبه معقوری پناه برد و برنامه کار خود را بر مطالعه و تحریر بنا گذارد و در صیت شهرت داروین همه جا را فرا گرفته و همه او را دانشمندی

بزرگ و قابل احترام میدانستند سفر دریا مزاج داروین را ضعیف کرده بود و تنها معاشرت با دوستان و دانشمندی مثل هالسکی و هوکر ولیل اورا با مردم ربط میداد گرچه وی عضو جامعه پادشاهی بود ولی بیشتر اوقات اورا مطالعه میگرفت چنانکه بعد از دقت بر روی کتاب مالتوس که راجع باقتصاد و جمعیت دنیا بود ، این فکر در او نیرو گرفت که جنگ حیات همان جنگ بین افراد است و در نتیجه این مبارزه تنها افراد زورمند ولایق میتوانند زندگی کنند و دسته های ضعیف از بین میروند و آبا طبیعت همیشه میخواهد صالح ترین و سالم ترین موجودات برای ادامه نسل انتخاب نماید ؟ و بالاخره طرح انتخاب طبیعی (۱) در فکر دانشمندان و بقای اصلح آشکار شد و داروین از این پس برای صحت ادعای خود شروع به تهیه و تجربیات ذقیقه ای کرد و ضمناً با پرورش دهندگان کبوتران و مرغان و متخصصین تهیه گل و بندر ملاقاتهای متعدد و مذاکراتی فراوان داشت و بالاخره در سال ۱۸۵۶ شروع به نوشتن اثر خود کرد گرچه آلفرد روسل والاس نتیجه مطالعات خود را بر روی گیاهان و حیوانات مالزی بنام (توزیع جغرافیائی حیوانات) منتشر کرد و همان نتایج داروین را توضیح داده بود ولی دانشمند با این ضربت روحی که بر او وارد آمده بود معینا گزارش خود را در جامعه لیسه لندن مبنی بر میل انواع بتشکیل جنس های متفاوت و ادامه نسلهای جدید در طبیعت بوسیله انتخاب طبیعی ابراز کرد و سپس کتاب بنیاد انواع خود را در سال ۱۸۵۹ انتشار داد و بزودی زبان های زنده در فرانسه و ایتالیا و هلند و روسیه و آلمان و آمریکا چند دفعه ترجمه شد و تا سال ۱۹۰۰ زبانزد عام و خاص گردید زیرا این مردی که قامتی بلند و کمی خمیده سری طاس و رنگی پریده و ریشی انبوه و چشمانی آبی تیره داشت واضع فلسفه جدید در جهان حیات و بیولوژی شد و براز قدرت لایزال بفکر خود تا اندازه پی برده بود که چگونه آفریدگار بزرگ آوریده ها را بجنگ و گریز میکشاند و بدوام و بقاء تشویق میکند و مدار هستی موجودات را بشرايط و اسباب زیست می

(۱) Selection naturel

بخشد. بنابراین مکتب داروینسم در قرن ۱۹ پیریزی شد و از آن بعد کتابهای زیادی با نظریات مختلفه از طرف فسیل شناسان و چینه شناسان ابراز گردید که مؤید نظریه داروین یعنی تنازع بقاع و بقای اصلح و انتخاب طبیعی بود. اختراعات داروین در نیمه دوم قرن نوزدهم رو به زوئی نه-اد بطوریکه بیشتر دانشمندان جهان برای دیدار روی او در خانه کچوک و دهقانی ناحیه کنت نشین جمع میشدند و بالاخره این مرد بزرگ و فیلسوف عالیقدر (نیوتون) جهان حیات شناسی در ۱۹ آوریل ۱۸۸۲ میلادی رخت از جهان بر بست و در وست مینستر لندن نزدیک نیوتون بخاک سپرده شد گرچه بعدها نظریه داروین مقدمات فراوانی پیدا کرد و مخالفین بدلائل تازه تری توسل جستند و او را کوبیدند ولی نمیتوان بطور کلی منکر اثر فکر داروینسم در جهان حیات شناسی گشت.

داروین با اثر خود در مکتب تکامل و حیات شناسی پی تازه ریخته و دیواری رفیع بر آن بنانهاده بود این دانشمندان برخلاف لامارک طبیعی-دان که اساس نظریات او بر تأثیرات عوامل خارجی و محیط موجودات زنده است بیشتر بر ساختمان موجودات زنده و طرز استفاده از آلات و ادوات طبیعی بود که در اختیار موجودات گذاشته شده و طرز زندگی جانوران و گیاهان و چگونگی زندگی و راه های تهیه غذا و صید و بالاخره انواع حرکات و فرار از دشمن و سایر خصوصیات را مضمح نظر قرار داده بودند زیرا با توجه بعمل دامپروران و کشتکاران که همیشه بدنبال نژاد قوی و شاخه های پر بار و پر آب وقت خود را صرف میکردند و بهترین حیوانات را برای جفتگیری انتخاب میکردند و بهترین و شاداب ترین درخت ها را برای پیوند انتخاب میکردند برای خود این فکر را بوجود آورد که آیا طبیعت هم این عمل را انجام میدهد و یا اینکه در قلب طبیعت خود بخود این انقلاب صورت میگیرد و در نتیجه ممکن است در کنار این تحولات تغییرات اشکال حیات همراه باشند؟ زیرا موجودات یعنی گیاهان و جانوران و انسان ها در نقاط معینی از کره زمین بیشتر جمع شده و در نقاطی دیگر کمترند و هر جا شرائط زیست بهتر و آسانتر است طبعاً

موجودات در آنگونه نقاط فراوانترند و باین لحاظ برای بدست آوردن زمین ها و آبهای فراوان که شرط اساس زندگی موجودات است همه دارای استعداد یکسان نیستند و قدرتها مختلف است بنابراین جنک و گریز سهم آنان را معلوم نموده و بتمتاز ترین موجودات امتیازات بیشتری می رسد در این نبرد طبیعی تمام گونه ها و انواع مختلف گیاهی و جانوری بیک نحو مجهز و مسلح نیستند و برخی بانروی عضلاتی و بعضی با دندان ها و چنگالهای قوی و دسته ای با منقار های سوراخ کننده و گروهی با دست و پای چابک و سریع السیر وعده دارای قدرت استتار فراوان و با تغییر و همرنگی دسته کینه توز و حسود ، برخی غرنده و قوی نوعی کم چنه و دوراندیش افرادی از گونه های مکار و محیل و بالاخره افرادی دیگر از گونه های بی رحم و بغیل و یا با عاطفه و اصیل اند انواع فاتح همه مزایای طبیعت را بخود محدود می کند و مغلوبین را بسر نوشت خود وامی گذارند پیروزمندان زنده میمانند و جفتگیری میکنند و فرزندان میآورند که دارای صفات ممتاز پدران خود هستند و بنابر این طبیعت خود منتخب ممتازترین انواع و گونه های گیاهی و یا جانوری است و این خود يك مسابقه حیاتی است که خود بخود و بطرز مداوم بین موجودات جاریست این است که داروین بر سه اصل اساسی تکیه کرده است یکی تغییرات اشکال حیات و تبدیل و تکامل و دیگری انتخاب طبیعی گونه های ممتاز بوسیله مسابقه حیاتی و دیگر وراثت صفات و امتیازات در نسلهای متمادی ممتاز و این اصول خود دارای استثنائات و مجهولات فراوانی است که کاملاً روشن و بعد از داروین دانشمندان دیگری نیز بر او خرده گرفتند و نتوانستند که تمام اصول و فروع مذهب داروینسم را بپذیرد و البته در این گیرو- دار اکتشافات عملی دانشمندان اروپائی در ۱۸۶۱ مثل پیدا کردن فسیل ارکئوپتریکس که مربوط بدوران دوم زمین در ناحیه باریر فرانسه وحد فاصل بودن بین خزندگان و پرندگان یعنی هم دارای بال و سر وهم دارای دندان و انگشت و دم بود و نیز کشف فسیل اسکلت اجداد اسب بوسیله ها کسلی و پیدا شدن انواع فسیل های حیوانی و نباتی در کوهها و معادن

و انتشار بعضی از کتب فسیل شناسان مثل کتاب آبرگ و دردی فرانسوی بعنوان پیوستگی جهان حیوانی و کشف فسیل ایگو انودون در معادن زغال سنگ بلژیک که خزنده دوران دوم او را نام نهادند موجب تقویت افکار داروین و مکتب پیروان او گردید .

ولی در عین حال میتوان گفت که فکر و فرضیه دانشمندان زمین شناسی و حیات شناسی علم را از تحیر و زبونی در برابر واقعیت و حقیقت اشکال خلقت و طرز طلوع آن بر مدارات کره خاکری خلاص نمیکند آنچه که مسلم است ابراز تئوری های فراوان برای پیدایش حیات آغازی بر سطح زمین و یا آب های زمین است که بتدریج بخشگی گرایده و حیات نسبتاً کامل شده را بصورت یک جانور پست بساحل دریا هدیه کرده است باتوجه بغالاص کردن نژادی از انواع گیاهی و یا جانوری بوسیله متخصصین و کشاورزان قابلیت تغییر در وضع ظاهری فرآورده های طبیعت امکان پذیر است . ولی برای عملی شدن آن این امکان کافی نیست از اینرو اگر اعتقاد پیدا کنیم که ازدیاد انواع حیوانات گیاهان نسبت هندسی انجام می گیرد و بر اثر تنازع بقاء محدودیت بانتخاب طبیعی بهترین انواع و گونه ها ختم میشود مانند نظریه مالتوس که حتی برای بشر عین این نظریه را ابراز داشته و جنگ و خونریزی و جلوگیری از ازدواج را برای امکان زندگانی توصیه کرده است بوسیله بقاء اصلح نابودی انواعی که دارای وضع مساعدی نیستند حتمی است بنا بر این تکامل بواسطه انطباق بهتر و بیشتری با شرایط زیست و عوامل محیط برای موجودات زنده خواه ناخواه پیش می آید اما این تکامل که همان تغییرات بسیار کند و تدریجی و ظاهری است هنگامی است که بتواند در وضع دستگاههای تولید مثلی و یا سلولهای نطفه اثراتی داشته و از نظر وراثت باخلاف و اعقاب انتقال یابد و اشکال اساسی در همین تأثیر و چگونگی آن بر روی ژن های نطفه یا اتمهای وراثتی است فرض کنیم نشخوار کننده که دارای شاخ است در اثر تغییراتی تدریجی شاخی درازتر از چند سانتیمتر بدست آورد این امتیاز درازی شاخ در او ثابت ماند اگر از نطفه این حیوان نشخوار کنندگانی

وجود آیند که دارای این امتیاز شاخی نباشند تکامل مفهوم خود را از دست می‌دهد و انتخاب انبساط می‌شود و اگر برعکس اخلاف این حیوان شاخی درازتر از پدران پیدا کنند در اثر قابلیت تغییر در میان آن‌ها افرادی یافت می‌شوند که دارای شاخی کوتاه یا بلندتر می‌باشند و آنهایی که بدون شاخ هستند در اثر عدم وسیله کافی و مقاومت در برابر محیط محکوم بقنا و ازین می‌روند ولی آنهایی که دارای امتیاز شاخ بلند هستند نسبت بسایر دسته‌ها شانس زندگی داشته و بهتر می‌توانند بامحیط مقاومت نمایند و در نتیجه امکان زندگی برای دسته دوم در محیط بیشتر و اگر اولاد این دسته بنوبه خود با شاخهای بهتر و درازتری مجهز شدند این عضو بتدریج در نسل‌های متمادی تکامل حاصل کرده و بدین ترتیب انتخاب و بقاء اصلح موجب پیدایش تکامل گردیده است.

بر نظریه آقای داروین جهات شناس از طرف خیلی از دانشمندان تقریباً معاصر و یا آن‌هاییکه بعد از ایشان کتاب‌ها درباره وضع موجودات و طرز پیدایش آنها برشته تحریر آورده و نظرهای ابراز داشته‌اند خرده‌ها گرفته و نتوانسته‌اند بهمین سادگی نظریه تکاملی داروین را هضم نمایند که مهمتر از همه یکی عدم ارتباط محو و نابودی موجودات در اثر رابطه با اعضاء مفید و یا غیر مفید آنهاست درست است که تنازع بقاء اصلی مسلم است ولی آنچنان گستاخانه و بی رحمانه نیست که علل عمده و اصلی قربانی‌های انواع جانوران و کشتار حیوانات در اثر همین تنازع باشد و بسا عواملی دیگر در طبیعت باین تعادل حیوانی کمک کرده است زیرا در یک ناحیه افراد بالغ و کامل از هر نوعی ثابت است و این وضع تقریبی است مثلاً اگر از هر جفت ذویحیاتین هزاران تخم پدید آید ممکن است چند عدد تخم بنموخود ادامه داده و بقیه دچار سرنوشت‌های مختلفی شده از بین بروند بعضی از تخمها را افراد همان نوع می‌خورند و برخی از آنها بوسیله میکربها و باکتری‌ها خورده می‌شود و یا اینکه اگر مردابی را خشک کنند و یا دریاچه تبخیر شده و به نم‌زار تبدیل شود تمام جانوران آن ناپدید شده و از بین می‌روند و این تباهی

جانوران نه از نقطه نظر روابطی است که افراد مسلح و یا انواع غیر مسلح داشته‌اند، بلکه همه جانورانی چه آنها یکی که دست و پای درازتر یا کوتا‌هتر و چه آنها یکی که پوست روشن و یا تاریک و یا دستگاه تنفسی ششی یا برانشی داشته‌اند همه از بین رفته و این نابودی دسته جمعی بدون انتخاب افراد ممتاز پیش‌آمد شده است قابلیت تغییر افراد همیشه ناچیز و خفیف و نتیجه آنها نیز ناچیز است و نمی‌تواند کافی برای تحولات جدیدی باشند و گونه‌ها یا افراد ممتازتر با با استعداد تر را کاملاً انتخاب نماید این مسئله بخوبی روشن است که دست و پایی چند میلیمتر دراز تر یا باریک‌تر یا شاخی چند سانتیمتر بلندتر کاملاً کافی برای حفظ افراد از تمام عوامل و حوادث نابودکننده محیط زندگی نیست بلکه عکس آن نیز امکان پذیر است. زیرا تنازع بقاء میدان مسابقه المپیک با اسب دوانی نیست که سر و دم اسب هم در پیروزی دخالت داشته باشد از اینروست که امتیازات بزرگ سبب انتخاب افراد قوی برای سازگاری و بقاء است و معایب بزرگ سبب زوال تدریجی می‌گردد.

همیشه طبیعت موجودات دسته جمعی که دارای صفات خوب یا بد هستند مورد توجه قرار می‌دهد و متوجه صفت مجرد افراد معینی نیست. درین صورت پیش‌بینی تنازع بقاء مشکل می‌گردد — همان صفتی که موجب زوال افراد یا فردی می‌گردد ممکن است در محیطی دیگر موجب رهایی افراد از مرگ شود این گونه استثنائات نشان میدهد که انتخاب دسته‌های ممتاز با حذف افراد متغیر و غیرعادی تنها دسته‌های متوسط را از نیستی حفظ می‌کند. ابهام مسئله درموروثی بودن تغییرات ساختمانی افراد است و این يك انتقاد اساسی است داروین در تألیفات خود شواهد زیادی در باره تغییرات ناگهانی و ارثی آورده است که بنام جهش خوانده شده و آن‌ها را اسپرتن (۱) یا تغییرات فردی نامیده است.

داروین اصل پیدایش سگ‌ها و کبوترها را ناشی از همین تغییرات دانسته است و می‌گوید:

(۱) Sports

مسلم است که نژادهای گوسفندان (۱) و موشان (۲) و سگها و مویس ها (۳) و مرغهای خمیده و مرغابی که دارای پر مجعد و مرغابی های درشت و یا پرده داران و شماره زیادی از انواع نباتات بطور ناگهانی و تقریبا در همین وضع کنونی پدیدآمده اند .

این اظهار داروین نشان می دهد که از (دومو پرتوئی) که جهش را یاد کرده است داروین نیز یکی از طرفداران فلسفه جهش است (۴) ولی برای آن ها ارزش تکاملی قائل نبوده و تنها قابلیت تغییر را برای ایجاد تکامل پیوسته کافی می دانست و مدعی است که در حالت طبیعی پیوسته تغییرات فردی پدیدار می شود و این تغییرات ما را باین نتیجه میرساند که انواع مختلفه جانوران و گیاهان از يك انتخاب طبیعی (۵) بوجودآمده اند و پیدایش آن ها با تغییرات ناگهانی نبوده بلکه این تغییرات بتدریج و خیلی کند و تغییرات بسیار جزئی کاملاً در این نحو تکامل مؤثر بوده است ، این نتیجه که فرضیه داروین را برای بن بست می - کشاند نزدیک به نیم قرن اذسیر ارتقائی مکتب تحول جلوگیری کرد امروزه تا اندازه ای روشن شده است که اختلافات کوچک که سبب قابلیت تغییر فرد و نتیجه اثر عوامل و تغییرات محیط باشد موروثی نیستند و بنابراین - این ارزش تکاملی ندارند و این موضوع نتیجه تحقیقات تجربی و دقیقی است که درباره قابلیت تغییر انجام گرفته و فرضیه داروین را متزلزل ساخته است .

پيروان مکتب داروین و لامارک در فرضیه آنان کم و بیش تصرفات کرده و آن ها را تکمیل کرده اند و وجه مشترك داروینیسم و داروینیسم جدید و لامارکیسم و لامارکیسم جدید اینست که هر دو میخواهند تکامل انواع را بصورت نموده های طبیعی و پیوسته جلوه دهند و مدعی هستند که تغییر اشکال در انواع در کمال آهستگی و تدریجی و بسیار کند در ضمن تغییرات بسیار کوچک و با صور نامحدود رابطه ها انجام میگردد بر عکس پالتونولوژی

(۱) Loutre (۲) Mochanp (۳) Mopses

(۴) Mutationisme (۵) Selection Naturelle

یا دیرین شناسی نشان میدهد که تکامل اساساً ناپیوسته یعنی انفصالی است و هیچکس تاکنون دسته های بیشمار رابط یا واسطه ها را که در این دو فرضیه اعتقاد بآنها اصولی است نیافته و مفقود مانده اند و میتوان گفت که این دو فرضیه از بیان چگونگی پیدایش اعضاء جدید عاجزند و تنها مدعی اند که از روی اعضاء ظاهری و فعلی انواع میتوان دوباره پیدایش آنها را اظهار عقیده کرد .

ولی باید گفت که وجود يك عضو هر اندازه هم لازم باشد هیچگاه انتخاب انساب بوجود نمی آورد و قانون استعمال یا عدم استعمال نمیتواند در يك ساختمان یا اندامی جدید آفرینش نماید و یا عضوی را بکلی محکوم بزوال سازد .

لامارک می گوید چون حلزون ها که دسته ای از نرم تنان را تشکیل میدهند عضو مسلحی برای سیاحت جهان اطراف خویش ندارند احتیاج شاخک های حساس بر سر آنها نموده است این ادعا علت غائی کودکان را بخاطر می آورد که هیچکس نمیتواند این چنین علتی را بپذیرد و چه مشترك دیگری که این دو فرضیه دارند عدم موروثی بودن تغییراتی است که نتیجه استعمال یا عدم استعمال اعضاء در طبیعت جانداران و یا نتیجه واکنش های مستقیم در برابر عوامل محیط است و چون تغییرات فردی هیچکدام از راه ارث باخلاف منتقل نمیشوند نباید فکر کرد که هیچگونه تکاملی بوسیله این عوامل انجام گرفته باشد

مترلینك در مگتپ سرگردان خیام

نیمه شب هفده اردی بهشت ۱۳۲۸ که موريس مترلینك نویسنده وفلسوف نامدار بلژیکی دیده از دیدار جهان برگرفت، شاید بیش از ۸ قرن از مرك خیام زنده دل برافتنخاری که نام شورانگیز والهام بخش برای همیشه تاریخ علم وادب فارسی را جلا و خیرگی میبخشد گذشته بود. ولی گویا این دو روح سرگشته و متمرد که در برابر معمای گیج کننده و سرسام آور دستگاه آفرینش با بی باکی و تهوری بی نظیر قد راست کرده و عصیان نموده بودند، این بار در اوج آسمانها در فضای لامکان ملکوت اعلی دست بدست هم داده و سرمست از باده بهشتی کشف و شهود خاك نشینان بیچاره و مضطر را بیاد استهزاء گرفته و خنده تمسخر برکشش و کوشش بی حاصل ما نثار می کنند. اما ما اکنون بختان تیره روز حتی زمام مقدرات عالم طبیعت را همه تسلیم خیال و پندار خود نموده ایم، بی خبر از همه چیز در گرداب ژرف و بی منتهای جهل و بی خردی غوطه میخوریم و بی اراده سر تمکین بر آستان پر کبرای عالم وجود میسائیم و بر جبر سرنوشت با طیب خاطر رضا میدهم فقط گاه - گاهی این فریاد های اعتراض، این ندا های خشم و انتقام، این طوفانهای استیضاح و ناراحتی ما را بخود آورده در مقابل دیده تنك نظرمان با ذره بین حقیقت، میدان وسیع آفرینش را مجسم می کند. میدانی آنقدر بیکرانه و نامحدود که دیدگان ما را از فرط خیرگی و تعجب دیگر بار بر هم میبندد و کور کورانه در وادی پر ارج حقیقت سرگردان و متحیرمان می سازد.

این گلبانك جاویدان که طنین روح پرورش با دنیائی استفهام، پرسش و چاره اندیشی در هم آمیخته شده است کلام دلنشین و موزون خیام و فریاد ابدی و پایدار مترلینك است.

من هرگز نمی خواهم ادعا کنم اینهمه مکتب گوناگون فلسفی و اینهمه دانشمند و فیلسوف که در طی تاریخ پایان نا پذیر و بی سر انجام علم و فلسفه بوجود آمده اند و چون فروغی تابناک کوره راه نا هموار زندگی بشر را روشن و فروزان ساخته اند هیچیک از خیام و بامترلینک کمترند ولی تلاش و جوشش این دو فیلسوف نامدار شرق و غرب از دل شوریده و شیدای آنها که مالا مال از عشق بحقیقت جوئی و درک مشکلات عالم وجود است سرچشمه می گیرد اینست که رباعیات خیام اینسان دلنشین گشته و مدتها در اروپا بعنوان مظهر ملیت و تمدن کهنسال ماشناخته شده و کلمات بامترلینک تا این حد در اذهان عموم مردم شوریده دل جهان رسوخ کرده است .

همین سرگردانی و تحیر همین شوریدگی و دلسوختگی است که مکتب این دو دانشمند عالم علم و فلسفه را تا این حد بیکدیگر نزدیک کرده و ابقدر بهم پیوستگی داده است .

در بادی امر اینطور حس می شود که فلسفه خیام و بامترلینک نه تنها با بیکدیگر شباهتی ندارند بلکه فرسنگها از یکدیگر دورند ولی يك دیده دقیق و کنجكاو که با خرد انگاری و بی نظری تا قعر مطالب را واریسی کرده و غور نموده باشد بزودی در می یابد که اساس فکروبنیان فلسفه این دو کاملاً بهم ارتباط داشته و از يك سرچشمه معنوی سیراب شده است .

مسلم است ترجمه های کثیری که از رباعیات خیام بهمه زبان های اروپائی شده است بخصوص ترجمه شاعر نامدار انگلیسی ادوارد فیتز - جرالد از رباعیات خیام در سال ۱۸۵۹ یکمرتبه تحولی انکار ناپذیر در روح و فکر مردم اروپا ایجاد کرده است و این تاثیر آنقدر شدید و سریع بوده است که عده ای از شعرا و فلاسفه اروپا با وضوحی هر چه تمامتر از مکتب ادبی و فلسفی خیام تقلید کرده اند اما چون این تقلیدها خالی از ابتکار و دستکاری بوده است مقلدینش نتوانسته اند چائی در دل ها برای خود باز کنند و شأن و ارزشی در عالم شعر و فلسفه تحصیل

کنند . اما در ابتدای قرن بیستم یکباره ستاره ای درخشان در آسمان فلسفه اروپا تابیدن گرفت که بقول انشتین شاید قرن‌ها بگذرد و در کره خاک متفکری چون او بوجود نیاید . این شخص موريس مترلینك است که در دوران رواج پراگماتیسم (۱) و پوزیتیویسم (۲) که فلسفه یکباره از ما وراء الطبیعه جدا می شود پا بعرصه وجود نهاد و رندانه با نشاء شراب دلنشین فلسفه خیام در دل‌ها برای خود جا باز کرد و در اذهان عموم مردم اروپا بعنوان استاد مسلم فلسفه در قرن بیستم شناخته شد با اینهمه مترلینك را نبایستی شاگرد مکتب خیام تصور کرد بلکه متفکری است که تحت تأثیر افکار منتشر شده خیام در اروپا واقع شده و در حقیقت بدون اینکه قصد تقلید داشته باشد روش فیلسوف نامدار ایرانی را در کشف معضلات عالم وجود پیروی کرده و مشتاقان علم و فلسفه را با روح تازه‌ای که بقالب افکار مرقی خیام دمیده است بخود متوجه نموده است . ولی بهتر است این مقدمه‌ها را رها کرده وارد اصل مطلب شویم و با موشکافی و دقت بیشتری مترلینك و خیام را از جنبه‌های مختلف فلسفی با یکدیگر مقایسه کرده و نتیجه بگیریم .

روش تحقیق مسائل فلسفی از نظر

خیام و مترلینك

از زندگی خیام شاعر و دانشمند نامدار ایرانی اطلاع صحیحی در دست نداریم تا با شرح احوال مترلینك مقایسه کنیم همین قدر مسلم است

(۱) Pragmatisme بآن مکتب فلسفی اطلاق می شود که ملاك صحت نظریات فلسفی را تطبیق آن‌ها با عمل فرض می‌کنند ، پراگماتیسم‌ها معتقدند آنچه عملاً مفید واقع شود حق است . و آنچه مورد استفاده عملی نداشته باشد قابل پذیرش نیست .

(۲) Positivisme تحقیقیون آن عده از نظریات فلسفی را می‌پذیرند که با تجربه باثبات رسیده بنا بر این ما وراء الطبیعه را چون دردسترس بشر نیست یکباره از حیطه فلسفه خارج می‌کنند .

که خیام تنها پیشه شاعری نداشته است بلکه منجمی عالم‌قدر ، فیلسوفی دانشمند و حتی طبیبی حاذق بوده است .

در دوره دهشتناک تمصب سلاجقه که اختناق افکار و ناراحتی و وحشت خیال با منتهای شدت خود ادامه داشت شعر و ذوق اسیر مدح و تملق بود. و شاعرانی همچو معزی و انوری در عرصه ادبیات فارسی خودنمایی کردند که مدیحه سرایی را باوج امکان رسانده و هنر شاعری را باغراق و گزافه گویی در اوصاف و سجایای پادشاهان و امرای وقت تخصیص دادند .

مسلم است تأثیر چنین محیطی بدانشمندی که شهره آفاق بوده و جاه و منزلتی در دربار سلاطین داشته است اجازه نمی‌داده است بدینخواه خود شعر بسراید و درون آشفته اش را برون بریزد . اینست که خیام هنر شاعری را پست و بی مقدار نکرده و سر ریزه های دلش را مخفی و پنهان نموده است ، اما این رباعیات بدان سان نبود که محو و نابود شود و این شمله های جاویدان و این تشعشعات ملکوتی از زیر خاکستر های قرون اعصار سرکشیده و امروز باقضا نقاط دنیا رسید .

اما خیام در حقیقت بخاطر داش شعر سروده و این نغمه های دلکش و ابدی را ساز کرده است بهمین جهت رباعیاتش اینقدر پر مغز و با اهمیت است . وی برای تسکین حس حقیقت جوئی و دانش دوستی خود بهر دردی زد و بهر سوئی متوسل شد ، در ریاضیات استاد مسلم و برگزیده ای گشت که کتاب جبر و مقابله اش را هنوز بعنوان اساسی ترین سند علوم ریاضی می‌شناسند و مورد استفاده قرار می‌دهند. در نجوم با ایجاد تقویم جلالی عالی ترین نمونه تمدن درخشان ایرانی را تدوین کرد که هنوز هم از حیث دقت و صحت بر همه تقویم های دیگر برتری دارد . در فلسفه کتاب «کون» و در تاریخ اعیاد و تمدن ایرانی کتاب جاویدان خود «نوروز نامه» را به وجود آورد و بالاخره آن وقت که از همه جا مأیوس و از هر سو رانده می شد و از هر طرف به بن بست بر می خورد بدش چنگ می زد و بالعمات درونش ادبیات پر افتخار ما را نورانی و پر شکوه می ساخت

و رباغیانی ایتقدیر دل اسگیز بنسل های آینده تقدیم می کرد .
 اما مترلینک — مترلینک هم براه خیام رفته است . مترلینک درعالم نویسنده گی بی شك ستاره درخشانی بود ، ولی عشق بکشف حقیقت آن قدر در وی قوت گرفت که روح سرکش و عاصیش را بطغیان واداشته یکباره او را بدامان علم و فلسفه آویخت ، وی برای توجیه و اثبات فلسفه خود خیالبافی نکرد و تنها بقوه تفکر خویش مستظهر نگشت . بلکه سالهائی دراز از عمر خود را صرف کاوشهای علمی و فلسفی نمود زندگی مورچه ها ، موریا نه ها و زنبوران عسل را با دقت و موشکافی بی نظیری مورد تحقیق قرار داد و چند گاهی از عمر خویش را بمشاهده و تجربه در لانه مورچه ها و موریا نه ها و کندوی زنبوران عسل گذراند و تجربیات ذیقیمتش را برایگان بشیفتگان معضلات وجود تقدیم کرد ، مانند خیام بعلم نجوم می پرداخت و در راه پیجویی دستگاه آفرینش باین در و آن درمتمشبت میشد . درعرصه آسمانها بکاوش می پرداخت سیرستارگان و فاصله آن ها را از زمین با دقت و زیرکی هرچه تمامتر مشخص می ساخت و آنوقت بیش از پیش در مقابل عظمت بیکرانه جهان وجود خود را بیچاره و زبوت تصور میکرد .

مترلینک برای تکمیل فلسفه خود در همه رشته های علوم بتدقیق و امعان نظر پرداخته و از آن ها برای بیان افکار وسیع و بلند خود استفاده کرده است .

بعدچهارم، طرزفراگیری حیوانات ، مشاهدات میکروسکپی، مطالعات تاریخی و مذهبی ، مسائل ریاضی و مکانیک همه و همه در کتاب های مترلینک بچشم میخورد و آنوقت انسان را بی اختیار در مقابل عظمت روح بلند پرواز او مات و متحیر میسازد ، اما چه فایده آرمان مترلینک از دسترس بشریت دور است و غایت اندیشه های او بآنجا می رسد که حتی هنوزش محال است ، اینست که او هم بیچاره میشود ، او هم زبون و ناتوان سر بر خاک میساید و بجبر تغییر ناپذیر سرنوشت تن میدهد .

مترلینك و فلسفه جبر

از اصول اساسی و نسبتاً بارز فلسفه خیام که همه در آن متفق القول هستند مسأله جبر و تسلیم عاجزانه ای است که وی در برابر مسائل ماوراء الطبیعه از خود نشان می دهد .

درست عین همین مطالب با زبانی دیگر و شکلی تازه تر از دهان مترلینك شنیده می شود اگر دقت کرده باشیم نظیر بیانات زیر در کتاب های مترلینك بسیار بچشم میخورد .

« ما در زندگی خود ظاهراً آزادیم ولی فراموش میکنیم که هزاران سال پیش از این بطیب خاطر و با در نظر گرفتن تمام عواقب کار این آزادی را مقید کرده ایم این آزادی بمنزله زنجیری است که مارا کشان کشان بسوی سرنوشت خود میبرد »

آیا این درست انعکاسی از ندای جاویدان و پایدار خیام نیست ؟
آیا این بیانات تفسیری از رباعیات سوزناك فیلسوف ایرانی نیست ؟
از روی حقیقت نه از روی مجاز ما لعبتگانی و فلك لعبت باز
باز بچه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم بصندوق عدم يك يك باز
خیام فریاد میزند : (می خوردن من حق زائل می دانست) پس من گناهکار نیستم ، من سر بزیر و تبهکار نیستم زیرا من مجبورم ، من بایستی بحکم تغییر ناپذیر دستگاه آفرینش سر فرود آورم - من باز بچه بی مقداری بیش نیستم من بدبخت نگوئساری هستم که ملعبه سر پنجه طبیعت گشته ام .

مرتکب گناه میشوم اما در واقع من بیچاره آلت فعلم فاعل فعل فعال مایشائی است که با تحکم و اجبار باین گناهان و معاصی وادارم می کند . عین همین گفته ها با شباهتی عجیب و انکار ناپذیر در بسیاری از صفحات آثار مترلینك بچشم می خورد و حتی مترلینك در یکی از کتاب های خود از قول خیام برای بیانت مقصود استشهاد نموده است و نوشته است :

(خیام فیلسوف ایرانی چنین می گوید : از دو حال خارج نیست یا خدا قبلا می داند که من چه خواهم کرد و یا نمی داند ، اگر نمی دانند در اینصورت خدا نیست ، در صورتی که می داند چگونه انتظار دارد من کاری برخلاف دانائی او بکنم و با رعایت این دو نکته چگونه مرا پس از مرگ مسؤول نموده و کیفر می دهد ؟

خیام حتی نظام کون را هم مطیع و منقاد قوانین ازلی و لا یتغیری می داند که سرپیچی و تخلفی از آن ها هرگز امکان نخواهد داشت هیچ کس را صاحب اختیار نمی پندارد . برای کسی ذره ای قدرت و اراده نمی شناسد دستگاه با عظمت جهان وجود را با همه بزرگی و جلالش مجبور و بی اراده می پندارد ، سرگردان و متحیر قلمداد می کند ، بیچاره و زبانش می شمارد ، بما اندرز می دهد که بدبختی ها و ناتوانی های خود را بکردش چرخ و گذران ایام و سعد و نحس ستارگان هرگز نسبت ندهیم زیرا بعقیده وی این چرخ سرگردان و متحیر از ما هزار بار بی چاره تر است بهمان نسبت که از ما غول آسایتر و بزرگتر است ، اسیر و زبون تر است.

با این بزرگی و عظمت غیر قابل تصورش همچون ذره ای بی مقدار در گردونه سر نوشت می چرخد و بوضعی سرسام آور تاب می خورد . نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادی و غمی که در قضا و قدر است با چرخ مکن حواله کاندیره عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است مترلینک هم بر این عقیده است . او همین سان ناله می کند و با آه و افسوس بیچارگی و ناتوانی جهان وجود را برخ ما می کشد .

« آری دنیا هم نظیر ما سرگردان است و پیش از ما از حقایق آگاه نیست و اطلاع ندارد آن که همه چیز را بحرکت واداشته او را بکجا می برند . »

از این نوع مشابیه ها در نوشته های مترلینک بسیار است و ذکر کردن آن ها موجب ملال و تشتت خاطر می شود . از آغاز تا پایان فلسفه

مترلینک در این سرگردانی و تحیر غرق است و فیلسوف بلند پرواز غرب خود را با وضوحی هرچه تمامتر يك اسیر بقید کشیده و ناتوان معرفی میکند .

اما فلسفه لادری

از وجه شباهتهای بارز و اساسی گفته های این دوفیلسوف که در سرتاسر رباعیات خیام و آثار مترلینک بدان برمیخوریم مساله بی اطلاعی و نادانی مطلق است که این دو دانشمند عالیقدر شرق و غرب نسبت به - مسائل حیات و اندیشه های ماوراء الطبیعه اظهار میدارند ، خیام هیچکس را بر درک غوامض وجود توانا نمی بیند همه فرضیه ها و یقینیات را خواب و خیال میپندارد و با بیانی قطعی و صریح اظهار نادانی و بی اطلاعی می کند و نه تنها خود را بی اطلاع تصور میکند بلکه یقین دارد هیچکس بر از آفرینش پی نبرده و بهیچ گویی این اسرار ازلی و پایدار فرا خوانده نشده است همه مانند عنکبوت ازدهانت خود تار میتمند و خویشتن را در زندان افکار و فرضیه های خود و در چهار دیواری محدودی که با قوه تخیل خویش بدورش حصار کشیده اند محبوس و گرفتار میسازند هیچکس را یارای آن نبوده است که پا از جهان اسرار فرا گذاشته و بسویمان آمده و کتاب گیج و نامفهوم حقایق را بر ما باز گو کند و ما را پس این حجاب ظلمانی بیرون آورده و آفتاب پر جلوه حقیقت را بر ما بنمایاند :

آنانکه محیط فضل و آداب شدند

در کشف دقیقه شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند - بروز

گفتند فسانه ای و در خواب شدند

مترلینک کاملاً عین همین عقیده را دارد . بزرگترین دانشمندان جهان را برای ادراك مسائل ماوراء الطبیعه بیچاره و زبون قلمداد می کند ، دانش بشری را با اینهمه ارج و منزلت در مقابل اسرار ازلی و کشف نشدنی طبیعت آنقدر پوچ و بیمقدار میپندارد که کمتر از آنها برای استنتاج

نظریات فلسفی خود استفاده میکنند .

مترالینك بر این اعتقاد است كه راز بزرگ و گره ناگشودنی اسرار طبیعت آنقدر با عظمت و بهت آور است كه هیچگاه بشر نمی تواند آن را بگشاید و حجاب استعاره از این حقایق مخفی و پنهان شده بگیرد . همه اختراعاتی كه دانش بشری را امروز باوج ارتقاء رسانده است ، همه کشفیات علمی و صنعتی كه موانع طبیعی را از پیش پای ماجرا جوی بشر برداشته است و قدرت انسان را بعد ماوراء تصور رسانده در حقیقت آنقدر ناچیز و بیمقدار است كه هر لحظه با گذشت ایام در معرض نابودی و انحطاط است و در مقابل نظم خیره کننده و سر زجر دهنده گردونه سرگردان و پر جبروت طبیعت بیچاره و مضطر سر یرتكبر خود را بخاك عجز و ناتوانی میساید . مترالینك پس از اینهمه دقت و واریسی در همه مسائل حیات و جنبه های گوناگون دانش بشر دیوانه وار فریاد ناامیدی بر میکشد و نادانی و ناتوانی خود را با وضوح اعلام میکند و مانند خیام هیچكس را برای درك غوامض هستی دارای صلاحیت نمی بیند و همه را در برابر اسرار طبیعت كوچك و ناتوان قلمداد میکند . در صفحه (۶۸) كتاب افكار مترالینك این جملات بچشم میخورد :

« آیا انشتین - بروكلی و هوارد هین تن كه اولی آلمانی ، دومی فرانسوی و سومی انگلیسی است و بدون شك سه نابغه عظیم دنیای علمند میتوانند پس از اینهمه اكتشافات بما بگویند كه برای چه در این دنیا روز و شب هزار ها میلیارد مرتبه تكرر می شود و برای چه يك موجود هزار ها میلیارد مرتبه بوجود میآید و باز از بین میرود و منظور جهان خدا و یا هر اسمی كه روی آن میگذارید از این تكرر مكررات كه میلیارد ها بار تكرر شده چیست آیا هیچيك از این بزرگان علم می - توانند بگویند برای چه این دنیا بوجود آمد ، چرا كسی كه این دنیا را آفرید و یا قانونی كه آنرا بوجود آورد دنیا را اینهمه پیچ در پیچ به - وجود آورد ؟ »

آنوقت بدنبال این سرگردانی و تحیر ، بدنبال این بی اطلاعی و

نادانی مترلینک سر بر آستان جهان هستی میساید و باخضوع می گوید :
« خداوندا ما کوچکتر از آنیم که ترا بشناسیم و کوچکتر از آنیم که
خود را با تو مقایسه کنیم » .

مسأله نویسی و عدم تکلف

در مقام مقایسه این دو فیلسوف باز بیک نکته اساسی برمیخوریم
که در سایرین کمتر مشاهده میشود و آن سادگی و بی تکلفی نوشته های
ایشان است که درك معضلات فلسفی را برای همه آسان میکند مترلینک
وخیام در عین حالیکه در رشته خود تبحر کامل و انکار ناکردنی احراز
نموده اند و فی الجمله سرآمد اقران گشته اند هرگز از اسلحه فضل فروشی
و ریا استفاده نکرده و افکار خود را همان سان ساده و اصیل در قالب
الفاظی که بدهن همه متبادر است بیان کرده اند ، در سرتاسر رباعیات
خیام يك اصطلاح گنگ و نامفهوم فلسفی بیچشم نمیخورد يك جمله که احتیاج
بتفسیر و تأویل داشته باشد دیده نمیشود همه رباعیاتش در عین حالی که
اساسی ترین مسائل فلسفه را در بردارد ساده و روان است و هیچ طبعی را
از خواندن و شنیدنش نفرت و انزجار حاصل نمیشود و از گونه طبیعی و
پرجذبه فلسفه و دانش غازه ها و گلگونه های ریا و تزویر را برگرفته
است و از بکار بردن لغات و کلماتیکه مردم عادی را از درك مطالب
عاجز و ناتوان کند احتراز جسته است ، مسائل فلسفی را با تشبیهاتی نفز
و جملاتی دلکش بیان کرده و آهنگ کلماتش آنقدر موزون است که همچون
يك موسیقی روح افزای طبیعی سامعه انسانی را نوازش میدهد سوز دل
و تأثرش آنقدر زیاد است که بکراست رباعیاتش را بقلب هر صاحب دلی
فرو می کند .

مترلینک هم همین روش را پیروی کرده است . بدون اینکه برای
اظهار مطالب فلسفی مکتب خاصی اختیار کند و نوشته هایش را بروفق
اصول و قواعد منظم علمی مرتب نماید هرچه از دلش برآمده گفته است
هرچه خواسته است نوشته است اطراف و جوانب را نپائیده ، در خفا و

برده سخن نگفته مطالب را با اصطلاحات گیج فلسفی که عامه را از آن نفرت و اشمئزار حاصل میشود نیامیخته است و در عین حال بیش از همه کس بر اسرار جهان دست افکنده است و بیشتر از همه فلاسفه مشکلات علم و دانش را با مغز متفکر و بزرگ خود تجزیه و تحلیل کرده و واریسی و تدقیق نموده است .

از آغاز تا پایان کتاب های مترلینک و رباعیات خیام بیش از همه بیک چیز برمیخوریم و آن استفهام ، سؤال و پرسش از علم و دانش است که با کلماتی ساده و عوام فهم بیان شده است . سؤالات خیام و مترلینک در عین سادگی جهانی معنی در خود مستور کرده و بیک دنیا علم و فلسفه آمیخته شده است سؤالات پیش پا افتاده و همه از قبیل استفهامات عادی و معمولی اما اما از نظر يك دیده دقیق و تیز بین طوفانی از اضطراب و ناراحتی است .

در کارگه کوزه گری رفتم دوش

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش

کو کوزه گرو کوزمخر و کوزه فروش

لذات از نظر مترلینک و خیام

اما فلسفه خیام و مترلینک در این مورد با وجود یکرنگی و همبستگی شدیدی که بآن اشاره شد تقریباً از هم جدا میشود . خیام بطوری که از ظاهر رباعیاتش استفاده میشود از حکمای اپیکوری (۱) است .

وی در غالب رباعیاتش انسان را به خرد انگاشتن آلام و درک لذات و تمتعات حیات تشویق و ترغیب مینماید . اما مکتب فلسفی خیام با نظریه طرفداران اپیکور تفاوت فاحشی دارد . اپیکوریان صاف و صریح بدون هیچ تأویل و تفسیری درک لذات دائمی را فریضه انسانی و محرك

(۱) اپیکوریسم بآن مکتب فلسفی اطلاق میشود که بنیان گذار آن ابیغور (اپیکور) (۳۴۷ - ۲۷۰ ق م) فیلسوف بزرگ یونانی است وی از فلاسفه ماتریالیسم بوده و سعادت انسان را در درک لذات پایدار تلقی میکرده است

وی برای ادامه حیات میدانسته اند . اما خیام با فکر بلند و پندار ارجمندش بعید بنظر میرسد که از رباعیاتش چنین مفهومی را اراده کرده باشد . فیلسوف بزرگوار ایرانی آنقدر بغاطر درك حقیقت و واقعیت حیات گریبان چاك زده است که نیروی اراده و تصمیمش شکسته شده است . مسائل و اسرار جهان تا آن حد پیچیده و درهم بر هم است که یکباره دامن از دستش رفته و بیچاره و ناتوانش کرده است این کلاف سردر گم، خیام را آنقدر بخود مشغول داشته و تا آن حد آزرده ورنجیده خاطر کرده است که یکباره از خود بیخود شده برای انتقام از این چرخ بازیگر و افسونکار بدرك لذت ، خوشی و مسرت تشویق کرده است . اما چه لذتی لذتی که سرریزش رنج و الم است ، لذتی که از ورایش دنیائی رنج و نا-امیدی استنباط می شود ، خیام تشنه لب مضطری است که رنج تشنگی و محرومیت را چشیده است و آنوقت ما را تشویق میکند که از سرچشمه لذات زندگی سیراب شده و تمتع بگیریم تا بسر نوشت نامیمون او گرفتار نیائیم . خیام آنقدر رنج و محرومیت دیده است که تماشای جام می و زلف نگار و دامن سبزه ها و کوهسار یکباره از خود بی خودش می کند و همچون عاشقی که هرگز بوصول معشوق نرسیده است بفریادش و امیدارد بناله و نفرینش مجبور میسازد ، کفر و زندقه از دهانش بیرون میکند : من دامن زهد و توبه طی خواهم کرد با موی سپید قصد می خواهم کرد پیمانه عمر من بهفتاد رسید این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد؟ آیا این ندای اعتراض نیست ؟ آیا این طوفان خشم نیست ؟ آیا این فریاد يك دانشمند مأیوسی که عمری در راه تحصیل مدارج کمال و کشایش معمای حیات رنج برده و خون دل خورده و در پایان زندگی چیز آه و افسوس بمنزل نبرده چیز دیگری است ؟ نه مسلماً نه ، می خیام خون دل است و پیمانه اش پتکی است که بر سر بی خبر آدمی فرود می آید و بازیگری های دوران را باو مینمایاند :

هنگام صبح ای صنم فرخ پی بر ساز ترانه ای و پیش آور می
کافکنند بخاک صد هزاران جم و کی این آمدن تیر مه و رفتن دی

درست دقت کنید آیا این لذت است ؟ آیا این میخوارگی است ؟
آیا طریقه رندی و قلندری چنین است ؟ آیا انسان هنگامی که سرمست
از نشأه باده و دامن از دست داده، با شنیدن این رباعی بخود نمی آید .
آیا کلام خیام از خواب غفلت بیدارش نمیکند و آیا لذت همین است
که با سرزنش و عذاب این مناظر ناراحت کننده را در پیش روی انسان
تصویر کند . پس مسلماً منظور خیام عالیترا بوده است . این ناراحتی و
خشم و اضطراب است که در ظاهر شخصیت خیام را اینسان لاقید و بی
فکر نشان میدهد .

از این مقدمات این نتیجه حاصل میشود که خیام دارای مشرب فلسفی
خاصی بوده است و برخلاف ظاهر رباعیاتش هیچوقت قصد نداشته است که
مردم را بفرار از مسؤولیت زندگی و جستجوی لذت صرف و امثال آن دعوت
کند بلکه این ما هستیم که مطابق مذاق بلهوس خود این بیانات حکمت
آمیز را تفسیر و توجیه می کنیم و آن را سند بی قیدی و لا ابالی گری
تصور می نمائیم .

اما همانطور که اشاره شد مترلینک در این مورد خاص بیش از
خیام صبر و تحمل داشته است با اینکه او هم مانند خیام از ناراحتی های
روحی رنج کشیده و درد دیده است ، با این وصف مقاومت بیشتری بخرج
داده است.

وی معتقد است افراد بشر موجودات ضعیفی هستند که در نظام لایتناهی
وجود مستغرق و سرگردانند بنابراین بدبختی های حیات اصولاً مفهومی
نداشته بلکه این ما هستیم که در هر مورد و در زمان و مکان بخصوصی
یکنوع عقیده خاصی پیدا کرده و جریانات عادی زندگی را گاهی لذت
انگیز و زمانی برعکس ملال خیز تصور میکنیم وی لذت و الم را از
امور نسبی فرض کرده و آنها را تابع میانجی ها و تاثیرات خارجی می
داند بدینست برای توضیح این مطالب مثالی را که وی برای اثبات مدعای
خود آورده است ذیلا نقل نمائیم :

» در زمان جوانی بخاطر داشتم که بهترین یاد بود زندگی من

خاطره شب مهتابی در فصل بهار بود که در زیر درخت های افاقیا با -
دختری که اورا دوست میداشتم قدم می زدم امروز که سنین عمر من
بهشتاد رسیده هروقت بیاد آن شب میافتم از بلاهت و حماقت خودم حیرت
می کنم که چگونه من چنین واقعه بی معنی را لذت بخش ترین خاطره
زندگی خود می پنداشتم . »

از مطالعه این سطور و نظایر آن در آثار مترلینک بخوبی بنحوه
عقیده وی در مورد لذات و آلام حیات پی میبریم و بخوبی حس میکنیم
که در این مورد سنخ تفکر این دو فیلسوف بکلی با هم تفاوت می کند
البته نه اینکه متضاد باشد بلکه بایستی گفت اصولاً ربطی بهم ندارد
و این مساله از نظر این دو نفر در دو جنبه گوناگون مورد بررسی قرار
گرفته است .

خیام مشخصی برای لذت تعیین نمی کند ، بلکه فقط مارا بسوی خوشی
های حیات می کشاند .

اما کاملاً روشن نمی کند که لذت چیست و بچه چیز اطلاق میشود .
اما مترلینک از بال های خیال پیاده می شود و آلام و لذات
حیات را می سنجد و برای آن ها ارزش تعیین می کند و ما را در اختیار
این لذات،مختار می گذارد. اختلاف همین است و بس و از آنجائی که این
قسمت را جزء فلسفه خیام و مترلینک نمی توان بحساب آورد بلکه يك
جزء فرعی و زائیدی است که خیام برای علاج محرومیت ها و نگون بختی
های حیات پیش کشیده است می توانیم ادعا کنیم که مشرب فلسفی
مترلینک از بسیاری جهات با مکتب جاویدان خیام که هشت قرن پیش
بنیان گذاری شده است مطابقه و برابری دارد و اگر مستقیماً نتوانیم
ادعا کنیم که مترلینک بزرگترین مغز متفکر قرن اخیر، بسیاری از مباحث
خود را از خیام اخذ کرده است ناچاریم اعتراف کنیم که يك رابطه
مبهم و عجیب روحی این دو رادمرد بزرگ علم و فلسفه شرق و غرب را
بیکدیگر پیوند داده است .

ارتباطی آنقدر جاویدان و ناگسستنی که هر وقت رباعیات خیام را مطالعه می‌کنیم چهره تابناک و مغز پر موج مترلینک را با يك دنیا عظمت و افتخار بیاد می‌آوریم و از طرفی در مقابل علو و قدرت تفکر خیام فیلسوف نامدار و روشن بین ایرانی ناچار به تواضع و تکریم می‌گردیم .



حاج میرزا ابراهیم اعتماد الدوله

با مرک کریم خان زند در سال ۱۱۹۳ اساس حکومت زندیه از هم پاشیده شد و بالاخره دوران سلطنت و حکومت این سلسله با کشته شدن لطفعلیخان در سال ۱۲۰۸ بدست آغا محمد خان بیابان رسید. آغا- محمد خان قاجار با منتهای بیرحمی و قساوت آخرین بازماندگان این سلسله را از میات برداشته و سلسله دیگری را روی کار می آورد که بایستی اذعان کرد در طول حکومت ۱۳۴ ساله خود برای مملکت ما چیزی جز نکبت و تیره روزی و بدبختی بیار نیاورده است پادشاهان این سلسله نه تنها اوضاع مملکت را اصلاح نکردند بلکه برعکس در نتیجه نادانی و غوطه ور بودن در فساد و آشنا نبودن باوضاع و احوال و سیاست آنزمان اروپا و بالاتر از همه در نتیجه خودخواهی و استبداد ورزی ها و خیانت های بی شمار اوضاع ایران را بدانجا کشانیدند که عواقب و نتایج آنرا همه مشاهده می کنیم. باری اگر گفته می شود سیاست خارجی نیز در عقب افتادگی مادی و معنوی و اخلاقی و اجتماعی ما تاثیر بسزائی داشته باید دانست عامل مهم همانا بیقیدی و بی فکری و استبداد و فزون جوئی و نادانی و مزدوری کارگردانان سیاست آن موقع ایران و مسلط شدن عالم نمایان متعصب و قشری بر اذهان توده مردم و اتحاد این چنین کسان با حکومت وقت بخاطر منافع مادی و شخصی و مصالح فردی خود بوده است. در طول حکومت قاجاریه در ایران سیاست های خارجی با استفاده از موجبات فوق- الذکر مخصوصاً سعی داشته اند پادشاهان و سلاطین این مملکت را سرگرم مسائل شخصی و جزئی نموده و آن ها را از حدود اندرون و حرم خارج ننموده و با ایجاد ادیان جدید و فتنه های مذهبی (فتنه باب - فتنه آقا- خان محلاتی و غیره) و بظهور رسانیدن امام زمان ها (چندین بار در زمان فتحعلیشاه و بعد) با برانگیختن فتنه ها و شورش ها و تحریک ایلات

و عشایر و از این قبیل کارها اوضاع این مملکت را بدلتواخواه خودبآخربین درجه وخامت رسانیده و ناتوانسته اند موجبات تنزل فکری و اجتماعی و اخلاقی و بموازات آن اضمحلال سیاسی و اقتصادی ایران را فراهم آورده و زمام امور این مملکت را بدست آنها که خود برای چنین مواقعی از راه رشوه و غیره در طول سالیان دراز تمهیه کرده بودند (خانواده - هزارفامیل) سپرده و باجرای نظریات شوم خود (نسبت بما) پرداخته اند از اینرو اگر کسی میخواست جزئی چون و چرایی کرده و مقاصد ایشان را اجراء نماید و هموعان خواب آلود و جاهل خود را از خواب غفلت بیدار کرده و محیط نکبت باری را که در آن متولد میشدند و مثل حیوانات میمردند و در آن از اولترین حقوق و احتیاجات خود محروم بودند بدان ها بنمایاند گرفتار شدیدترین شکنجه های جسمانی و روحانی شده و بالاخره جان خود را در راه وطن پرستی و تمایلات خیرخواهانه خود می داد، نمونه این اوضاع را در شرح احوال و اعمال و زرای قاجاریه بطور وضوح میتوان دید، امثال اعتمادالدوله ها ، قائم مقام ها و امیرکبیر ها - چون قصد اصلاح امور را داشتند و حاضر نبودند بمقاصد و نیات پست و ننگین بعضی دیگر که يك عمر از راه رشوه خواری و چاپیدن اموال مردم مال اندوخته و کاخ برافراشته بودند تن دردهند ناچار تصادمی بین دو نیرو بوجود می آمد و بالاخره بدست آنها که امتیازات طبقاتی و منافع ناحقشان بخطر افتاده بود کشته میشدند ، دوران صدارت این چنین کسان کوتاه بود. اعتماد الدوله در زمان فتحعلیشاه ۴ سال (۱۲۱۱ تا ۱۲۱۵) - قائم - مقام نه ماه (۱۲۵۰ تا ۱۲۵۱) - امیرکبیر حدود ۳ سال (۱۲۶۴ تا ربیع الاول ۱۲۶۸) مصدرکار بودند ولی دوران وزارت امثال میرزاشفیعی ها ، حاج میرزا آقاسی ها ، امین السلطان ها ، بسی طولانی بود (میرزا شفیع ۱۹ سال (۱۲۱۵ تا ۱۲۳۴) حاج میرزا آقاسی ۱۳ سال (۱۲۵۱ سال قتل قائم مقام تا ۱۲۶۴) و امین السلطان چندین بار وزارت را به عهده داشتند) .

باری از جمله کسانی که در جزء دسته اول هستند و اندیشه ای جز

معادلت و نيك بختی هموطنان خود نداشته و در این راه مبارزه کرده اند
 یكی حاج میرزا ابراهیم اعتمادالدوله است که علیرغم خدمات گرانبهای
 وی (البته در قسمت آخر عمر) شرح حال و گزارش عملیات وی مجهول
 مانده و آنطور که باید و شاید در کیفیت زندگانی و عملیات وی تحقیق
 نشده است مخصوصاً قسمت آخر عمر او بسیار تاریك است و معلوم نیست
 چه نیروهایی در كار بوده و چه دستهایی در پس پرده فعالیت می کرده ،
 و بالاخره چه دسیسه هایی بكار رفته تا اینکه در یكروز بساط زندگانی
 او و تمام افراد خانواده و حتی بچه های كوچك او را درهم پیچیده اند، این
 نكات حساس و باریك را بهیچوجه مورخین قاجاریه که اغلب مردمی متعلق
 و چابلوس بوده اند روشن ننموده و حقایق تاریخی را وارونه جلوه داده
 و نظریات شخصی خود را در نوشتن تاریخ بسیار تأیید داده اند. در هر صورت
 اینجانب با وجود نداشتن معلومات کافی وعدم دسترسی بمدارك لازم (چون
 مورخین قاجاریه همه حقایق را تحریف کرده اند و بمورخین خارجی نیز
 که ما دسترسی نداریم) این چند ودق ناچیز را صرف اینكار نمودم امیدوارم
 استادان محترم اشتباهات و نقایص آنرا با نظر بینا و افق وسیع فكر خود
 سنجیده و مطالب آنرا با سطح فكر و منش و معلومات يك دیلمه ادبی
 امروز که برای اولین بار باینكار دست میزنند و مسلماً اشتباهات و لغزش
 های بی شماری برای او پیش می آید مقایسه نموده و آنرا اصلاح فرمایند.
 این بزرگمرد مآل اندیش مدبر که گرچه مردم چندان نظر خوشی با
 وی ندارند و بخاطر ناجوانمردی ها و خیانت های قسمت اول عمرش نسبت
 بولینیمت خویش لطفعلیخان اغلب نام او را بوشتی ادا میکنند در اواخر
 عمر مصدر خدمات گرانبهای که بعداً بذکر آن ها خواهیم پرداخت شده
 است که هنگام قضاوت درباره وی آنها را نیابستی از نظر دور داشت
 حاجی میرزا ابراهیم اولین کسی بود که بر علیه استبداد و استعمار و نفوذ
 خارجی در ایران قیام کرد ، مصالح مملکت را خیلی خوب درك کرد و
 شاید بتوان گفت منظورش ترقی و سربلندی و رفاه و آسایش هموطنان
 رنجیده و محروم خود بود منتها سیاست خارجی بهمراهی و معاضدت

عوامل ناراضی و فاسد داخلی از قبیل میرزا شفیع منتظرالوزاره و دیگران
بشاید زندگانش را فوراً درهم بیچیدند .

نسب و ابتدای کار حاجی میرزا ابراهیم

از ابتدای کار و احوال وی بمانند اغلب بزرگان عالم که از گمنامی
بمقاماتی نائل شده اند اطلاع کافی در دست نداریم، آنچه مورخین قاجاریه
ذکر می کنند وی از یکی از خانواده های مشهور و معتبر شیراز برخاسته است
مؤلف کتاب روضة الصفا می گوید : « اجداد این خانواده از شهر قزوین
بوده اند که وقتی بشیراز آمده و با سلسله حاجی قوام الدین شیرازی وصلت
کرده اند » دیگر مورخین قاجاریه بمانند مؤلف فارسنامه و مورخین خارجی
مانند سر جان ملکم نیز این نکته را ذکر کرده اند . بزعم ایشان جداعلی
وی از خاندان حاجی قوام الدین حسن شیرازی وزیر فارس و مددوح خواجه
حافظ شیرازی بوده که درباره وی این شعر را سروده است :

دریای اخضر فلک و کشتی و هلال

هستید غرق نعمت حاجی قوام ما

مؤلف فارسنامه از قول بعضی معمرین فارس می گوید : « حاجی
ابراهیم از اولاد ذکور حاجی قوام الدین است جد وی موسوم بحاجی
محمود از تجار معروف فارس بوده و در اواخر عمر مسجد و مدرسه ای
در یکی از محلات شیراز بنا نهاد و پدر حاجی ابراهیم موسوم بحاجی
هاشم در فتنه اشرف افغان کدخدا باشی محله حیدرخانه شیراز بوده است
سرجان ملکم از قول پسر حاجی ابراهیم یعنی میرزا محمد می گوید :
« موقعی که نادرشاه وارد شیراز شد حاجی هاشم او را در باغ دلگشا
مهمانی نمود » ولی معلوم نیست بچه جهت بعد هانادرشاه در سال ۱۱۶۰
یعنی سال آخر حیات خود او را کور نمود .

حاجی ابراهیم بعد از پدر در سایه هوش و کفایت و تدبیر بی نظیر
خود بتدریج ترقی کرد تا آنجا که علیمردان خان زند جد لطفعلیخان اوو
میرزا محمد کلاتر و میرزا جانی و عده بسیاری از بزرگان شیراز را

برسم گروگان باصفهان فرستاد، میرزا محمد بتهران رفته وارد دستگاه آغا محمدخان شد ولی حاج میرزا ابراهیم بهمراهی با جعفرخان پسرعلی مراد خان برخاسته در هنگام بازگشت او از اصفهان که مردم شیراز مایل نبودند او را بشهر راه دهند مردم را بهمراهی و کمک با او تشویق کرد، و با تجلیل بسیار او را وارد شیراز نمود جعفرخان نیز پیاداش همراهی ها و کمکهای شایان حاج میرزا ابراهیم کلانتری شیراز را در سال ۱۲۰۰ بدو واگذار نمود.

جعفرخان پس از چندی مسموم و یا بقولی کشته شد و سر او را از بالای ارك شیراز بیابین انداختند و صید مراد خان نامی را بسلطنت بر- داشتند لطفعلیخان پسر جعفرخان در این موقع در کرمان بسر میبرد چون قشون وی بمجرد وصول خیر قتل جعفرخان از هم پاشیده شده بود بناچار بشیخ بوشهر پناه برد متأسفانه چندی بعد از ورود وی شیخ مزبور فوت کرد ولی هنگام وفات به پسرش وصیت کرد که از همراهی با لطفعلیخان بهیچ روی خودداری نکند در شیراز نیز حاج میرزا ابراهیم مورد نظرما بظرفداری از وی برخاسته و امرای محلی و روسای ایلات و مردم شیراز را بنهانی بنفع او بر می انگیزت. لطفعلیخان بهمراهی قشون کوچک خود و با پشت گرمی بعملیات حاج میرزا ابراهیم که در این موقع نیز کلانتری شیراز را بعهده داشت بصوب شیراز حرکت کرد، از آن طرف صید مرادخان نیز شاهمراد برادر خود را با سپاهی گران بمقابله با او مأمور نمود ولی در اینجا نیز تدبیر حاج میرزا ابراهیم کار خود را کرد بدینطریق که بوسیله علی همت خان که در قشون شاهمراد نفوذ داشت تمام قشون را بر سر وی شورانید سربازان نیز شاهمراد را دستگیر کرده و بقشون لطفعلیخان پیوستند.

بدینصورت شهر شیراز مستقیماً بدست حاجی برای لطفعلی خان فتح شد.

لطفعلیخان وارد شیراز شده و بدینگونه حاج میرزا ابراهیم لطفعلی خان را رهین منت خود ساخت لطفعلیخان هم در عوض او را بسیار معزز

و محترم میداشت، چون میدانست اساس سلطنت و حکومت وی را او استوار داشته است ولی بمحض اینکه اوضاع قسری آرام شد و تدریجی حاصل کرد برخلاف سابق که مردی بسیار متواضع و مهربان و با مروت می بود غرور و استبداد در وی بظهور رسید و احترام و اعزازی که بیاداش و شکرانه خدمات حاجی نسبت بوی داشت بسوء ظن و وحشت شدید مبدل گردید ولی با اینحال احترام حاجی را نگاه میداشت .

باری هنوز لطفعلیخان بر تخت سلطنت ننشسته بود که آغا محمد خان بقصد وی در حرکت آمد و جنگی در حوالی قریه هزار بیضاء که در شش فرسخی شیراز است واقع شد . لطفعلیخان در این جنگ شکست خورده و بشیراز گریخت آغا محمد خان هم پس از محاصره بدون نتیجه شیراز بطهران بازگشت. پس از چندی چون آغا محمد خان مشغول رتق و فتق امور آذربایجان بود لطفعلیخان بهوس تسخیر کرمان افتاد و در موقع خروج از شیراز سر رشته امور شهر و بلوکات را به حاجی ابراهیم و سرپرستی قشون را به برخوردار خان زند محول نمود، در هنگام محاصره کرمان در شیراز اختلافی مابین برخوردار خان و حاجی بروز کرد که بیش از پیش موجب اختلاف وی با لطفعلیخان شد این اختلاف از آنجا برخاست که برخوردار خان که مردی مغرور و متکبر بود از حاجی که بهراتب مقام و منزلتش بر او برتری داشت توقع احترام و توقیر داشته و چون حاجی بدینکار راضی نمیشد بعد از بازگشت لطفعلیخان تا آنراست برای اوسعایت کرد و چنانکه بیان کردیم خود لطفعلیخان هم در این اواخر چندان نظر خوشی با حاجی نداشت بطوری که مؤلف تاریخ سر جان ملکم ذکر می نماید بعد از این قضیه از رفتار و کردار لطفعلیخان معلوم بود که آفت اعتماد و وثوق قبلی را نسبت به حاجی ندارد، حادثه ای که بیش از هر چیز موجب برداشته شدن اعتماد حاجی از لطفعلیخان و همچنین تنزل مقام وی در نزد لطفعلیخان شد بر حسب آنچه سرجان ملکم و مؤلف تاریخ فارس - نامه و دیگر مورخین قاجاریه ذکر میکنند بدین قرار است که ما تفصیل آنرا عیناً از کتاب تاریخ سرجان ملکم در اینجا می آوریم .

« جمعی از مردمی که گمان میرفت در قتل جعفر خسان دست داشته باشند لطفعلیخان بشفاعت حاجی ابراهیم از جرمشان گذشته بود از آنجمله میرزا مهدی نام شخصی بود که در ایام جعفرخان منصب لشکر نویسی داشت و وقتی معلوم شد که مبلغی از مال دیوانرا مال خود دانسته است بحکم پادشاه گوشش را بریده برده احترامش را دریده از عمل معزول و بحال خود مشغولش داشتند در روزیکه سر جعفرخان را بریده از دیوار ارك بزیر انداختند مردم فضیحتها بر سر آن آوردند و از آنجمله در افواه بود که میرزا مهدی با انتقام دو گوش آنرا قطع کرد اما خود میرزا مهدی همیشه از این عمل انکار داشت و حاجی ابراهیم چون او را بی گناه میدانست در نزد لطفعلیخان شفاعت کرده ، لطفعلی خان گفت اگر این تهمت هم حقیقت داشته باشد ما بر عایت خاطر حاجی ابراهیم از وی گذشتیم چندماه بعد از این لطفعلی خان امرای دربار را خلعت داده از آنجمله میرزا مهدی را نیز با دیگری شامل ساخت این خبر بمادر لطفعلی خان رسیده بطلب او فرستاد و او را بر این عمل توبیخ و سرزنش نمود و گفت همین کفایت نیست که قاتلان پدر را بخشیدی و حال بر حرامزاده که بعد از کشتن وی این عمل شنیع با وی کرده اینگونه سلوک میکنی لطفعلیخان را از این تقریب عرق حمیت بحرکت آمده از نزد مادر برگشت و بطلب میرزا مهدی فرستاده منقول است که چون میرزا مهدی حاضر شد لطفعلی خان از او پرسید که اگر کسی با پادشاه و ولینعت خود بد کند سزای او چیست گفت این کسی را زنده زنده باید سوزانید .

لطفعلی خان گفت :

آنکس تومی و حکم کرد تا او را در آتش انداختند خبر بحاجی ابراهیم فرستادند اما وقتی رسید که کار از کار گذشته بود حاجی ابراهیم این کیفیت را بمؤلف این اوراق سر جان ملکم هو بهو نقل کرد و سوگند یاد کرد که شخص مزبور را از این تهمت بری میدانست و همچنین گفت از همانروز که این قضیه اتفاق افتاد دیگر اعتماد از لطفعلی خان قطع شد ، برخلاف عقیده عمومی که حاجی ابراهیم را يك شخص خائن بحساب

می آوردند سرجان ملکم میخواست کلاه شرعی سر آن گذارده و خیانت وی را از روی ناچاری و بخاطر مصالح ملی و مملکتی به حساب آورده و می گوید چون از حرکات و رفتار لطفعلی خان واضح بود که منتظر فرصت بود. تا طومار زندگی وی را درهم پیچد و حاجی ابراهیم را از وی جز مرك امیدى نماند پس انداختن بنیاد حکومت وی مصمم شد پس از چندی لطفعلی خان بقصد جنگ با آغا محمدخان بطرف اصفهان حرکت کرد . در موقع حرکت چون از حاج ابراهیم میترسید میرزا محمد پسر کوچک حاجی را در رکاب خود و درحقیقت برسم گروگان از او خواست و او را بر شغل سابق خود منصوب کرد و حراست ارك را نیز به محمد علیخان زند گذاشت از اقدام غیر منتظره لطفعلی خان که پسر کوچک حاجی را که هنوز سنی نداشت و قابل خدمت نبود بهمراهی خود خواسته بود دیگر شکی برای حاجی درباره سوء نیت لطفعلی خان باقی نماند و تصمیم گرفت شهر را در اختیار آغا محمد خان بگذارد .

سرجان ملکم که بعد ها حاجی را در سال ۱۲۱۵ هجری ملاقات میکند میگوید او این خیانت را لازم قلمداد کرده و میگوید من برای استخلاص ملك و رهایی مملکت و تقسیم شدت آن بنواحی مختلف و تشکیل نشدن ملوك الطوائفی بدین کار اقدام ورزیدم ، ولی باید دانست عامل مهم همانا رهایی از دست لطفعلیخان بوده است زیرا بهیچوجه اعتمادی بهحاجی نداشت از اینجهت بخیال حفظ جان خویش باآغا محمد خان رو آورد و آغا محمد خان نیز که در این موقع کمال احتیاج را باو داشت مقدمش را گرامی داشته و وعده هرگونه مساعدت و کمک را نمود . لطفعلی خان در اینموقع عازم اصفهان بود تا بچنگ با آغا محمد خان پردازد باری هنوز لطفعلی خان چند منزلی از شیراز دور نشده بود که حاجی برخوردار خات و محمدعلی خان را بهپناه مشورت دعوت نمود و آنها را دستگیر کرد و تفصیل این قضیه را بعبد الرحیم خان برادر دیگرش که دراردوی لطفعلی خان بود فرستاد سپاهیان دو طرف درقمشه بیکدیگر نزدیک شدند فرمانده سپاه آغا محمد خان را برادر زاده وی و پادشاه آینده ایران

یعنی بابا خان یا فتحعلی خان که در آن موقع بیست و دو سال داشت بر-
 عهده گرفته بود برادر حاجی شبانگاه بر طبق نقشه قبلی که با سران دو
 طرف قرار داده بود شورشی در قشون ایجاد کرد. لطفعلیخان هم بصواب
 دید بعضی از امراء خود را از مرکه بیرون کشیده و با هفتاد تن از
 همراهان خود بدین خیال که شهر شیراز در اختیار اوست حرکت کرد
 غافل از اینکه حاجی ابراهیم تمام بستگان و سرداران او را دستگیر
 کرده و شهر را تماماً در اختیار دارد موقعی که خبر دستگیری برخوردار
 خان و سایر امراء بگوش لطفعلی خان رسید اهمیتی نداده و با سیصد نفر
 سپاهی بصوب شیراز حرکت کرد شخصی را نزد حاجی ابراهیم فرستاده
 از او سبب دستگیری برخوردار خان را پرسید. بر حسب آنچه تاریخ سر جان
 ملکم ذکر مینماید حاجی ابراهیم اینطور جواب میدهد: «بلطفعلی خان
 بگو من بر اراده تو وقوف یافتیم و راه دیگر بجهت سلامتی خود نیافتم
 مگر اینکه ترا از ملك آواره سازم و هم باو بگو که امید از شیراز
 بکلی قطع کن و اگر جان خود را میخواهی بگریز». لطفعلی خان که عده ای
 از سپاهیان منهزم و فراریش بدو پیوسته بودند بدین سخن خندید و گفت
 این خائن هر که باشد تازیك و بازاری است و معاونان او چند نفری از
 سوقه و اهالی بازارند تا ب سپاهیان بهادر کجا آرند، بعد از این گفتگو
 کار بمحاصره شیراز کشید حاج میرزا ابراهیم هم برای ختم غائله اعلام
 کرد که لشکریان لطفعلی خان اگر بزن و فرزند و خانواده و مال و منال
 خود علاقمندند بایستی از او دست کشیده و بشهر آیند این تدبیر مؤثر
 واقع شد لطفعلی خان از روی ناچار ببوشهر گریخت ولی چون شیخ
 بوشهر با حاجی روابط دوستانه داشت از آنجا نیز گریخته و ببندرریك
 شتافت و بعد از يك سلسله حوادث فرعی و جزئی که ذکر آن در اینجا
 لزومی ندارد دوباره بمحاصره شیراز پرداخت ولی از عهده آن برنیامده
 و تدبیر آغا محمد خان کار خود را کرد. مؤلف تاریخ سر جان ملکم در
 شرح جنگهای مابین لطفعلیخان و آغا محمد خان باز قضیه ای از اعمال و
 تدابیر محیر العقول حاجی میرزا ابراهیم ذکر می نماید که ما نیز عیناً آن

را در اینجا می آوریم .

« بعد از آنکه لطفعلی خان از قمه گریخت و بسوی شیراز به حرکت آمد در خود شیراز باندازه ۱۲۰۰۰ عساکر ایلات بودند، افواج پیاده که حاجی میرزا ابراهیم از دکان دارها و کسبه جمع آوری نموده بود در مقابل این عده کاری از پیش نمی بردند و حاجی نیز چون میدانست که ایشان از طرفداران سلسله زندیه هستند و بهیچ روی حاضر نخواهند شد بضرر لطفعلی خان اقدامی نمایند از اینرو تصمیم گرفت اسلحه ایشان را گرفته و آن ها را از شیراز خارج کند بدین شکل که خبر بدانها فرستاده و آنها را بیهانه دریافت انعام از حاجی دسته دسته داخل سرای کرده ، اسلحه ایشان را گرفته ، و از در دیگر بیرون فرستاده و از شهر خارج می کردند »

حاجی میرزا ابراهیم بمجرد اینکه شیراز را در تصرف خود گرفت با آغا محمد خان خبر داد، او مصطفی قلی خان را بکمک وی فرستاد اما لطفعلی خان بر او حمله کرده او را بسختی شکست داد بعداً لطفعلیخان بر دسته دوم نیز غلبه پیدا کرد، حاج میرزا ابراهیم که متوحش شده بود از آغا محمد خان تقاضا کرد که خود برای دفع دشمن حرکت کند چون شرح و تفصیل این جنگ از گنجایش صفحات این مقاله بیرون است از اینرو آنرا مختصراً ذکر مینمائیم ، لطفعلی خان با کمال شجاعت به سپاه آغا محمد خان حمله کرده و اگر خیانت یکی از همراهان او نبود آن شب بر سپاه آغا محمد خان غالب شده بود اما بدبختانه صدای مؤذن برخاست و این حاکی از آن بود که آغا محمد خان از جای خود حرکت نکرده» معروف است که آغا محمد خان می گفت : « سه کار بزرگست که شایسته آنست در تاریخ ایران بجهت دستور العمل اعقاب و باز پس آیندگان نقل شود اول تدبیر حاج میرزا ابراهیم که بمدد مشتی از سوقة و کسبه شیراز را گرفته تا چند ماه در مقابل سلحشوران و جنگجویان ملك نگاه داشت دوم بهادری لطفعلی خان که با چهارصد پانصد نفر جرأت کرده خود را بسی هزار لشکر زد . سوم ثباتی که من خود نمودم در وقتی که لشکر

از اطراف میگریختند از جای خود حرکت نکردم » بهر حال لطفعلیخان بکرمان رفته و از آنجا به طبس فرار نمود. میرحسین نامی در آنجاوی را در تحت حمایت خود قرارداد، از آنجا با ۲۰۰ نفر از لوت گذشته به یزد رفت و از آنجا به ابرقو و سپس بتصرف دارا بجرد پرداخت ولی در اینجا مجبور بعقب نشینی شده فرماندار طبس بدو اندرز داد که از تیمورشاه امیر درانی یاری بخواهد ولی در آن هنگام که میخواست بسوی قندهار حرکت نماید خبر فوت تیمورشاه بدو رسید بعد از مدتی چنانکه در همه تواریخ مذکور است کرمان را غافلگیر کرده ولی چنانکه می دانیم شکست خورد آخرین صحنه این نمایش غم انگیز با کشته شدن لطفعلی خان زند بدست آغا محمد خان پایان رسید آغا محمد خان قاجار بعد از قتل فجیع و ناجوانمردانه لطفعلیخان وجنایات بیحد و حصر کرمان بصوب شیراز حرکت کرد حاج میرزا ابراهیم بوزارت برگزیده شد و برسم سلاطین صفویه ملقب با اعتمادالدوله گردید، حاج میرزا ابراهیم تقریباً سه سال یعنی از سال ۱۲۰۸ تا سال ۱۲۱۱ وزارت آغا محمد خان را بعهده داشت و بکمال اندیشه و تدبیر حاجی بود که آغا محمد خان توانست بر مدعیان سلطنت خود فائق آمده و با وضاع سرو صورتی بخشد ولی با این حال او نیز از حاجی ابراهیم وحشت داشت مؤید این نظر شرحیست که در کتاب روضة الصفا آمده است بدین مضمون « حاجی ابراهیم خان شیرازی حکایت کرده بود که شبی بعد از رخصت از حضور بی هنگام مرااحضار فرمود و تشویشی تمام در خاطرش در افتاد چنانکه بحوالی ارک رسیدم از چاکران خود الا یکتن قدیمی پیراحمدی با خود ندیدم چون بحضور رفتم و قدری آرام گرفتم فرمود ترا بجهت تحقیق مطلبی خواسته‌ام که سخنی از تو برسم و معلوم شود که تدبیر و رای من بر خطا بوده است یا برصواب. گفتم هرچه پرسش رود حقیقت عرضه شود گفت چونت با لطفعلیخان مخالفت کردی و برادرت اردوی ویرا پیرا کند و دروازه شیراز را بر وی بستی و از بسواحل و بنادر رفته عزم تسخیر شیراز و تدمیر تو را تصمیم داد و از او ترسیدی و تدبیر اندیشیدی که ما و اورا بایکدیگر

در اندازی تا دو صاحب داعیه بیکدیگر پردازند و کار بریکی مقرر شود و تو در میانه آسوده باشی و قلعه شیراز بدان متانت بتصرف خود گیری و کسی را بدرون شهر راه ندهی و خود بر وی مختار باشی و اگر ناچار شوی متابعت نمائی آیا خیالت بر این بود یا نه عرض کردم بلی غیر این نبوده فرمود ما اندیشه و تدبیر تو را دانستیم که اگر لطفعلی خان از میان برداشته شود سرداران ما را بشهر راه ندهی و شهر را نگهداری آنگاه ما را با تو باید منازعت کرد تا حصار شیراز را بزحمات بتصرف در آوریم لهذا بهر سرداری که مامور کردیم سپارشی رفت که در مصادقت پسر جعفر خان نهاون و مداهنه نمایند بلکه اغلب مغلوب گردیدند مصطفی قلی خان قاجار که دلیری بود جلالت شعار چنین کرد دیگره باره از ما استمداد کردی جان محمد خان را با چند هزار کس بهمین معنی وصیت و نصیحت کرده فرستادیم تا سپاه ما در حدود فارس افزوده گشت رضا قلی خان را با سپاهی از ققای او فرستادیم او نیز کاری نکرد بلکه گرفتار شدند روز بروز تشویش خاطر از افزود زیاده از سابق بمامتوسل شدی و امرای ما را بشهر راه دادی و بجهت حفظ خود نگاهداشتی چون زیاده از ده هزار کس از لشکر ما در شیراز اجتماع کردند ما از قفا آمدیم و لطفعلی خان را بهزیمت راندیم و وارد شیراز شدیم و شیراز را بتصرف در آوریم تو ناچار و لا بد بماتمکین کردی و شهر را بتصرف سپاه ما دادی والا آن امراء و سرداران چنان نبودند که از عهده پسر جعفر خان زند بر نیایند تدبیر ما از تدبیر تو پخته تر و کاملتر بود چنانکه دیدی و خواهی دید اکنون بسرای خود باز گرد و مطمئن باش و ترك تدبیرات کن و صداقت و رزمن دعا گفته زمین بوسیده از خدمت باز گشتم و بما چنین شهریاری دانا تدبیر و تزویر کردن خطا شمردم » و همچنین در آنجا که آغا محمد خان بجانشین خود مخصوصاً سفارش می کند که حاجی ابراهیم قدرت زیاد دارد و صلاح نیست که زنده بماند و باز در آنجا که میگوید از او غافل مباش زیرا همانطور که وی آقا و ولینعمت خود بمن فروخت ممکن است بما نیز خیانت کرده و ما را بدیگری بفروشد بعدم

اعتماد آغا محمد خان نسبت به حاجی بی بی می بریم ولی باز خود وی او را بسیار محترم می داشت داستانی در این مورد موجود است که خلاصه آنرا در اینجا می آوریم .

« در موقعی که آغا محمد خان در کرمان بود حاجی ابراهیم وزیر عازم خدمت وی بود یکی از غلامان شاهی در عرض راه نسبت به حاجی خیلی بطور بی ادبی حرکت کرد حاجی ابراهیم حکم کرد تا او را تأدیب کردند کسانیکه با وی بودند هرچه خواستند مانع شوند و گفتند این عمل مورث خرابی وی خواهد شد مفید واقع نشده و حاجی اینطور جواب داد اگر آغا محمد خان مثل منی را بجهت چنین شخصی مواخذه کند هرچه زودتر خراب شوم بهتر است » چون باردورسید و بحضور رفت آغا محمد خان تا او را دید گفت حاجی یکی از نوکرهای مرا ادب کردی خوب کردی من ممنون شدم در واقع تو آنکس هستی که من میخواهم این حرام زاده ها را بقاعده بدارد « سر جان ملکم بعداً در این مورد قضاوت کرده و میگوید : این موضوع مشعر بر آن است که او تا چه حد مردم شناس بوده ، هیچ تدبیری پیش از وزارت حاجی که در حقیقت شایسته این امر خطیر بود تقویت سلطنت وی نکرد

آغا محمد خان در سال ۱۲۱۱ بدست یکی دو نفر از غلامان خاصه خود مقتول گردید بمحض اینکه خبر قتل آغا محمد خان منتشر شد اغتشاش و هرج و مرج عجیبی در همه نواحی مملکت روی نمود منتها تدبیر و سیاست حاج میرزا ابراهیم بود که تمام سرکشان و مدعیان را سرکوبی نموده و با يك عده قشون برای طرفداری فتحعلیشاه برادر زاده شاه مقتول و وارث تاج و تخت بصوب تهران حرکت نمود در این موقع خودولیمهد و قاتل آینده حاجی در شیراز اقامت داشت که پس از چندی بدعوت حاجی بطهران عزیمت نمود و بر تخت سلطنتی که با دست او برای وی فراهم شده بود جلوس نمود (۱۲۱۱) - مدعیان سلطنت و سرکشان و یاغیان مملکت از قبیل صادق خان شقاقی و زکی خان و بالاخره نادر میرزا همگی قلم و قمع شده تمام موانع داخلی از میان برداشته شد ولی بدبختانه در

اینموقع بود پای سیاست های خارجی در ایران باز شد و هنوز که هنوز است سایه شوم این سیاستها که بهمراهی عوامل مرتجع و فاسد و خائن داخلی پشت گرمند از سر مردم این مملکت کاملاً بر داشته نشده است باری سیاست آنزمان اروپا که همه بر محور هندوستان دور میزد اقتضا مینمود که نمایندگان با هدایا و تحف گرانها برای شاه و اطرافیان مفتخور و متملق و چاپلوس او بایران آمده و نظریات و مقاصد دولت متبوع خود را بر کرسی عمل نشانند. اولین هیئتی که بایران قدم گذاردند هیئتی بود بریاست مهدی علیخان بهادر جنک که در سال ۱۲۱۴ مطابق با ۱۷۹۹ میلادی وارد طهران گردید این هیئت مامور بود برای رهائی مستعمره ذیقیمت هندوستان از حملات زمان شاه افغان ایران را بجنک با دولت افغان وادار و مهدی علیخان هم با زیرکی و فطانت ذاتی خویش و در درجه اول در سایه پیشکشها و تقدیمی ها و رشوه های فوق العاده ای که به درباریان و اطرافیان شاه میداد بمقصود خود نائل شده و دولت ایران را بجنک با افغانه واداشت بتصریح مورخ شهر معاصر ایران آقای محمود تنها گناه حاج میرزا ابراهیم همانا مخالفت با جنک ایران با افغانه میبوده وی معتقد بود که دولت ایران نبایستی بخاطر يك دولت بیگانه قلمرو افغانستان را که قسمتی از ایران محسوب میشد ویران نماید يك سال بعد در سال ۱۲۱۵ مطابق با ۱۸۰۰ میلادی که ملکم باز برای اجرای نظریات سیاسی دولت انگلیس بکشور ما قدم گذارد تنها نا رضایتی و گله اش از صدر اعظم ایران این بود که چرا مانع گردیده فتحعلی شاه بجنک با سنیهای افغانستان با انتقام شیعه های آنجا برخیزد و بخاطر منافع دولت انگلستان به پیشنهاد مهدیقلیخان بطور کامل توجه نکرده در اینجا است که حاجی با کمال شجاعت این طور جواب میدهد « سیاست از مذهب جدا است صلاح نبود شاه بخاطر يك چنین امر کوچکی يك قسمت از ایران را ویران نماید و سکنه آنرا قتل عام کند ».

در عقد معاهده ما بین دولت انگلستان و ایران بنمایندگی سرجان ملکم ، حاج میرزا ابراهیم کمال کوشش را نمود که حقی از ایران ضایع

نشده و مواد معاهده را نیز بسیار روشن و صریح تعیین نمود تا بعداً بواسطه ابهام و یا گنگی عبارت دولت ذیانی نبردا این قرارداد در تحت پنج ماده با معنای ملک و حاجی رسیده است .

پایان کار حاج هیوز و ابراهیم

با موجبات ذکر شده در بالا چون وجود حاجی منافی با مصالح دولت بیگانه و بعضی عوامل داخلی از قبیل میرزا شفیع که بیش از همه مخالفت میکرد و انتظار وزارت را میکشید و بالاخره بتحریر درباریان که قدرت حاجی را مخالف و منافی با سلطنت فتحعلیشاه قلمداد میکردند و از هیچ سعایت و مخالفتی خودداری نمیکردند و حتی برای مصمم کردن فتحعلیشاه نامه هائی نیز جعل کردند و بالاتر از همه در نتیجه استبداد و خیانت و حس آدمکشی خاقان گیتیستان مغفور بساط زندگی حاجی برچیده شد قتل این بزرگمرد با کیفیتی که بعداً بذکر آت خواهدیم پرداخت شاید در تاریخ بشر کم نظیر باشد با اینحال بایستی از مورخین قاجاریه تا حدی متشکر بود که اقلامرك او را وارونه قلمداد نکرده زیرا همین مورخین بودند که بعد ها فوت امیر کبیر را عادی دانسته و یکی از امراض معمولی منسوب کرده اند . مولف تاریخ روضه الصفای ناصری در تحت این عنوان « ذکر بروز نافرمانی و سرکشی برادران و منسوبان حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم و ظهور و سیاست شهریار کامکار معظم و انقراض سلسله و دولت وی » اینطور قضاوت میکند « حضرت شهریار فلک دربار کشورستان بر مراتب و مناصب او افزود و او را بصدارت اعظم و کفالت امورات دولت مکرم و مخصوص کرد و برادران او را حکومت و ایالت بلاد داد چنانکه برادر اکبرش عبدالرحیم خان بیگلربیگی عراق و اصفهان شد و محمد حسن خان والی کوهکیلوله و بهبهان آمده و آقا محمد زمان کلانتری شیراز یافت و فرزند اکبر حاجی مزبور میرزا محمد خان بیگلربیگی فارس بود و دیگر فرزندش اسدالله خان بحکومت بروجرد و خوزستان افتخار داشت و در واقع نیمه ملک

ایران با برادر و اولاد او بود و اختیار کل پادشاه والا جاه در دست او
تخصیص داشت و در مجلس حضرت شهریار قاجار اذن جلوس داشتی
و در رتق و فتق ابواب ملك و دولت و عزل و نصب ارباب حشمت
و صولت اقتدار و اختیار کلی داشتی و در مقام صدارت اعظم بی رای و
تصدیق اوامری صدور نپذیرفتی علی الجملة مدت چهارده سال در این دو
دولت کمال استقلال یافته بود و همانا که در این مدت که نواب اشرف
شاهزاده حسینعلی میرزا در فارس بفرمانروائی رفته بود اسم حکومت با
آنحضرت و رسم با میرزا محمد خان بیگلر بیگی شیراز بود لهذا از دور
و نزدیک و ترك و تاجیک زمزمه و هسپمه بر آمد و همه بسا یکدرد دل
گرفتن گرفتند و از حال بلاد و عباد سخنها گفتند و چون گروهی از
دیران مازندرانی را با خباب صدارت مآب میرزا محمد شفیع بندگی ارادت
و صداقت بود و ایشان نیز از اطراف و جوانب در کار او یعنی حاجی
اعتمادالدوله سعایت کردند و از قول او خدمت خاقان گیتی ستان سخنان
درشت روایت چندانکه در نهفتن این اسرار حوصله و حزم سزاوار بود
پادشاه گیتی پناه تأمل و تحمل فرمود تا نوشته چند بحضور حضرت خدقانی
آوردند و نگارش آنها را بوی نسبت دادند و معروض داشتند باجماعتی
بزرگ معاهده کرده و عزم جنایت و قصد خیانت دارد اگر چه صحت و سقم
این امر مخفی است و خداوند دانا و آگاه ولی وقایع نگاران دولت
خاقان گیتی ستان چنین نگارش کرده اند علی ای حال خاطر مبارک پادشاهی
از وی مکدر و انجام کارش در آن روز گگار مقدر گردید چون پیوستگان
و بستگان و فرزندان و برادران و متعلقان و افره و متکاثره داشت امنای
دولت اظهار و شهرت این اندیشه را صلاح وقت ندانسته و مایه آشفتگی
ملك فهمیدند لهذا بحکم پادشاهی جمعی در طهران و سایر بلاد مأمور
شدند که در یکروز معین تمام آن حکام و امراء و اعظام را گرفته بسیاست
برسانند حاجی ابراهیم خان و عبدالرحیم خان را در دارالخلافه و اسدالله
خان را محمد علی خان قاجار قوینلو و در بروجرد محمد حسنخان و الی
کوهگیلوله را علی خان قاجار قوینلو و میرزا محمد خان بیگریگی شیراز

و آقا محمد زمانت کلانتر آنجا را با حسن خان ولد عبدالرحیم خان مذکور کارگزاران شاهزاده بگرفتند و مکشوف البصر و معدوم الاثر نمودند طایفه که مانند آل برمک قبول خلق و عزت سلطانی داشتند در غره ذیحجه الحرام یک هزار و دویست و پانزده بیک لحظه اسباب جلالت و مسند ایالت ایشان پیچیده و دست از کفایت و کفالت کشیده اند «فاعتبروا یا اولی الابصار» در این صورت می بینیم که مولف روضه الصفا تا حدی کجدار و مریز کرده و خواسته است هر دو طرف را رعایت کند سایر مورخین قاجاریه نیز کم و بیش بهمین صورت تفصیل این فاجعه را ذکر کرده اند و از همه منصفانه تر مولف کتاب نفیس فارسنامه ناصری حقیقت قضیه را تا آنجا که موجبات و مقتضیات اجازه میداده بتقل از تاریخ ذوالقرنین ذکر کرده است: «در این سال (۱۲۱۵) کوکب اقبال جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله از اوج بحضیض و از شرف بوبال رسید و تفصیل آنرا هر یک از مورخین بمناسبت وقت خود نگاشته اند و از همه بصدق نزدیکتر خبری است که مرحوم میرزا فضل الله خاوری شیرازی در کتاب ذوالقرنین نگاشته است» که چون بنده مدحت گر مامور بودم که حقیقت هر واقعه را از حضرت صاحبقران تحقیق کنم و هر فرمایش را بدون کم و زیاد تحریر نمایم چون بدین داستان رسیدم ماجری را پرسیدم در جواب فرمود چنان بنویس که سیاست فرما بخطا نرفته و سیاستی هم خیانت نکرده است تا هر دو بی تقصیر شوند متوکلا علی الله کلک و دفتر بر- داشتم و این فقره را نگاشتم که ابنای زمان را اقتضای فطرت خصلت حسد را با جان و جسد بر بسته و بر پیشانی آنها این صفت ناپسند نوشته است رفتار قاییل بانماییل دلیلی است روشن، پس اگر زمانه کسی را برگزیند که بر مسند عزتی که عین ذلتست نشیند اقرانش را خار حسد در دل خلیده تیغ خلاف از اطراف برری او کشیده دارند و دوستان موافقش دشمنان منافق شوند» از دقت در این سطور معلوم خواهد شد مولف تاریخ ذوالقرنین اجبار خود را بشرح ندادن حقیقت مرک حاجی ابراهیم بخوبی شرح داده و از لابلای این سطور مقصود خود را بخوبی نمایانده است در

حقیقت نیز نمیتوان بر مورخین این عصر خرده گرفت زیرا مقتضیات زمان و وضع دیکتاتوری آن موقع نیز اجازه این نوع نگارشها را بدانها نمیداده است. چون اگر بخواهیم تفصیل قتل حاجی را از قول هریک از مورخین قاجاریه جدا جدا ذکر نمائیم زیاده از حد موجب تطویل کلام خواهد شد از اینرو آنرا مختصراً از آنچه از میانه این کتب صحیح بنظر می آید جمع آوری کرده و در اینجا می آوریم.

بعد از آنکه فتحعلیشاه مصمم بقتل حاجی شد نمایندگان از طرف خود بناواهی و اطراف فرستاده و بدانها دستور کتبی صادر کرد که در غره ذیحجه بساط زندگی او را درهم بخواهیم پیچید و شما هم مامورید که تمام بستگان و حکام او را دستگیر کرده و مقتول نمائید. نامهای وابستگان او و افرادی که مامور قتل آنها بودند در پیش گذشت و بهر صورت در وقت معین حاجی را با عبدالرحیم برادرش دستگیر نموده و بنزد فتحعلیشاه می برند و از او درباره نامه های مذکور که مخالفین او جعل کرده بودند سؤال کرده و او هرچه کوشش میکند که شاه را از عهده خود بساز گردانند مفید واقع نشده و هرچه می گوید این توضیحات را اهل حق و حسد جعل کرده اند کارگر نمی افتد، بقولی زبانش را بریده و زبان نیم بریده او را نیز در دهان وی باقی میگذارند چشمهایش را خارج نموده و او را روانه قزوین مینمایند و در آنجا او را بقتل میرسانند.

(سربرسی سایکس) میگوید: او را در دیک روغن مذاپانداخته اند، آقای عبدالله مستوفی نیز معتقدند که او را در دیک آب جوش چوشانده اند، مورخین قاجاریه چگونگی قتل او را ذکر ننموده و تنها بعبارت « او را مکفوف البصر و معدوم الاثر نمودند » اکتفا کرده اند باری بدین ترتیب شخصی که تا این حد برای روی کار آوردن سلسله قاجاریه و سلطنت رسانیدن فتحعلیشاه از خود فداکاری نشان داده بود بدست آن ها که قدرت و سلطنتشان مرهون خدمات و جانفشانی های او بود جام شهادت نوشید.

گویا در حقیقت اینطور مقدر شده است که آنکس که يك سلسله

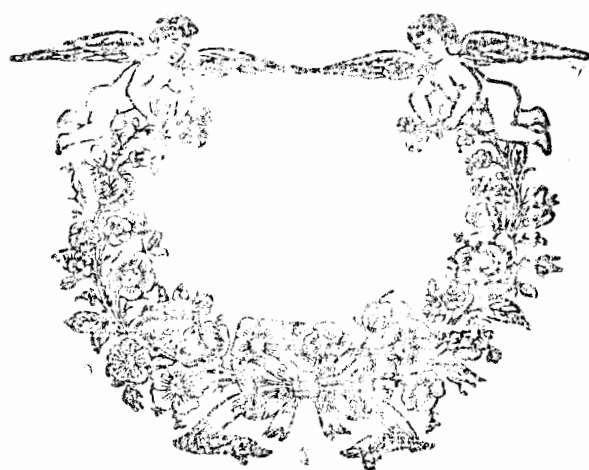
مقتدر و ظالم و یا شخص دیکتاتوری را روی کار می آورد بالاخره بدست نمك پرورده های خود کشته گردد نمونه های این قضیه در تاریخ مافراوان است امثال ابو مسلم ها ، برمکی ها ، مرشد قلیخان ها ، قائم مقام ها امیر کبیرها هیچکدام سرنوشتی بهتر از حاجی نداشتند .

بازماندگان حاج میرزا ابراهیم

حاجی هاشم شش پسر داشته بدینقرار حاجی طالب نام که در زمان حیات پدر فوت نموده بود پسر دوم حاجی موسوم به عبدالرحیم خان که در هنگام دستگیری برخوردار خان و سایر امراء بدست حاجی در جزء سپاهیان لطفعلی خان بود وقشون را بر او شورانید و او را مجبور بفرار نمود چنانکه بیان گردید وی در ذیحجه ۱۲۱۵ مقتول گردید پسر سوم او حاج میرزا ابراهیم اعتمادالدوله مورد نظراست پسر چهارم آقا - محمد زمان کلانتر که بدست حسینعلی میرزا کور گردیده و در سال هزار و دویست و چهل هفت بمرك طبعی از دنیا رفت پسر پنجم موسوم بمحمد علیخان و نام فرزند ششم او بتحقیق معلوم نیست .

حاجی میرزا ابراهیم را پنج فرزند بود معروفترین آن ها و بزرگتر از همه میرزا محمد خان بیگلربیگی شیراز است که لطفعلی خان او را با اینکه کودک بود برای اطمینان خاطر و برای گروگان از حاجی ابراهیم با خود باصفهان برد که او رانیز در سال مزبور مقتول ساختند . دومین پسر وی حاجی اسدالله خان است که در سال هزار و دویست و هشتاد برحمت ایزدی پیوست سومین پسر حاجی میرزا علیرضا که در سال هزار و دویست و سه در شیراز متولد شده و در زمان قتل پدر ۱۲ ساله بوده و بامر فتحعلیشاه مقطوع النسل گردیده است ولی بعد ها دوباره مورد تفقد قرار گرفته و محرم حرمسرای فتحعلیشاه گردید ، قناتی نیز در طهران احداث نمود و بالاخره در سال هزار و دویست و شصت و پنج برحمت ایزدی پیوست پسر چهارم میرزا علی اکبر قوام الملك است که در ضمن حادثه حاجی در طهران او را بابرادرش به پیش فتحعلیشاه میآوردند و او هم برای اینکه از این

خانواده هیچکس باقی نماند فرمان میدهد که هر دو را مقطوع النسل نمایند این امر چنانکه بیان شد در باره علیرضا باجرااء میرسد ولی هنگامی که نوبت بمیرزا علی اکبر میرسد مجریان امر میگویند که این بچه در همین دو روزه بدرود زندگی خواهد گفت شاه هم او را می بخشد و همین اوست که بعد ها بمقامات عالی نائل شده و ملقب بقوام الملك میشود پسر پنجم حاجی موسوم بفتح الله خان میباشد که در سال ۱۲۴۲ فوت نمود



اثر طبع دانشمند محترم جناب آقای افقت

اهل کوشش - اهل غنیمت

رنج ها بردم که خلقی راحت اینجا سربرند
غصه ها خوردم که جمعی خوش از این ره بگذرند
عاقبت دیدم که در سود و زیان این جهان
اهل کوشش دیگر و اهل غنیمت دیگرند
باغبان سیراب میدارد در این بستان مدام
شاخ های زورمندی را که بی برگ و برند
بر تن و توش خود افزایان نهالان رشید
کثر برای بار دادن ناتوان و لاغرند
وین عجب تر اینکه میگردد سرا با کار خلق
منتظم از پرتو جمعی که بی پا و سرند
در جهان کار و کوشش می توان دیدن بسی
بی قراران را که استقرار بخش کشورند
چشم و گوش بازشان در کار خلقی سودمند
لیک در سود و زیان خویشتن کور و کرند
کس نپرسد حالشان و آنان ز مردم حال پرس
کس نباشد یارشان و دیگران را یاورند
آرزو مندم که از این جمع باشم در حساب
گر چه اینان از من و امثال من بالا ترند

اثر طبع آقای نوا

شاعر شیرین سخن اصفهان



آرزوی

حسود

پادشاهی دل و جان آگه و نیکو کردار
خواست بامرحمت و بخشش و احسان و کرم
تیره قلبی را روشن کند از نور صفا
دیو خوئی را خوی بشری آموزد
گفتش ای آنکه دل و جان تو از رشک و حسد
چشم تو هر چه ببیند دل تو میلرزد
چه ملالی کند این قدر بکام تو شر ناک
مرضت چیست بگو تا که بدرمان کوشیم
شاه چون خواست که بخل و حسدش را سنجد
گفتش از ما بطلب هر چه بخواهی اما
هر چه از ما تو بخواهی دو برابر از چنین
یعنی از ما تو اگر بامد تو مان طلبی
چونکه از شاه شنید این سخنان مرد حسود
که دلم خواهد یک چشم مرا کور کنید

نفرت و ننگ بر این فرقه نابخرد و پست

خفت و مرگ بر این طایفه زشت شعار

غزل

کار آزموده دستخوش غم نمیشود

مرد از فشار حادثه درهم نمیشود پشت قوی ز بار گران خم نمیشود
آسایش و رفاه و سعادت برای مرد بی جد و جهد و کار فراهم نمیشود
در کارگاه دهر که کانون شادی است

کار آزموده دستخوش غم نمی شود
جوینده مراد بمیدان زندگی پیروز بی اراده محکم نمی شود
هر فرد تا نکوشد در نظم کار خویش اوضاع اجتماع منظم نمی شود
در عرصه مبارزه با مشکلات دهر بیکار جو ز حادثه درهم نمی شود
هر قدر مشکلات شود بیشتر « نوا »
نیروی کار و کوشش ما کم نمیشود



تأثير اجتماع در تربيت

اوستادی در هنر یگتا بر آن شد تا که سازد
نیز در آن صحنه آرد دیگر بازیگران را
بهر رسم چشم معصوم مسیح آسا همی گشت
ناکهان چشمش بچشمی اوفتاد و با توجه
در کنار جویباری پای سروی طفل خردی
با نگاه تابناکی حاکی از نیکی و باکی
بود پیدا از نگاهش قلب نیکش روح پاکش
عکس عیسی ساخت با چشمی شبیه چشم کودک
سال ها شد صرف نقش سایر افراد و آمد
خواست تا شخصی چودرخیمان بیاید ، یافت آخر
بر نشسته روی سنگی نو جوانی کز دو چشمش
روح سفاکی و ناپاکی و بی باکی و کشتن
گفت آیا ای جوان آبی برای چند روزی ؟
تا که از روی تو نقشی بر کشم بر روی کاغذ
داد جانی پاسخ مثبت ، نگر با چشم بینش !!
چون شبیه چشم او نقاش نقشی ساخت کامل
گفت آن جانی که روزی باز هم در کودکی من
آمدم باری و سرمشق تو گشتم چند روزی
تا کشیدی عکس عیسی



هست کودک همچو آبی کایدر از سرچشمه بیرون روشن و پاک و مصفا
در ره خود با خس و خاشاک بستر جفت گردد پر شود ز آلودگی ها
مادر اندر ابتدا اطفال نیک و پاک نژاد
اجتماعات کشیف اطفال را فاسد نماید

هنر ! هنر !

خواهی گر از درخت بدون ثمر، ثمر
سوزند چوب آن شجری را که در جهان
فرهاد از هنر شده مشهورنی ز عشق
آن سنک را که تیشه اهل هنر نسود
دنیا شده است در اثر علم و تربیت
در زیر آب در دل جو از هنر بین
سعدی کجاست؟ تا که بیند بچشم خویش
در زیر خاک شهر و ده راه ساخته
امروز صنعت و هنر افکنده در جهان
آرد برون هر آنچه بخواد زهر چه هست
از رشته های شیشه دوصد گونه پارچه
گوئی که داده روح با جرم سنک و خاک
زیباتر از طبیعت نقاش کرده نقش
افکنند اتم شکافی او لرزه بر جهان
روزی که طی کند به هنر مرد در جهان
هر صنعتی هنر نبود نکته ایست این
صنعت بجسم تنها راحت دهد ولی
بریا کند هنر بدل و روح انقلاب
ایرانی ای که روزی در عرصه جهان
کوه شکوه تو بود آن کوه بیستون
بارد ز تخت جمشید آثار فروشید
باشد هنوز زینت این کشور کهن
امروز از چه نیست هنرور بملک تو؟
امروز خیره کرده هنر چشم روزگار
باشد چو روزگار بهر عصر روزگار
علم و هنر رسیده بسر منزل کمال
گفتم فروغ راه سعادت بگو، بگو!

آن را بیر بنزد هنر پرورانت بیر
بر آستان مرد هنرور نسوده سر
از عشق بی هنر نبود در جهان اثر
کی میشود بکنگره کاخ جلوه گر
جای هنر، محیط هنر، منبع هنر
هموار گشته راه گذر بهر رهگذر
پرواز بر فراز فلک میکند بشر
رفته است با چراغ هنر زیر بحرو بر
شوری دگر، نوای دگر، نغمه ای دگر
از سنک و شیشه رشته همی آورد بدر
سازد برای قامت افراد زیب و فر
پیکر تراش از اثر دست پر هنر
آنان که گوئی این بود استاد آن مگر
از آن اتم بصلح هزاران هنر نگر
آن روز را ز عمر تواند کند شم
آنها هنر شم که بماند از آن اثر
لذت دهد هنر پروان و تن بشر
احسنت آرد از دل بینندگان بدر
میداشتی ز علم و هنر شهرت دگر
وان طاق کسری بفلک بر کشیده سر
وز قدرت و شکوه نیاکان دهد خبر
از بانیان کاخ هنر اینهمه اثر
روح هنر فسرده بجسمت مگر دگر؟
برخیز و راه و رسم هنر پروان سپر!
بنما هنر، بیار هنر، کوش در هنر!
وامانده ای تو، تند برو، تیز تر پیر!
گفتا که گفته ایم مکرر، هنر، هنر!

گشتن از جهان

شنیدم ز پیر جهان دیده ای
ز مردیکه سالش بهشتاد بود
از آن دسته مردان دانش پژوه
نشسته ز پیریش برفی بسر
تنش لرز لرزان بمانند دود
بروی زمین چشم دروایش
فسوساهی داشت بر زیر لب
که آوخ، چسان زندگانی گذشت
سوار جوانی برفت و نماند
تو گوئی که این یادگاری بود
ولی پایداری چه و یادگار
امید من این بود در زندگی
کنون نیز در عمر پاینده ام
بگفتم مروا و را که ای پیر مرد
بگفتا مرا زندگی درس داد
بگفتم مرا باور از مرگ نیست
بلب نوشخندی همی کرد و گفت
بگفتم که در عمر پاینده ام
ولی مرگ بر هر که باشد رواست
و گر من همی تا کنون زنده ام
مگر ناآیوشیده ای این سخن
«توانا بود هر که دانا بود
نه تنها ز دانش ز پایندگی

ز فرزانی پیر جهان دیده ای
نشانها ز برنائیش یاد بود
که هستند در پیش غمها چو کوه
همورا دو تا گشته بودش کمر
تو گفتی که از سردی برف بود
چنان چون که میافت برنائیش
دریغایم گفت با تاب و تب
بسان درختی جوانی گذشت
بجز گرد پیری که بر سر فشانند
برای غم پایداری بود
که سر آمدستم دگر روزگار
همیشه دایری و پایندگی
چنان چون نمر دستم و زنده ام
که این درس شیرین تر ایاد کرد
ترا هم دهد زندگی درس یاد
اگر هست پس زندگانی چیست
که گوش تو در نادرستی شفت
چنان چون نمر دستم و زنده ام
فزودار به مرش و گر هم که کاست
ز دانش به مرز فزاینده ام
اگر ناآیوشیده ای گوش کن
ز دانش دل پیر برنا بود
به پیش آمدنهای در زندگی

۲ چه خوش گفت فردوسی با گزاد
 «چنان کشتزار است با رنگ و بوی
 چنان چون درو راسته، وار کشت
 «یکی پیش و دیگر ز پس مانده باز
 چنین گفت و یکباره از پا فتاد
 در آن واپسین دم که میداد جانش
 «بیا تا نداریم دل را برنج
 که رحمت بر آن تربت پاک باد»
 در آن مرک و عمر آب و ما کشت او ی
 همه مرک را نیم ما خوب و زشت
 بنوبت رسیده بمنزل فراز»
 بجان آفرین جان خود باز داد
 نیوشیدم این شعر را از زبانش
 «که با کس نسا زد سرای سپنج»

تضمین از اشعار سعدی

ای کسی که بنام انسانی
 نکته ای واجبست تا دانی
 صاحب دانشی و عرفانی
 «علم چندانکه بیشتر خوانی»
 «چون عمل در تو نیست نادانی»
 ای پسر کوش تا شوی خرسند
 بعمل عالم ار نشد پا بند
 بعمل شاخ علم کن پیوند
 «نه محقق بود و نه دانشمند»
 «چار بایی بر او کتابی چند»
 چه مقامی ترا از این بهتر
 که بلم و عمل شوی سرور
 گر بود صد کتاب در بر خر
 «آن تهی مغز را چه علم و خبر»
 «که بر او هیز مست یا دفتر»



نایب رئیس انجمن هنر و دانش آموز سال ششم ریاضی
گزارش فعالیت سه ساله دانش آموزان
عضو انجمن هنر و تشکیلات سه نه‌ای‌شگاه کار

های هنری در دبیرستان ادب

در ۱۰ اردی بهشت ۱۳۳۴ بنا بدعوتی که از طرف رئیس دبیرستان ادب شد عده‌ای از هنرمندان و هنرشناسان و علاقمندان برای افتتاح اولین نمایشگاه ایجاد شده در دبیرستانها در دبیرستان ادب که شامل تابلوهای نقاشی و کارهای هنری و دستی دانش آموزان بود حضور بهم رسانیدند این نمایشگاه با کوشش دانش آموزان عضو انجمن هنر دبیرستان برپا شده بود که سالهای تحصیلی بعدی نیز دنبال شد و ما در اینجا گزارش سه ساله این انجمن و نتیجه فعالیت آن یعنی سه نمایشگاه تشکیل شده را خواهیم داد و جا دارد که نام برپاکنندگان و فعالین میرز آنرا در اینجا ذکر نموده و نتایج فردی و اجتماعی این نمایشگاه ها را یادآور شویم .

اجازه بدهید برای نمود ارزش فعالیت این دانش آموزان اول توجهی بمحیط و مشکلات آن بیافکنیم تا ارج کارشات واضح شود .

همانگونه که ناحیه عراق و تفرش و آشتیان و محال کوچک را محل پرورش سیاستمداران و نویسندگان میدانند و همانطوری که شیراز محل نمو شاعران بوده اصفهان نیز جزو شهرهائی از کشور ماست که ذوق هنری پرورش می یابد . چنانچه نمونه های آنرا در نقش نگار نقره و سایر کارهای هنری دستی و در معماری های تاریخی ، در کاشی کاری های گنبد شیخ لطف الله و سایر ابنیه میتوان دید . توجه به تزیینات کلبه های چهارستون و عالی قابو و نقاشی های درون آن ها حرف ما را ثابت میکند از این نظر ما میتوانیم ادعا کنیم که مایه هنری در خون مردم این شهر جریان دارد و این مایه با دیدن مناظر طبیعی فراوان و معماریهای



جناب آقای امیر قاسم فولادوند استاندار وقت هنگام امضاء دفتر یادبود
دبیرستان در نخستین سال تشکیل انجمن هنر (اردیبهشت ۱۳۳۴)

نامبرده می تواند گسترش یابد . « شما هم اگر توجه کنید خواهید دید
که چه اندازه از شادمانی های خود را مدیون معماران زمان صفویه و ...
... بوده اید (۱) » این شهر در گذشته دارای هنرمندان بسیار بوده و حال
فاقد نیست .

نقشی که هنر و هنرمندان در زندگی اجتماعی و فردی ما ایفا می
کنند مهم است ولی در اینجا گنجایش ندارد . « هنر بهترین معرف اجتماع
در ادوار مختلف بشمار میرود زیرا هنرمند سعی میکند که آنچه در محیط
اطراف او وجود دارد با به تخیل او سایه افکنده است بوسیله آثارش
جاویدان سازد ... و این حس بزرگ را نیز داراست که بوسیله حفظ آداب
و رسوم اجتماعی در چهار چوبه خود بزرگترین کمک را بعلم جامعه شناسی

(۱) از نطق آقای بهروز اتحاد رئیس انجمن هنر سال اول در
شب افتتاح اولین نمایشگاه



جناب آقای فولادوند استاندار هنگام استماع گزارش آقای بهروز اتحاد
رئیس انجمن در نخستین نمایشگاه انجمن هنر

مینماید و همه جا و در هر حال و زمان مقام عالی و آموزنده خود را حفظ
کرده و پیوسته مبین احساسات و عواطف و مقاصد زمان خود بشمار رفته
است . (۱) »

اما برای گسترش و پیشرفت ذوق هنری محیطی مساعد و قابل فهم
لازم است مثلاً برای پیشرفت کسانی که ذوق نقاشی دارند در مرحله
اول وسایل کار و بعداً استاد فن برای پیش بردن و راه نشان دادن و مهمتر
از همه اظهار رغبت و استقبال و اظهار تجلیل و قدر دانی از
نمایشگاههایی که برایشان درست میشود . در هر صورت در مورد آخری
قسمتی از نطق آقای بهروز اتحاد را در شب افتتاح نمایشگاه اینجامیآوریم
» باید دید آیا هنر ها بدون توجه و انتقاد مردم می تواند ارزش
واقعی خود را بدست آرند ؟ جواب این پرسش بطور مسلم منفی است .

(۱) از نطق آقای بهروز اتحاد رئیس اولین دوره فعالیت انجمن
هنر در شب افتتاح نمایشگاه نقاشی



جناب آقای فولادوند استاندار هنگام تماشای نخستین نمایشگاه
انجمن هنر دبیرستان



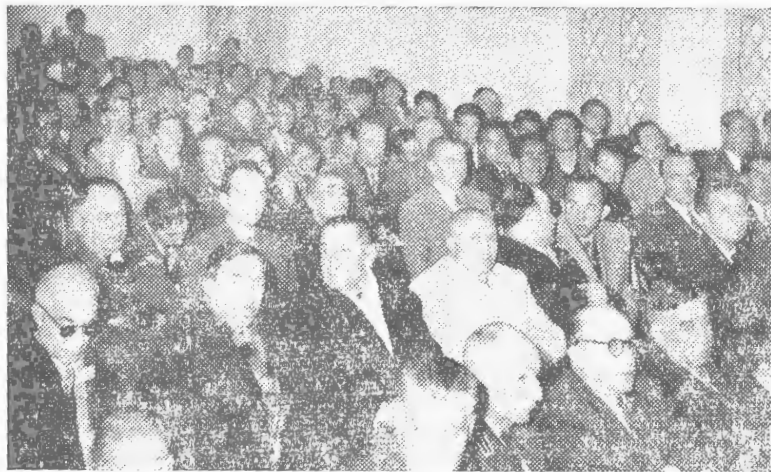
عده‌ای از مدعوین هنگام استماع نطق آقای بهروز اتحاد

هنر برای استفاده عامه بوجود می‌آیند و باید عموم از فهم آن برخوردار باشند. هنرهای زیبا نیز مانند هر هنر دیگری باید در دسترس مردم قرار گیرد تا ارزش آن معلوم شده تجلی کند. ادبیات بوسیله چاپ و نشر در دسترس عموم قرار می‌گیرد نقاشی نیز بایستی «بوسیله‌ای» در معرض افکار واقع شود و مقام خود را که آموزندگی و لذت است تحصیل کند «این وسیله چیزی جز نه‌ایستگاه نمی‌تواند باشد»

بوسیله نمایشگاه‌های هنرهای زیباست که مجسمه‌ها و تابلوها را در دسترس عقاید قرار می‌دهند و قضاوت درباره آنها را می‌طلبند.

ولی آیا این کار در محیط ما در شهر ما عمل می‌شود. آقای اتحاد در این خصوص گفتند:

«هنر نقاشی در ایران سابقه مفصل دارد و زمانی همین شهر اصفهان ما مرکز اجتماع بزرگترین نقاش هنرمند بوده است ولی هنرهای زیبا بواسطه علل خاصی نتوانسته مانند ادبیات پایه خود را در قلوب ایرانیان



جمعی از مدعوین و جناب آقای مهدوی ریاست فرهنگ وقت در نخستین سال تشکیل انجمن هنر دبیرستان (فروردین ۱۳۳۴)



جناب آقای فولادوند به آقای میرعظیمی جایزه می‌دهند

محکم سازد و بخصوص در دوره اخیر آنطوریکه باید و شاید از این هنر استقبال نمی‌شود. شك نیست که ارزش هنرهای زیبا بایستی در نظر مردم بالا رود و مقام گذشته هنری خود را باز یابد و آنرا در راه زنده‌ای که امروز خواست همه ملل است بکار اندازد. یعنی همانقدر که طبع لطیف ایرانی از يك غزل زیبا لذت میبرد باید از يك تابلو نقاشی استفاده کند.

و برای پیمودن این راه مثل تمام ملل زنده دنیا نمایشگاه‌ها ایجاد کرد و این کار را گسترش داد و «مردم را بدیدن تابلوهای نقاشی عادت داد و بوسیله تشریح موضوع و مقاصد هنرمند آنان را وادار ساخت که خودشان درباره تابلوهای مختلف فکر کنند و مقصود نقاش را از لابلای رنگها و سایه روشن‌ها بیرون بکشند: اینجاست که هنرهای زیبا به هنری زنده و آموزنده تبدیل میشود و لزوم ایجاد نمایشگاهها و تشویق هنرمندان، آموزش مبتدیان معلوم میگردد.» و «با توجه باین اصول است که ما افتخار می‌کنیم نخستین نمایشگاه نقاشی دبیرستان‌ها را در



آقای پورصفا استاد نقاشی هنرستان هنرهای زیبا و آقای بهشتی دبیر نقاشی و عده‌ای از اعضای انجمن هنر

اصفهان ترتیب داده‌ایم . (۱) »

بخود دبیرستانها پردازیم در اینجا نیز نکته‌ها و یادآوریهای آقای بهروز اتحاد را در شب افتتاح انجمن یادآور می‌شویم : « بطوریکه اطلاع دارید برنامه نقاشی دبیرستانها یکساعت در هفته میباشد و بطور قطع در این مدت کم راه استفاده بر طالبان هنر بسته است بهمین جهت است که هنرجویان دبیرستانها همواره در پی انجام کارهای فوق برنامه میباشند و تشکیل انجمن هنرهای زیبای دبیرستان ما نیز برای جواب دادن باین درخواست و احتیاج دانش آموزان میباشد . استعداد و ذوق موجود در بعضی از دوستان ما بطرز تحسین انگیزی خودنمایی می‌کند : اینها کسانی هستند که بدون داشتن راهنما و استاد و بدون درک اصول اصلی طراحی ترکیب رنگها و طرح پیکره‌ها در اثرکوشش شخصی

(۱) از نطق آقای بهروز اتحاد مؤسس اولین نمایشگاه نقاشی

در دبیرستانها



جناب آقای ذوالفقاری اسنادار و جناب آقای حسام‌الدین دولت‌آبادی هنگام نمایش دومین نمایشگاه انجمن هنر

پیشرفت زیاد حاصل کرده‌اند و شما نمونه‌های این استعدادها را در نمایشگاه ما مشاهده خواهید کرد.»

با دانستن مطالب بالا که کاملاً وضع موجود در دبیرستانها از لحاظ نقاشی تشریح شده است و «با وجود برنامه سنگین درسی و مشکلات مادی و معنوی فراوان، با فهم بعدم توجه محیط، با وجود حقارت کار و با توجه بعدم وسایل باید تصدیق کرد که تشکیل نمایشگاه نقاشی کار آسانی نیست.»

اجازه بدهید از اول شروع کار انجمن هنرهای زیبا گفتگو کنیم: در سال تحصیلی ۳۳ - ۱۳۳۴ در بین انجمن‌های متعددی که همه ساله در دبیرستان ما تشکیل می‌گردد بنا به پیشنهاد آقای عربی‌رئیس محترم دبیرستان انجمنی نیز بنام انجمن هنرهای زیبا تشکیل شد که میوه و محصول کوشش اعضا آن بایستی نمایشگاهی در آخر سال تحصیلی باشد. این انجمن در اولین جلسه آقای بهروز اتحاد را بعنوان رئیس انتخاب کرد که ایشان راهنمایی خوب و با دانشی برای انجمن و این کار مهم و مشکل بودند. و آقایانی که در کوشش و جدیت از اول تا پایان رسانیدن هدف خود سعی بودند علاوه بر آقای اتحاد آقایان خسرو شریف پور، جمال نجفی و مهدی سیامکی و آقای زمانی که ۵ عدد کار فنی ایشان خیلی جلب نظر تماشاکنندگان را کرد.

در اینجا باید توجهات اولیاء دبیرستان و راهنمایی‌ها و نکته‌گیری‌های بجای آقای بهشتی دبیر نقاشی در باره تابلوهای نقاشی را یادآور شد که تا چه اندازه موجب پیشرفت عملی دانش آموزان بوده است. و بالاخره ثمر زحمات این دانش آموزان که به ۲۰ نفر میرسیدند بود که ۱۰ اردی بهشت بصورت نمایشگاهی مرکب از ۸۰ تابلوی نقاشی و مقداری کار دستی بود بوسیله جناب آقای فولادوند استاندار وقت در معرض دید عموم قرار گرفت آقای استاندار در کتابچه انجمن نوشتند «اثرات نفیس و تابلوهای زیبایی که تمام آنها با فکر و قلم و ذوق دانش آموزان تهیه شده بود از هر جهت جالب توجه بود و جالبست که توجه اولیاء



جناب آقای استاندار هنگامی که به آقای سیامکی دانش آموز سال
ششم ریاضی و نایب رئیس انجمن هنر جایزه میدهند
(اردی بهشت ۱۳۳۴)

محترم دبیرستان و ذوق سلیم دانش آموزان موجب ایجاد این نمایشگاه
گردیده است .»

{ حال عکس العمل محیط را در باره این نمایشگاه بررسی می کنیم که
خوشبختانه تا اندازه ای در دفترچه یادبود انجمن منعکس شده و این دفتر
را بصورت گنجینه ای گرانبها درآورده است هنرمندان این شهر همگی
این کار را ستودند آقایان نهابتان و سمیات هنرمندان با ارج اصفهان
قدردانی کرده اند و آقای پورصفا استاد نقاشی کارهای هنری را که « برای
اولین مرتبه دانش آموزان دبیرستان ادب در شهر صنعتی اصفهان بمعرض
تماشا گذارده اند » ستودند و اظهار خرسندی نموده اند . و حظی را که
استاد بزرگ و کهنسال مینیاتور آقای حاج مصور الملکی برده اند در
کنابچه انجمن نقش است .

و برای اطلاع از تأثیر این انجمن باید بدترهای خاطرات انجمن که



آقای بهشتی دبیر نقاشی و آقای ایرانشاژ دبیر کارهای هنری و عده‌ای از اعضاء انجمن (اردی بهشت ۱۳۳۵)



غرفه اجسام هندسی که بدستور آقای احمد سپهری دبیر ریاضیات
دبیرستان بوسیله دانش آموزان تهیه شده باتفاق آقای جلال برجیس دبیر
ریاضیات و ناظم دبیرستان (اردی بهشت ۱۳۳۵)

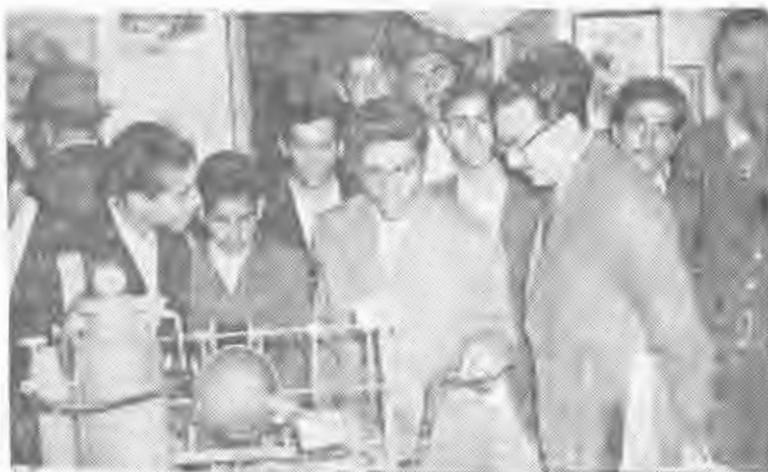
از طرف تماشا کنندگان نگاشته شده مراجعه کرد .

اولین نمایشگاه هنرهای زیبای دبیرستان ادب - ۴ روز در معرض
بازدید دانش آموزان و هنرمندان بود این نمایشگاه در پیش آهنگ افتتاح
ناشکفته استعداد های جوان شهر خود و « پس کردن خاگستر از روی
آتش های بنهانی » بود « پایه ای بود کوچک و شالوده هنری زنده
و استوار . »

خاطره آن پیش دانش آموزان شرکت کننده و علاقمندان و هنرمندان
که از این نمایشگاه بازدید کردند پابر جا مانده است .



جناب آقای ذوالفقاری استاندار و جناب آقای مصومخانی ریاست فرهنگ
هنگام تماشای دومین نمایشگاه انجمن هنر (اردی بهشت ۱۳۳۵)



جناب آقای ذوالفقاری استاندار هنگام بازدید از کارهای هنری
دانش آموزان (اردی بهشت ۱۳۳۵)

اول سال تحصیلی ۳۴ - ۱۳۳۵ بود که فعالیت انجمن هنر هـ ای زیبای دبیرستان ادب بمنظور دایر نمودن دومین نمایشگاه هنر دبیرستان شروع شد و همانطوریکه آقای پورصفا > نوید تماشای کارهای تازه و بهتری در آینده < بخود می دادند همچنانکه دیگران از دانش آموزان با ذوق این دبیرستان انتظار ادامه ابتکار خود را داشتند . این فعالیت با شدت ادامه مییافت و دانش آموزان طوری بهیجان آمده بودند که در جلسات اولیه قریب ۵۰ نفر در این انجمن نام نویسی کردند . جلسات انجمن مرتباً دایر میشد و چون نتیجه این کوششها در سال گذشته نموده شده بود افرادی پیدا نمی شدند و حق نداشتند که با نگاه سرد و بی اعتنا باین فعالیت ها نگاه کنند و چون راه هموار شده بود سریع تر پیش می رفت و مشکلات کمتر شده بود . در جلساتی که هفتگی دایر میشد آقای بهشتی دبیر محترم نقاشی دبیرستان مرتباً حضور داشتند و راهنماییهای لازم را مینمودند . آقای ایرانتاژ دبیر محترم ورزش و کارهای هنری برای



جناب آقای ذوالفقاری استاندار هنگام افتتاح سومین نمایشگاه انجمن هنر
(اردی بهشت ماه ۱۳۳۶)

تشکیل دومین نمایشگاه هنری دبیرستان از هیچ کوشش و کمکی باز -
ناستادند و جدیت و فعالیت آقایان جمال نجفی و مهدی سیامکی که
مسئولیت کارهای نمایشگاه و جمع آوری تابلوها بعهده ایشان بود و کوشش
آقایان یوسف نجفی ، علی چیت ساز ، سعید ابراهیمی و خلیل دوستخواه
برای تشکیل نمایشگاه یادآوری شده و متذکر میشود علاقه و پشتکار
این دانش آموزان بود که بصورت دومین نمایشگاه نقاشی و کارهای دستی
در ۳۰ فروردین ۱۳۳۵ بوسیله جناب آقای محمد ذوالفقاری استاندار و
با حضور روسای ادارات دولتی و هنرمندان شهر و علاقمندان افتتاح
شد و در همان شب جشن بدانش آموزان جوایزی داده شد . در همان
شب هنرمند بزرگ مینیاتور در دفتر انجمن نوشتند : « از دیدن نقاشی -
های استادانه محصلین بسیار لذت بردم این طفل یکشنبه رده صد ساله می رود »
در این نمایشگاه علاوه بر نقاشی مقداری کارهای فنی و هنری نیز اضافه
شده و بدین طریق کاری که دانش آموزان این دبیرستان شروع کرده

بودند و پایه‌ای گرفته بود استوار میشد و ادامه مییافت : از ۳۷ نفر دانش‌آموز شرکت‌کننده قریب به ۱۲۰ تابلو نقاشی بمعرض تماشا گذاشته شده بود . آقای پورصفا استاد هنرستان هنرهای زیبا نوشته اند : > با- مشاهده دومین نمایشگاه هنری دبیرستان ادب که نماینده فعالیت مریبان جدی و بالاخص ذوق سرشار دانش‌آموزان است انسان آینده درخشانی را پیش بینی میکند . <

همدردی با کوشش خستگی ناپذیر دانش‌آموزان و فهمیدن قدر زحمات آنان بیشتر ایشان را درکار خود استوار میکرد و این تشویق‌ها است که موثر میافتاد مثلا آقای پورصفا در جای دیگر در کتابچه دومین نمایشگاه هنری ما مینویسند :

> من خودم میدانم گردآوری و تهیه این مجموعه هنری مستلزم چه



جناب آقای ذوالفقاری استاندار هنگام امضاء دفتر با- بود
سومین نمایشگاه انجمن هنر (اردیبهشت ۱۳۳۶)

علاقه و زحماتی است به پایه گذاران انجمن هنری این دبیرستان اعم از اولیاء محترم و یا دانش آموزان تبریک گفته آرزو مندم به موفقیت های سریع و بیشتری نایل آیند . »

چون بواسطه عدم تشکیل نمایشگاه ها مردم از دیدن مجموعه های هنری محروم بودند عده ای چنان تحت تأثیر قرار میگرفتند که خود دیدن این نمایشگاه را يك خوش شانسى و موفقیت و خاطره اش را فراموش نداشتند و جاودانی نوشته اند.

استادان فن نقاشی اغلب انتقادات شفاهی خود را درباره هرتابلو ابراز میداشتند و این يك خصوصیت متمایزی بود که در هیچ جای دیگر دانش آموزان نمیتوانستند حاصل کنند و خود پرارزش بود . و علاقمندان به هنر نظر کلی خود را راجع به کارهای هنری بطور عموم و درباره



تیمسار سرتیپ جهانیکلو فرمانده محترم تیپ هنگام امضاء دفتر یادبود
سومین نمایشگاه انجمن هنر (اردیبهشت ۱۳۳۶)

تابلوهای نمایشگاه ما خصوصاً در کنا بچه انجمن نوشته اند . دفاتر دو ساله انجمن هنرهای زیبا که در دبیرستان است مجموعه مستند و مفیدی است که بس گرانبها است : کسانی که در آینده نقش رهبری و ریاست انجمن هنرهای زیبای دبیرستان را بعهده میگیرند برای فهم و روشن شدن راهشان و برای داشتن هدف معین و عالی حتماً بایستی از مطالب ایندو دفتر مطلع باشند . تا راهنمایی آگاه و خوب برای انجمن باشند . دومین نمایشگاه نقاشی و کارهای هنری دانش آموزان ۱۰ روز بروی طالبین هنر باز بود و عده زیادی دانش آموزان دبیرستان ها وعده ای هنردوست از این نمایشگاه بازدید کردند . فعالیت هر ساله این انجمن برای شرکت کنندگان از روزهای برجسته تحصیلی محسوب میشود و یاد این ابتکار برای بازدید کنندگان علاقمند فراموش نشدنی و جاودانی است .



نگارخانه چین بود و بار نامه هند هزار چندان بود و هزارچندین بود شعری است که آقای رضا قلی خان برومند در شب افتتاح سومین نمایشگاه نقاشی کارهای هنری دبیرستان ما ، در دفترچه یادبود انجمن



آقای یوسف نجفی رئیس سومین
نمایشگاه انجمن هنر (اردیبهشت ۳۶)

آقای جمال نجفی رئیس دومین
نمایشگاه انجمن هنر (اردیبهشت ۳۵)

نوشته اند . و این سومین نمایشگاه نتیجه کوشش اعضاء انجمن هنردر سال تحصیلی ۳۶ - ۱۳۳۵ بود که با شروع سال بفعالیت خود آغاز کرد و این راهی بود که دانش آموزان این دبیرستان شروع کرده و کمر به - توسعه و گسترش آن سال بسال بسته بودند کوشش و زحمات دانش - آموزانی که با راهنمایی آقای بهروز اتحاد هنرمند با ذوق برای هموار کردن و بجنب وجوش آوردن ذوق های پنهانی دانش آموزان دبیرستانی بعمل آمده بود بی نتیجه نماند و روح آن بصورت ، سومین نمایشگاه نقاشی و کارهای هنری تجلی کرد .

جناب آقای ذوالفقاری استاندار سومین نمایشگاه ما را در شب ۱۴ اردیبهشت ۳۶ با حضور عده ای هنرمندان و علاقمندان شهر افتتاح کردند و جوائزی که از طرف دبیرستان تهیه شده بود بدانش آموزان داده و در دفترچه انجمن نوشتند : « برای اینجانب کمال مسرت است که برای سال دوم این نمایشگاه هنری را بازدید میکنم »



جناب آقای ذوالفقاری استاندار و عده ای از دانش آموزان عضو انجمن در سومین نمایشگاه انجمن هنر



جناب آقای ذوالفقاری استاندار هنگام تماشای قفسه‌ای که توسط
دانش‌آموزان ساخته شده است

و بعد از افتتاح تا مدت ۱۵ روز از طرف دبیرستان‌ها و دبستانهای دخترانه و پسرانه عده زیادی از آن بازدید کردند و عده تماشا کننده از این نمایشگاه بیش از دو سال قبل بود و چنانچه گفته شد اکثریتشان دانش‌آموز بودند و خود این دلیل توجه مردم است ، البته جزو هدفهای اصلیه چنین نمایشگاهی علاوه بر نشان دادن ذوق شرکت کنندگان نقش بتکان آوردن ذوق های خفته تماشا کنندگان نیز هست . چنانچه یکی نوشته : « بسی خوشوقتم که با دیدن این هنرکده روح هنردوستی و هنر خواهی درمن دو صد چندان شد » و اگر این طریق را سایر دبیرستانها میپیمودند عده بیشتری از علاقمندان بهر را راضی میکرد « امیدوارم که این روش پسندیده در تمام مدارس بوجود آید »

در این نمایشگاه ۱۴۰ تابلو نقاشی و مقداری زیادی کارهای دستی هنری بود و ۴۰ نفر دانش‌آموز با ذوق در آن شرکت کرده بودند آقای ایرانتاژ هنرآموز کارهای دستی در جمع‌آوری و ترتیب و تنظیم کارهای

هنری دانش آموزان و تشکیل نمایشگاه کوشش بسیار نمودند و آقایان یوسف نجفی و خلیل دوستخواه از فعالین با سابقه انجمن هنر در این سال نیز از اول جدیت می نمودند .

انجمن هنر دبیرستان ادب امیدوار است که همه ساله نتیجه کوشش و فعالیت هنری عده بیشتری از دانش آموزان را بصورت نمایشگاهی بمعرض دید علاقمندان قرار دهد . بایستی افرادی را ارجمند داشت که برای اولین بار اینراه و رسم را پیدا نمودند و در آن قدم نهادند .

و بالاخره بایستی آن هائی که حاضر بودند مقداری از وقت خود را صرف تشویق و راهنمایی دانش آموزان کنند عزیز و گرامی داشت دفترچه های انجمن هنرهای زیبا برای هرکس فهمیده نام تمام این افراد را مشخص می کند و ضمناً باید گفت که بدون تردید ایجاد اولین سال نمایشگاه از همه لحاظ مشکل تر از دو سال بعد بود که داشتن هدف مشخص و عالی و افرادی که بایستی قرص و پا برجا در راه این هدف قدم



آقای ایرانپور دبیر کارهای هنری و قسمتی از کارهای هنری که بدست دانش آموزان عضو انجمن ساخته شده است



آقای خاچاطور آراکلیان دانش آموز کلاس پنجم ریاضی عضو
انجمن هنر با رادیویی که خود ایشان ساخته اند

بگذارند در درجه اول اهمیت قرار داشت . برای پی بردن دانش آموزان
ایجاد محیط خوب ، برای پیشرفت چنین کاری آن هم برای اولین مرتبه
شخصی آگاه و مطلع میخواست که آقای بهروز اتحاد هنرمند با ارج
کاملاً مناسب بود : نطق او در شب افتتاح انجمن که تکه هایی از آن این
جا آورده شد ، و یادداشت و گزارش او در آخر دفترچه سال اول برای
هر دانش آموز باذوقی بسیار با ارزش است .
آقای بهروز اتحاد در یادداشت خاطره از اولین نمایشگاه در آخر



جناب آقای ذوالفقاری هنگام خروج از دبیرستان پس از بازدید
سومین نمایشگاه انجمن هنر دبیرستان

کتابچه انجمن « برای نمودن راه بآیندگان ، بکسانی که بعداً این راه را خواهند پیمود و برای آسان کردن مشکلات آنهایی که بامید و حرارت بیشتر کار خواهند کرد » نوشته اند یادآور میشوند : « یاد این فعالیت ناچیز ولی امید بخش که بخاطر گشودن یکراه جدید و بی سابقه هنری در شهر ما بعمل آمد و کوششی که برای هموار کردن مشکلات دلسرد کننده آن بکار رفت بدون شك از دلپذیرترین خاطرات جوانی ما خواهد بود . روزگاری را بخاطر بیاوریم که قوایمان بتحلیل رفته و در گوشه ای بحالت پیری افتاده ایم . در آن هنگام است که بطور کامل خواهیم توانست ارزش این روز های بی نشاطی را که در راه هنر و برای هنر پیمودیم

درک کنیم :

روزهای لبریز از فعالیت که حرارت از پیکر جوانان رخت نبسته بود و با دوستان پرکار برای هنر میکوشیدیم و سختیها را با روی گشاده تحمل می کردیم . روزهای عزیزی که قلب جوان و روح توانا و پرشور داشتیم و در محیط خفه و مادی خود که کمتر کسی را یارای با نهادن بوادی هنر بود با افتخار و نشاط میکوشیدیم ... »

سخن خود را با هدفی که دانش آموزان این انجمن و نتایج تشکیل این نمایشگاهها برای خودشان داشته خاتمه میدهم : این هدف ها که - بوسیله آقای بهروز اتحاد در کتابچه انجمن سال اول نوشته شد - برای چنین محیطی هدفی است عالی و باید دانش آموزان با ذوق در سالهای بعدی هرچه بیشتر این هدف ها را بدست آورند :

۱ - ایجاد رقابت در بین جوانان : يك هنر جویان برای کسب افتخار بیشتری در نمایشگاه کوشش بیشتری می کند و بدینوسیله کار آنها پیشرفت حاصل کرده و شامه هریشان تکامل مییابد

۲ - آشنا ساختن جوانان هنرآموز با استادان هنر : یکی از امتیازاتی است که در نتیجه تشکیل نمایشگاه حاصل میشود و هنر-جویان از عقاید آنها استفاده میبرند

۳ - عادت دادن مردم بدیدن تابلوهای نقاشی : اینهم یکی از کارهای بزرگی است که نمایشگاه آنها البته بطور ناقص به مرحله اجراء درآورده و راه اولیه آن را هموار ساخت

۴ - افزایش آگاهی دانش آموزان درباره سبکهای هنر نقاشی : در این باره دوست ارجمند ما آقای شیرانی ما را یاری میدادند

پایان

بازدید جناب آقای دکتر بنائی از دبیرستان

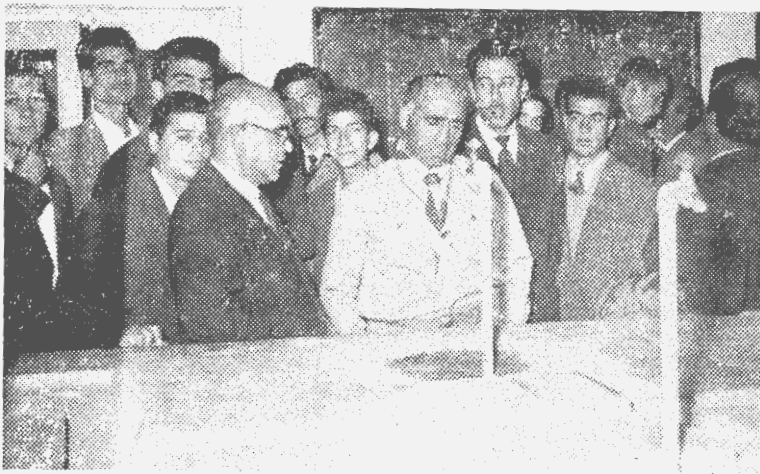
جناب آقای دکتر بنائی رئیس اداره کل امور تربیتی دانش آموزان در بازدیدی که از دبیرستان بعمل آوردند زحمات کارکنان و دانش آموزان این دبیرستان مورد توجه ایشان قرار گرفت و نظر خود را بدین شرح: > روز بیستم آبان ۱۳۳۶ اتفاقاً گذرم باصفهان و دبیرستان ادب افتاد آنچه که در مدارس پیشرو ممالک شرقی دیده بودم و آنچه را که همیشه هوس و آرزو داشتم در مدارس ایران عملی شود در دبیرستان ادب بچشم دل دیدم و لذت بردم خداوند بجناب آقای حسین عریضی ریاست محترم و عموم دبیران فداکار زحمتکش آن قدرت



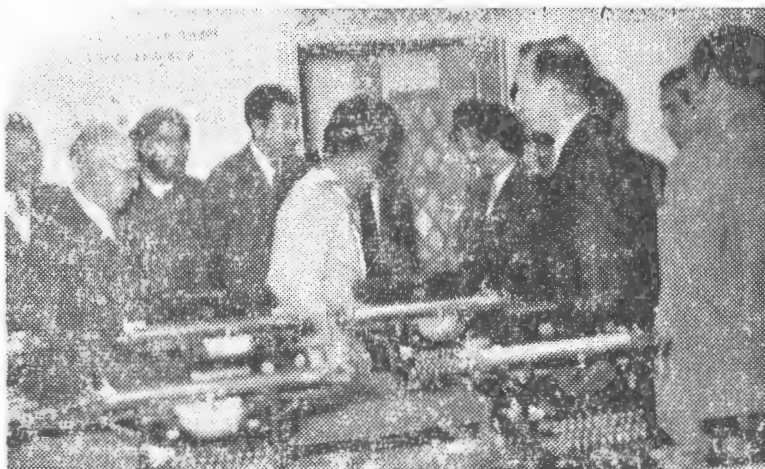
جناب آقای دکتر بنائی هنگام تماشای کارهای هنری
دانش آموزان دبیرستان



آقای سپهری دبیر ریاضیات راجع باشکال هندسی که بدست
دانش آموزان دبیرستان تهیه شده گزارشی بسمع
جناب آقای دکتر بنائی می‌رسانند



جناب آقای دکتر بنائی هنگام بازدید آزمایشگاه شیمی دبیرستان



جناب آقای دکتر بنائی

هنگام بازدید از کلاس ماشین نویسی دبیرستان

زیادتر عطا فرمایند که بتوانند سال های متمادی این خدمات صادقانه
ومفید را تعقیب فرمایند

آموزگار فرهنگ - دکتر حسین بنائی

۱۳۳۶ و ۸۲۰

دردفتر یادبود دبیرستان مرقوم فرمودند و همچنین فرمودند بهنگام افتتاح
چهارمین نمایشگاه انجمن هنر دبیرستان باصفهان می آیم .
کارکنان دبیرستان و دانش آموزان از لطف ایشان متشکراست

گزارش مختصری از دو سال فعالیت

بینظیر انجمن ادبی دبیرستان

انجمن های گوناگون هر دبیرستان نماینده سطح فکر و میزان علاقه و توجه دانش آموزان آن و مبین همکاری و صمیمیت یعنی عالیه ترین منظور نهایی تعلیم و تربیت در هر کشور است .

شور و اشتیاق شایان تحسین دانش آموزان دبیرستان ادب نسبت به ادبیات و هنر تشکیل يك انجمن هفتگی را که مشوق فعالیت های ادبی ایشان و معرف ذوق ، هنر، هوش و قریحه سرشار آنها باشد ایجاد می کرده است



روی همین اصل فکر تشکیل انجمن ادبی از چندین سال پیش همواره مورد نظر دانش آموزان دبیرستان ادب بوده است تا بالاخره دو سال قبل با همت مسئولین محترم دبیرستان و همکاری و صمیمیت دانش آموزان و علاقمندان بادیات فارسی نخستین مرحله فعالیت انجمن ادبی آغاز شد و متصدیان این انجمن آقایان ارباب شیرانی و ذاکری که در سال گذشته در ششم ادبی به تحصیل اشتغال داشته اند در طی جلسات متوالی انجمن ادبی گام

های برجسته ای در راه نیل باین هدف مقدس و آقای مرتضی نصیری عالی برداشتند اما در حقیقت انجمن ادبی در رئیس انجمن ادبی سال (۳۴ - ۳۵) هنوز در مرحله آزمایش بود و نتایج مهمی که از آن عاید گشت برای تکمیل این انجمن در سال تحصیلی (۱۳۳۵ - ۱۳۳۶) مفید واقع شد .

در طی این سال علاقه بینظیری که دبیران محترم و دانش آموزان دبیرستان نسبت بانجمن ادبی ابراز داشتند تا حدی شایان توجه بود که نتایجی بسیار درخشنده و عالی بیار آورد تعداد شرکت کنندگان در جلسات انجمن ادبی بمقدار زیادی فزونی گرفت و همه هفته روز های چهارشنبه

عده کثیری از دانش آموزان رشته های ادبی و حتی دوستان گرامی مادر کلاسهای طبیعی و ریاضی با علاقه و توجهی خاصی که کمتر نظیر داشته است در جلسات انجمن ادبی شرکت مینمودند و این امر خود موجب گردید که مسئولین این انجمن بیش از پیش در راه تهیه و تنظیم برنامه های هنری و قسمت های جالب و شنیدنی و سخنرانیهای آموزنده و مفید سعی و جدیت نمایند .

مسلم است که مجاهدت و فعالیت دائمی اعضاء انجمن ادبی و شور و علاقه دانش آموزان عزیز بتهنهایی قادر بتشکیل برنامه های متوالی و سودمند انجمن نبوده است بلکه اعضای این انجمن در این راه بیش از همه موفقیت خود را مدیون توجه خاص ریاست محترم دبیرستان جناب آقای عربضی و دبیران گرامی و ارجمند خود بخصوص آقای دائمی جواد دبیر محترم ادبیات که علاوه بر سرپرستی انجمن همیشه دانش آموزان را با بیانات خود راهنمایی و تشویق میفرمودند میدانند و همین تشویق و معاضدت انجمن ادبی را بصورت یک محفل انس و یکمجمع تربیتی و اجتماعی کم نظیری درآورده بود .

در اینجایی مناسب نیست که از طرف انجمن ادبی از آقایان محترمی که در سال گذشته ما را مشمول الطاف خود قرار داده اند بخصوص دانشمند محترم جناب آقای کتابی که در چهارمین جلسه انجمن ادبی تحت عنوان تحول ادبیات فارسی فرمایشاتی ایراد داشتند و جناب آقای برجیس و جناب آقای بهشتی که در غالب جلسات انجمن ادبی با خواندن اشعار نفی و دلکش خود روح تازه ای باین انجمن می بخشیدند و همچنین جناب آقای مهریار دبیر دانشمند دبیرستان هراتی که در خصوص کنسرو تیزم و لیبرالیزم در ادبیات در انجمن ادبی سخنرانی نمودند و جناب آقای پورباقر که در خصوص ادبیات در قرن بیستم بیاناتی ایراد کردند و بالاخره از سایر دبیران محترم دبیرستان که غالباً در جلسات انجمن ادبی حضور بهم میسراندند و برنامه هایی اجرا میکردند مخصوصاً جنابان آقایان دائمی جواد و جبیری صمیمانه تشکر و امتنان نماید .

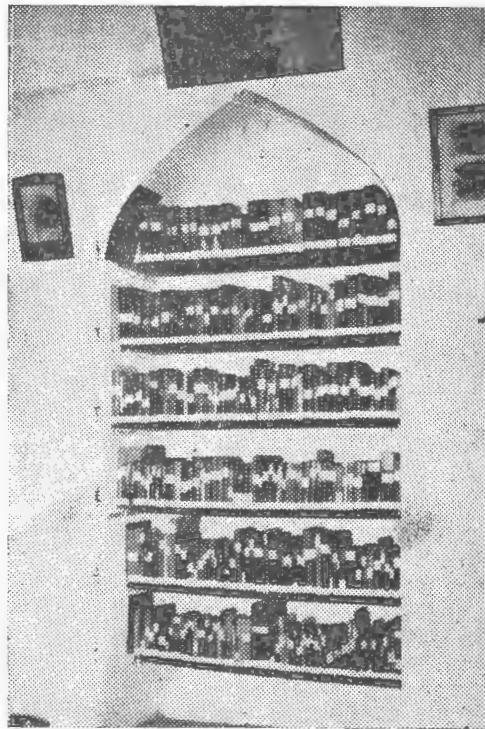
بدیهی است با همه این احوال ما خود اذعانت میکنیم که در امور مربوط بانجمن ادبی نقائصی جزئی وجود داشته است که بایستی در سال های آینده با همت دوستان دانش آموز ما و راهنمایی دبیران ارجمند دبیرستان مرتفع شده و با شالوده استواری که امسال برای انجمن ادبی پی ریزی شده است در آینده این انجمن بصورت آبرومند تر و جالبتری که مکمل زحمات و مجاهدات ما باشد در آید .

در پایان از همه رفقای ارجمند و دوستان گرامی که با مساعدت معنوی خود انجمن ادبی را بصورت يك محفل انس و الفت و مجمعی از صمیمیت و وداد در آورده و برای تنظیم برنامه های آن متحمل زحمات و مساعی ذیقیمتی گردیده اند بخصوص آقایان حقوقی ، کتابی ، گلشنی ، سارنج شیبانی ، کاوه و شمس وعده دیگری از دوستان علاقمند بادبیات فارسی که غالباً برای جلسات انجمن ادبی اشعار ، قطعات ادبی ، قسمت های جالب و شنیدنی ، مطالب علمی و دانستنی ، ترجمه هائی از آثار ادبیات غرب ، بیوگرافیهای زیبا و متنوعی از نویسندگان ، شعرا و دانشمندان جهان و بالاخره خلاصه ای از بهترین کتب ادبی فارسی و آثار جاویدان ادبیات جهان را تهیه و تنظیم مینموده اند و آقایان الماسی ، جوزدانی ، گبای ، صادقی ، عقیلی ، سراجی و نیری و سایر دوستان عزیزمان که در تنظیم نمایشات و برنامه های موسیقی و هنری انجمن ادبی مجاهدت نموده اند سپاسگزاری و امتنان نموده و موفقیت آن عده از دوستان عزیزمان را که در سال آتی عهده دار امور انجمن ادبی خواهند گشت صمیمانه آرزو مینماید .

انجمن کتابخانه

در طی مدت چند سال با کوشش دانش آموزان عضو کتابخانه دیرستان ادب دارای کتابخانه نسبتاً مجهزی شده است که تا اندازه‌ای می‌تواند رفع نیازمندی‌های دانش‌آموزان را نموده و در بالا بردن سطح معلومات آن‌ها مؤثر واقع شود.

در سال تحصیلی ۳۵ - ۳۶ تصدی این انجمن با آقای احمد کتابی دانش‌آموز سال ششم ادبی بود که در تهیه و تنظیم کتب سعی بسیار مینمود.



غرفه‌ای از کتابخانه دیرستان



قسمتی از کتابخانه دبیرستان

داشتند و همچنین زحمات آقای جواد امامی متمدنی سابق انجمن دانش-آموز سال ششم طبیعی در سال تحصیلی ۳۴ - ۳۵ در جمع آوری کتب و اداره کتابخانه قابل تقدیر می باشد و بدیهی است که مساعی این قبیل دانش آموزان بوده است که کتابخانه دبیرستان امروز قابل استفاده عموم محصلین گردیده است .

انجمن مذهبی

یکی از هدف های تربیتی دبیرستان آشنا نمودن دانش آموزان به دستورات و قوانین محکم مذهبی و تقویت روح ایمان در آنان می باشد و روی همین اصل انجمن مذهبی در سال تحصیلی ۳۵ - ۳۶ با تنظیم برنامه مختلف از قبیل تلاوت کلام الله مجید و ترجمه آیات آن صبحها از بلند گوی دبیرستان و ایراد سخنرانی های مذهبی باین مهم کمک نمود و امید می رود در سالهای آینده بتواند قدمهای موثرتری در راه نیل به هدف مقدس خود بردارد .

انجمن نمایش و موسیقی
 انجمن نمایش و موسیقی دبیرستان از عده‌ای دانش‌آموزان با ذوق و هنرمند
 دبیرستان تشکیل شده است که همیشه در جشنها و جلسات انجمن ادبی با
 انجمن‌های دیگر همکاری می‌نمایند .



اعضاء انجمن نمایش و موسیقی دبیرستان



اعضاء انجمن موسیقی هنگام اجرای يك كنسرت







انجمن ورزش

همه ساله طبق آئین نامه ورزشی در دبیرستان ادب انجمن ورزش تشکیل میشود و دو پیشرفت امور ورزشی و تهیه برنامه های مسابقات داخلی بین دانش آموزان کلاس های مختلف و خرید وسایل ورزش با دبیران مربوطه همکاری می نماید

اسامی قهرمانان صفحه ۱۸۸

۱	آقای شکرالله سرشوقی	۲	آقای جواد ابرقوئی
۳	« اکبر صمدانی	۴	« احمد نیلفروشان
۵	« منوچهر دائی جواد	۶	« روائی
۷	« مهدی میرمحمد صادقی	۸	« کرامت الله درخشان
۹	« محمد حقوقی	۱۰	« مجید توانگر
۱۱	« علی رناسی		

اسامی قهرمانان صفحه ۱۸۹

بی شماره	آقای فریدون شورشی	۱	آقای فخرالدین شمس
۲	« جعفر عقیلی	۳	« مصطفی خوروش
۴	« ایرج الماسی	۵	« فریدون حجت
۶	« یوسف نجفی	۷	« ها کوپیان
۸	« ایرج فروزنده	۹	« موسی فیاض
۱۰	« فضل الله مومنی	۱۱	« اکبر مقرون
۱۲	« مهدی میرشاهزاده	۱۳	« حسین رباحی
۱۴	« منوچهر تولائی	۱۵	« یادگاریان

اسامی قهرمانان صفحه ۱۹۰

۱	آقای ارسلان سرتیپ پور	۲	آقای رضا صاحب جمع
---	-----------------------	---	-------------------

آقای اصغر خلیفه سلطانی	۳	آقای علی صمدانی	۴
« همایون برومند	۵	« حسین دهخدا	۶
« بهروز زندی	۷	« محمد برزمهری	۸
« محمود پاوری	۹	« الیاس ابراهیمی	۱۰
« رضا هوشنگ	۱۱	« شاپور امیرمعمظمی	۱۲
« عزالدین احسانی	۱۳	« جعفر زاده	۱۴
« جلیل شیشه فروش	۱۵	« رفیعی	۱۶



نهای قسمت شرقی دبیرستان ادب

نشریه های دیواری

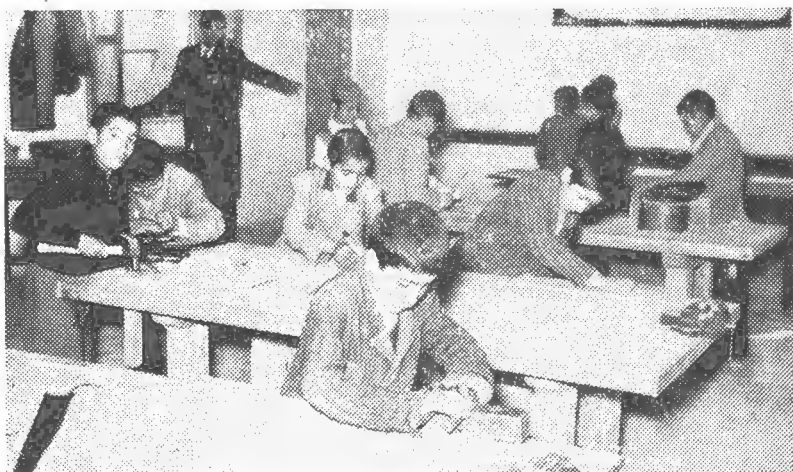
هر يك از كلاسهای مختلف دبیرستان ادب دارای نشریه ایست كه مطالب آن را عده ای از دانش آموزان همان كلاس با راهنمایی آقای علوی دبیر محترم دبیرستان تنظیم و در دسترس سایر دانش آموزان قرار میدهند و بدیهی است انتشار این قبیل نشریه ها تولید رقابت در بین دانش آموزان نموده و هر كلاسی میکوشد با تهیه مطالب و مقالات متنوع مفید و تابلوهای نقاشی زیبا نشریه خود را قابل استفاده تر نماید و این امر خود برای بالا بردن سطح معلومات ادبی و علمی دانش آموزان مفید می باشد .



قسمتی از نمای شرقی دبیرستان

کارگاههای دبیرستان

با اجراء برنامه جدید وزارت فرهنگ دودبیرستان ادب کارگاههای متعددی از قبیل نجاری ، صحافی ، ماشین نویسی و هنر های دیگر ایجاد گردید و دانش آموزان با راهنماییهای دبیران مربوطه فنون مختلف از قبیل نجاری ، صحافی ، کمر بند بافی ، ماشین نویسی ، تور بافی ، مجسمه سازی و غیره می آموزند و در نظر است در سال آینده کارگاه برق و رادیو نیز در دبیرستان دائر گردد



دانش آموزان در کارگاه نجاری دبیرستان

سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ

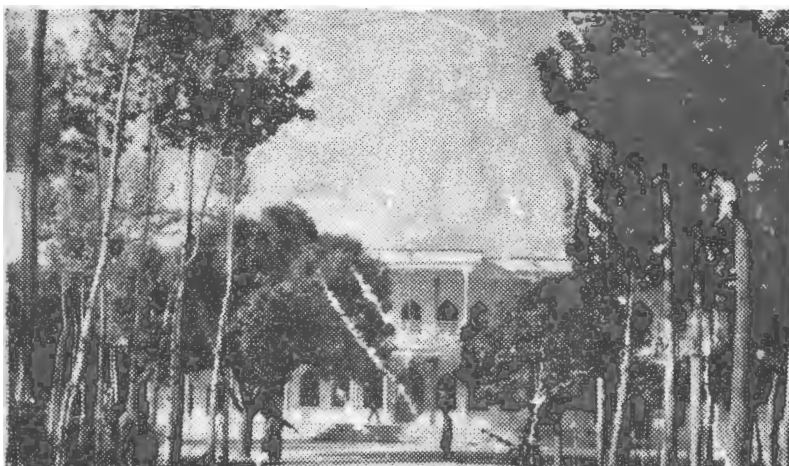
در دبیرستان ادب هر ساله عده‌ای از دانش آموزان عضو سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ شده و در فعالیت های اجتماعی و خیریه و هنری وابسته باین سازمان شرکت می کنند در سال تحصیلی (۳۵ - ۳۶) سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ دبیرستان ادب دارای ۳ گروه بشرح زیر بوده است : گروه اول ۲۱ نفر گروه دوم ۱۷ نفر گروه سوم ۳۹ نفر در این سال چند نفر از دانش آموزان عضو سازمان توانسته در رشته های مختلف کسب موفقیت کنند . امیدواریم این سازمان مفید اجتماعی در سال های آینده قدمهای موثرتری در امور خیریه و هنری بردارد و استقبال بیشتری از طرف دانش آموزان برای شرکت در این سازمان بشود .



انجمن سالنامه بدینوسیله از زحمات آقای شکرالله سرشوقی دانش آموز سال پنجم طبیعی که در امر تنظیم ؛ طبع ؛ غلط گیری و انتشار سالنامه فعالیت بسزائی کرده اند قدردانی مینماید



کتابخانه و بایگ ملی ایران



نمای باغ و قسمت شمالی دبیرستان

کتاب (آداب المتعلمین) ترجمه آقای بدرالدین کتابی

و

کتاب (تاریخ هند) ترجمه آقای حسین عریضی

ضمیمه این سالنامه منتشر شد